صفحه

صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که اوراق جهان آراید | خلد را نیز بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برازندهٔ قاهر که در شیمهٔ امهات صورت بنات را جمال معنی داد و در خصال بسیاری از ربات حجال ودیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از دودمان رسالت بتول عذرا آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد از اختش پرده نشینان را در فنون فضایل و معارف استاد معاریف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و اسرار بر روی مخدرات عقایل گشود مستورهٔ عصمت ازو طلب کرد معصومه نامی گشت و جاریهٔ بزم آرائی و دلربائی خواست محبوبهٔ گرامی شد بترنم و ترانهٔ مغنیه طبعهای خامد را مشتعل ساخت و بشعلهٔ عشق حاشیهٔ قلبهای جامد را گرم و نرم نموده بگداخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم او گردانید تا بدانند که امر آن اوست و فرمان فرمان او و قدرتش بی پایان است و عطیتش نسبت بزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در این جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه کله داری نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیق انیق آورده لشکر شکسته اند کشور گرفته اند صد کار کرده اند صد راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدرستی ذکری نکرده اند مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این نامه ریزم از حسن اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مولفات ادیب اریب محمد ذهنی افندی بدست آمد ترجمهٔ آنرا اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر قاصر درست بیامد بر آن افزودم و بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم

تو مرد رهی واقف راه باش | ز حال زنان نیز آگاه باش
زن از فضل محمود عالم بود | چه مردی بود کز زنی کم بود

حرف الالف

آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسله نسب آمنه چون سلسله نسب بالا رفت بحضرت فخر کاینات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد مادر آمنه بره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حسب و نسب و ملکه مکرمت و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از این فزونتر که صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهان افروز نبوت گردیده است بالجمله جمال صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله در آورد و این مزیت را مخصوص و مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و پنج سال قبل از عام الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بسن شباب رسید علاوه بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد از این رو بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و وصل و مواصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه خواسته و این جمله سعادت را برای او بیارا است و بنابر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از وقوعه نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان حسن و جمال عبد الله در آن شب از حرمان خویش محزون بودند و تلخی روز نمودند بلکه بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند رقیقه یا قتیله بنت نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان عرصه وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سنای رسالت از غره جبین او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش مینمود

مشار الیها آن نور را در ناصیهٔ عبد الله دید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر
آن خجسته ظهور شود بجناب عبد الله عرض حال نمود و استدعای وصال او باب نمود و عید کشاد و مال کثیری
وعده داد اما انجواهش و مأمول مقرون بقبول نیامد و عبد الله او را بمضمون جواب گفت و در این معنا این دو بیت

أمّا الحرام فالحمام دونه — والحل لا حل فاستبينه
فكيف بالامر الذي تبغينه — يحمي الكريم عرضه ودينه

غیاث الدین خواند میر در حبیب السیر می نویسد انجواهش را فاطمهٔ خثعمیه از جناب عبد الله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه
از بنات کرام جمالی جمیل داشت و نسبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه بر او معلوم شده بود که خاتم
انبیاء از صلب شریف عبد الله بن عبد المطلب بدنیا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبد الله گرفت و گفت
چه شود که مرا انجا بست و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از این راه مالک آئی عبد الله در جواب فرمود
بعد از حصول اجازه از پدر اینکار میسر است اما در همان شب آمنه بآن فیض نایل گشت و آن نور را حامل و
شامل روز دیگر که فاطمهٔ خثعمیه عبد الله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نبود تفتیش
و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موهبت باو رسیده مهموم شد و بشدت متغیر و مغموم
عبد الله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب مینمودم حال که آن با دیگریست
مرا با تو کاری نیست برخی این حکایت را بفاطمهٔ شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند بعضی از مورخین
نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبد الله منتشر شد دویست نفر زن با هر روی مشکین موی از ملالت
و رشک در گذشتند و راه آخرت نبشتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام
الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شده و بسیط زمین را بمیلاد مبارک
خود عبرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را بآسانی حل نمودند و از انجا که نوشته اند در شب
اول مزاوجت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناحیهٔ مقدسه گذشت تاریخ این
زواج نیز تقریباً بدست میآید و چهرهٔ در آئینهٔ مطلوب مینماید اما دقتی در اینجا هست و آن این است
که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم آن علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد
و از اینجهت آنرا ماه ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت
بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصهٔ کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از صلب عبد الله و انعقاد

نطفه شریفه حضرت رسالت پناه مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده وآن عبارت است
از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجه الحرام وچون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع
الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه واندی ویا سه ماه وچندی بوده باشد زیرا که اگر شهر
ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است واگر
ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است وهیچیک موافق مذهب جعفری نیست
ودر رفع این اشکال سخنان گفته اند زبده آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در اینباب
اخبار وآثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم حجی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بسبیل
نسیئ این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند واسلام این آئین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی
إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا
لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بعبارة اخری ماه
انعقاد نطفه شریفه فی الواقع ونفس الامر رجب الفرد بوده است که قبایل عرب از احکام نسیئ ذیحجه
الحرام قرار داده بودند ومناسک حج بجای میآورده اند تحقیق مسئله ورفع اشکال ومعنی نسیئ و
کیفیت آن ورسومی که در اینباب داشته اند وخطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند
در جای خود از کتب تفاسیر واخبار ودفاتر تواریخ وآثار مشروح است خلاصه وفات آمنه
در سال ششم ولادت باسعادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله اتفاق افتاد واین ابیات را
در مرثیه او روحانیان سروده واز خصایل حمیده وحوالمزکی او انها نموده اند بیت

نبکی الفتاة البرة الأمینه	ذات الجمال العفة الرزینه
زوجة عبد الله والقرینه	ام نبی الله ذی السکینه
وصاحب المنبر بالمدینه	صارت لذی حفرتها رهینه

صاحب کتاب مواهب لدنیه می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله
علیه وآله وسلم نظر می نمود واین ابیات می سرود

بارک فیک الله من غلام	یا ابن الذی من حومة الحمام
نجا بعون الملک المنعام	فودی غداة الضرب بالسهام

بمائة من ابل سوام	ان صح ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام	تبعث فی الحل وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام	دین ابیك البر ابراهام
فالله انهاك عن الاصنام	ان لا توالیها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تیر و سربها یافتن حضرت عبدالله بیکصد شتر اینست که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم راکه مدتی مسدود بود درخواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت پروردگارا اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در اینکار خیر امداد و توانائی نمودی یکی از آنهارا در راه تو قربانی کنم خداوند باو ده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنهارا اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین پسران عبدالله درآمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبدالله قرعه زدند باز باسم عبدالله درآمد عمل را ده مرتبه مکرر نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتران افتاد و عبدالله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آنروز خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظیر این مقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابن الذبیحین خطاب کرده و بنا بر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق بر خلاف معتقد محیی الدین عربی و جماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت، کل حی میت و کل جدید بال و کل کبیر یفنی وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا

گویند این آخر کلام آمنه بود و پس از این گفته راه سرای دیگر پیمود و از اشعار آمنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبدالله بنظم در آورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم	وجاور لحدا خارجا فی القماقم
دعته المنایا دعوة فاجابها	وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم
عشیة راحوا یحملون سریره	تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تك غالته المنون وریبها	فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابوقبیس و جبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند و اشراف قریش در این اراضی سکنی داشته و معروف بقریش البطاح بوده اند و بعضی ازین قبیله که در خارج مابین جبلین ساکن بوده اینها قریش الظواهر مینامیده اند و شهاب خفاجی در جلالت شان و علو مقام و مرتبت والدین حضرت رسول گفته

لو الذی طه مقام علت	فی جنة الخلد و دار الثواب
فقطرة من فضلات له	فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت	حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد زوجه شهر بن باذان و عم زاده فیروز دیلمی است که از نجبای اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود عنسی با دعای نبوت برخواست این زن چون منشأ اثری گردید اسم او در تواریخ بماند در بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگارد در اینجا هم همان اسم اختیار شد عاصم در سیره حلبی آزاد را زوجه نفس باذان نوشته ولی اینقول خالی از صحت است اما فیروز دیلمی و شهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران لشکری مامور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و اینها درین بماندند و یمنیها آنها را ابنا مینامیدند و مقصودشان ابناء فرس متولد شده در آن مملکت بود و در زمان حضرت ختمی مآب هم فیروز و شهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین اینمقال آنکه باذان پدر شهر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه با سلاطین اطراف نوشته آنها را بدین مبین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بخسرو پرویز مسطور داشتند و خسرو بی احترامی کرده نامه را درید و بباذان نوشت آن شخص را که در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست باذان عریضه بحضرت رسول ص نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف خسرو عزیمت فرمائید و آن عریضه را با دو نفر مامور بمدینه منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک آنحضرت تشرف جستند و مکتوب تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگوئید دین اسلام را قبول نماید مامورین همین بازگشته آنچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود اینها همین فرمانی از شیرویه بباذان رسید و در آن هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیغمبر

حجازی پناه شید باذان بیقین معجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله حاصل نموده بشرف اسلام مستسعد و از جانب
آنحضرت بولایت یمن منصوب گردید و آنها که از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز آمدند باذان
تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا
بود اما فیروز دیلمی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة
والسلام بمدینهٔ منوره رفت و قبول اسلام کرد گویند وقتی که دو نفر مأمور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه در ایشان
دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت
فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشم

اما اسود عنسی اسمش عبهلة و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب بطایفه ایست
معروف به عنس و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی
که در شعبده داشت با طلاقت لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی نبوت نمود و باضلال و فریب
عوام پرداخت و از انجا که همواره با نقاب بود او را ذو الخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست
که سر را بدان پوشند گویند اسود عنسی را حماری بود معلم هر وقت باو میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و چون
میگفتند سرگین بینداز اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذو الحمار هم گفته اند و از عجایب آنکه زنهای گمراه که
به اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند بالجمله در
بادی امر قبیلهٔ مذحج به اسود گرویدند و او قوتی گرفت و با اهالی نجران حمله نمود و عمرو بن صارم را که از جانب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن قبایل حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعا شد و آنجا را
بتصرف در آورد و شهر بن باذان والی صنعا را با پدر زن او هلاک نمود و مأمورین اسلامی یمن آشفته حال گردیدند
و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرایض دین مبین اسلام میآموخت از یمن حرکت
کرده در بلدهٔ مأرب با بوموسی اشعری پیوست و هر دو باهم بحضرموت فرار کردند اسود عنسی بعد از آنکه
شهر بن باذان را در صنعا بکشت آزاد زوجهٔ او را قهراً در تحت ازدواج خود در آورد اما الفتی فیما بین
حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت آزاد و مباشرت

فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و از انجا که شرح حال او مفصلا در کتب سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشده ایم مختصر کلام آنکه بنی مذحج قبیله او که بوده اند تا اینجا که در اواخر عصر حضرت رسول صلعم و بعد با ارتداد رفتند و بفساد پرداختند یازده فرقه بوده اند در کشاف در تفسیر آیه ارتداد که در سوره مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود از کشاف نقل کرده اند چون خالی از مناسبت نیست در این محل نگاشته میشود

از یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول صلعم بودند و آنها بنی مذحج و بنی حنیفه و بنی اسد میباشند رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که تمام خطه یمن را تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته شد و شبی که بقتل رسید رسول صلعم اهالی مدینه را از هلاکت او خبر دادند و اصحاب خوشنود گردیدند و فردا بعد از آن حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه مسیلمه کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک حضرت در جواب او مرقوم فرمودند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین مسیلمه را عساکری که خلیفه اول بدفع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی نام بود که حمزه را در غزوه احد شهید کرد و از اینرو وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم شر الناس را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلیحه بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او مامور کرد طلیحه پس از قتال بشام گریخت و بعد نادم و تائب و مؤمنی صالح شد هفت فرقه از مرتدین در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و آنها طایفه عیینه بن حصن فزاری بودند و طایفه قرة بن سلمة القشیری از قبیله غطفان و طایفه فجاءة بن عبد یالیل از قبیله بنی سلیم و طایفه مالک بن نویره از قبیله بنی یربوع و طایفه سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شر این عنت

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفه جبله بن ایهم از قبیله غسان بودند جبله با آن که بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده بروم رفت پوشیده نباشد که بعضی از ارباب سیر تدمیر طلیحه رئیس قبیله بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ماموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است و بتحقیق خالد از جانب خلیفه اول باینکار مامور شد اما شرح حال سجاح دختر منذر در حرف سین بتفصیل بیاید و در احوال جبله بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخرین ملک غسان بوده این طایفه را بنی جفنه میگفته لاکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشته بلکه تابع قیاصره روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته در حوالی شام حکومت کرده و جبله آخر شخص آنهاست و قصبه جبله که فیما بین اذقیه و طرابلس شام واقع است باسم او موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمه ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینه منوره آمد و با خلیفه ثانی عزیمت حج کرد در اثنای طواف شخصی از قبیله بنی فزاره سهوا ازار جبله را کشیده جبله غضبناک شد و سیلی بصورت آن شخص زد دهان و بینی او را خون آلود ساخت آن شخص بخلیفه ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت مدعی خود را راضی کن و گرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه ما را در یک رتبه قرار میدهید خلیفه گفت اسلام شما را در یک درجه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام بر عزتم بیفزاید خلیفه گفت همین طور است و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده بمماطله گذرانیده و از خلیفه جدا شده همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد

ولی بعد ها پشیمان شده این ابیات را انشاد نمود

تنصرت بعد الحق عارا للطمة	ولم یک فیها لو صبرت لها ضرر	وادرکنی فیها لجاج حمیة
فبعت بها العین الصحیحة بالعور	فیا لیت امی لم تلدنی ولیتنی	صبرت علی القول الذی قال لی عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة	وکنت اسیرا فی ربیعة او مضر	ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة
اجالس قومی ذاهب السمع والبصر	ادین بما دانوا به من شریعة	وقد یجلس العود الضجور علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بالجمة رأسا ازعرا	وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا حیدرا	کما اشتری المسلم اذ تنصرا

در شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لا تشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً مسطور است که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جمله میباشد که باین امر شنیع پرداخته است

آسیه خانم معظمه مفخمه جلیل الشان مادر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساء محترمه طایفهٔ یوخاری باش و بزرگی و بذل خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر باعمال حسنه و عبادات و مثوبات عطیات مشغول بوده در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غرهٔ ذی حجه عزیمت عتبات نمود و در اواسط همان ماه موکب خاقانی بسمت خراسان حرکت کرد فوت معظمه رضوان الله علیها در سال هزار و دویست و هفده در طهران اتفاق افتاد و نعش او را بنجف اشرف حمل نمودند پدر مشارالیها محمدخان عزالدینلو

آسیه دختر جارالله بن صالح بن ابی المنصور ظهیر محدثه و از اشیاخ علامهٔ سیوطی میباشد یعنی علامه مشارالیه از او اخذ حدیث نموده است ولادت او در سال هفتصد و نود و هفت هجری در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن الشیبا بوده است

آسیه خانم از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت خاقانی و خواهر مرحوم امیرخان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده در جلالت و بزرگواری همال و نظیر نداشت و از این بطن طاهر گوهر تابناک وجود نواب غفران مآب عباس میرزای نایب السلطنه طیبه تربته مشعشع قدم بعرصهٔ عالم نهاده فروغ بخش این مملکت گردید مشارالیها بانواع خیرات طبعاً راغب و مایل و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا پدرود زندگانی نمود رضوان الله علیها تولد حضرت نایب السلطنه عباس میرزا روز چهارشنبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا کوچک صبیه مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا مفخمه ایست با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فنون شعر مهارتی دارد مادر مشارالیها مسماة به آغا صبیه مرحوم میرزا عبدالکریم بن میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله متخلص بنشاط و مادر میرزا عبدالکریم از سلسلهٔ جلیلهٔ وهویه بوده پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی بخاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر بمرحوم معتمدالدوله نشاط و خانوادهٔ صفویه میرسد اینرباعی از ود است

گویند بهشت و حور و کوثر باقی است	در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض سه علی و آتش	جنت به محبت پیمبر باقی است

آغا باجی از زوجات محترمه خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم

ابراهیم خان جوانشیر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باینزن مرعی و منظور میداشتند چه اینزن با کمال تحمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دویست نفر خادم و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرکان قراباغ سمت وزارت المخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت باو سر نزند و بنا برین قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و غالبا در انجا اقامت مینمود و العجب که اینزن با کمال لیاقت و شایستکی و بزرکی که داشت بمضاجعت حضرت خاقان نایل نکردید و تا آخر عمر بکر بود کویند شب زفاف چون فقط بچند کلمه سؤال و جواب کذشت صبح اغا باجی این شعر ترکی غیر موزون را بطور کنایه بخاقان

یارم کیجه کلدی کیجه قالدی کیجه کیتدی — (صبح بیلدیم) عمرم نیجه کلدی نیجه قالدی نیجه کیتدی

خلاصه مبلغی از جایزه ثمّ و توابع بطور سیورغال به اغا باجی و بستکان او مرحمت شد و در قم بماند و از انجا که خود فرزندی نداشت از شاهزادکان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم را برسم پسری و دختری بداد یعنی خواهرزاده اغا باجی را در حبالهٔ مناکحت کیکاوس میرزا در آوردند و مرصع خانم را به عباسقلیخان معتمد الدوله جوانشیر نوادهٔ ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغا باجی شدند معروفست که حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خوشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجه این کفته بعدها بظهور رسید و اقوام اغا باجی خدمات عمده بعضی از شاهزادکان اولاد خاقان نمودند و بعدها در میان سلسله جوانشیر و شاهزادکان آل خاقان وصلتها شد که هنوز آن رشته مستحکم و استدامت دارد خلاصه اغا باجی صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از نتایج افکار او ست

خرم آن کو بسر کوی تو جائی دارد		که سر کوی تو خوش آب و هوائی دارد
بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او		رسم این است که هر ناقه درائی دارد
سوختم از آتش غم ناصحا تا کی زمنع	ولها	میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش
تا حشر نویسند اکر می نشود طی	ولها	نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

آفاقی عاشق چلبی در تذکره خود می نویسد آفاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود ولی شرح حال و شعری از آن در میان نیست **امنه** زوجهٔ ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای صدر اسلام و نام او عبد الله بن عبید الله بوده و دمینه اسم مادر او ست کویند دمینه را ابتدا زنی دیگر

بوده مسماة بجماء پس از رنجش از او آمنه را خواست و در حبالهٔ نکاح خود درآورد و آخر الامر جماء ابن دمینه را مقتول ساخت امّا آمنه صاحب طبع و شاعره و از فصحا بوده و زیاده از حد متعارف با ابن دمینه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این ابیات را خطاب بابن دمینه و انشا کرده است

وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی ‌ ‌ واشمتّ بی من کان فیک یلوم
وابرزتنی للنّاس ثمّ ترکتنی ‌ ‌ لهم غرضاً اُرمی وانت سلیم
فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا ‌ ‌ بجسمی من قول الوشاة کلوم

وبعضی ابیات رائقهٔ دیگر از این زن در کتاب اغانی و تزیین الاسواق نگاشته شده این شعر عاشقانه از آمنه است

تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی ‌ ‌ فهلّا صرمت الحبل اذ انا ابصر
ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته ‌ ‌ نصیب ولی رای وعقل موفّر
ولکنّما اذنت بالصرم بغتة ‌ ‌ ولست علی مثل الّذی جئت اقدر

اغا بیکی دختر میرزا امیرانشاه گورکانی و زوجهٔ سعد وقاص از امرای گورکانیه بود در سال هشتصد و هجده که قره یوسف ترکمان نامه سلطان عجم بگرفت امیر بسطام جاگیر که از طرف شاهرخ کوتوال قلعه بود فرار اختیار نمود و خود را بسعد وقاص رسانید سعد او را حبس کرد میرزا شاهرخ متغیر شده حکم باستخلاص او داد سعد اطاعت ننمود و از خوف میرزا شاهرخ بسطام را با خود بتبریز برد قره یوسف چون مستخدم عراق عجم بود بسطام را از بند نجات داد و پسرش را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمه بقمّ فرستاد که اغا بیکی را به تبریز آرد اغا بیکی چون زنی عاقله بود و میدانست قره یوسف دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلّح شده ترکمانه را بگرفت و سرهای ایشان را بریده نزد میرزا شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به اغا بیکی نوشته در عنوان این شعر را مسطور داشت

ولو کان النّساء بمثل هذی ‌ ‌ لفضّلت النّساء علی الرّجال

اغا بیگم از نساء عالی درجات هرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

آه از آن دامی که دارد رشتهٔ جان تاب ازو ‌ ‌ وای از آن لعلی که هردم میخورد خوناب ازو

آمنه بنت الدهوجی المحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدهوجی المحلی است پدرانش از اعیان علماء و خود آمنه محدّثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشار الیه از وی احادیث

کرده و محدثه که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلی مفسر رحمة الله علیه
آمنه رملیه زنی عارفه و تقریبا در سال دویست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات
میدانسند کاه کاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته و در یکی از تذکره ها می
نویسند احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با آمنه در انجا ملاقات کرده است و تمنای
دعای خیر از او نموده است رمله که آمنه مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد علاوه بر
این چند زن که مسماة بآمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامبده شده از جمله آمنه بنت الارقم
و آمنه بنت الخلف الاسلمیه و آمنه بنت قریش و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و
آمنه بنت عفان و آمنه بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده آنکه
حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسماة بآمنه بوده اند آمنه بنت علی از نساء محدثه و دختر
علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد اسامی مذکوره در کتاب انباء الغمر و انباء العمر از تصنیفات ابن حجر
معدود و مذکور است محدثه مشار الیها در مجلس اسماء بنت صصران و عبد الله بن ابی التائب و بعض دیگر
از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود بتعلیم علم حدیث پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و
هشت هجری درگذشته است آنی فاطمه خانم از نسوان دار السعاده اسلامبول و دارای علوم ادبی
و جمع شعر بوده از آل حسن جان یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر آغا نام
او را در سلک ازدواج در آورده و پسری از و بوجود آمده امیر آغازاده که دارای مقامات علمیه
گردید ابتدا بخدمت دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعدها ترک این شغل کرده بقضاوت
ینکی شهر مامور شد و مادرش آنی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در انجا وفات کرد خلاصه
مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره ها منتخب اشعار او درج و ثبت

شده این دو بیت از وست که نوشته میشود	خیال عارضکله دیده صحن گلستان مدر
آچلمش شرحه لر سینه ده گل ارغوان مدر	امید وصلتک ای قاشلری یای سینه دن مجمر
خیال تیر غمزک انیا خاطر نشان مدر	آنی ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود

و همشیره شیخ جمال الدین بن الشرجی مشهور است این زن محدثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر
ملاقات و محادثه نموده در ربیع الآخر هشتصد و پانزده هجری بوده است آمنه عقیل

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم بفصاحت شهرتی داشته مع ذالک اسم او بدرستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنهٔ عقیل با جمعی باستقبال ایشان آمده و در وقت ملاقات که بنوحه و زاری پرداختند ابیات ذیل را که منبئی از کمال فصاحت اوست انشا کرد

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم	ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی	منهم اساری و صرعی ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم	ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

نیز از قرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبرهٔ دیگر شعر مشهور و مسطور

در اینجا از ابنهٔ عقیل است شعر	اترجوا امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب	اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم

بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرانی بحضرت زینب خواهر آنحضرت منسوب داشته و بعضی هم از جناب سکینه دانسته اند ابنهٔ غیلان دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیلهٔ بنی ثقیف است این زن صحابیه بوده و بواسطهٔ سمن و میل بزینت شهرت یافته و در آنزمان در میان زنان احدی نبود که از ابنهٔ غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه مزین تر باشد و همه نسوان بر آرایش و زینت ایشان و زن غبطه و حسد میبردند و بجهة فربهی که ابنهٔ غیلان داشت در حق او میگفتند اذا جلست تبنّت یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل اینست که خیمه و چادری برپا کرده باشد وقتی که عبد الله بن امیه برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول صلعم عزیمت فتح طایف نمود هیت نام مخنثی او را بگرفتن ابنهٔ غیلان تشویق و تحریص کرده گفت اذا فتحتم الطائف فعلیک بابنة غیلان فانها اذا اقبلت اقبلت باربع و اذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو البته دختر غیلان را بخواه چه او هر وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن از شکم خود بنماید و چون پشت کند هشت چین از خاصرتین آشکار سازد گویند زنان قبل از آنکه هیت اینکلمات را بر زبان آرد او را از غیر اولی الاربه میدانستند یعنی در او شائبهٔ شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او احتجاب نمینمودند پس از آن در حالت او ریب و تردیدی حاصل کرده و هیت از حرم مطهر دور شد کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطوره در فوق

عبارت ذیل را از هیت خطاب بعبد الله بن امیه نقل مینماید ان فتح الله علیکم الطائف فسل رسول الله ان ینفلک بادیه بنت غیلان فانها هیفا شموع نجلاء ان تکلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت ارتجت وان قعدت تبنت تقبل باربع وتدبر بثمان بثغر کالاقحوان بین جلیها کالقعب المکفاء یعنی اگر خدا وند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کن که از غنایم بادیه دختر غیلان را حصه تو قرار دهد چه او باریک میانی است شگفته طبع و خوش چشم چون تکلم کند آوازی مطبوع و مسموع شود چون برخیزد سرو را ماند که متمایل گردد وقت خرامیدن بزینبق جراج شبیه است در گاه نشستن مانند خیمهٔ قبه دار و بنیانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید و اگر پشت کند هشت چین در خاصرتین او پدیدار آید دندانش بگل اقحوان شباهت دارد و میان دو رانش کاهی واژگون است باید دانست که هیت مخنثی ضرب المثل است و در مجمع الامثال میدانی در میان امثال مسطور است که (اخنث من هیت) **اخت المزنی** مزن بضم میم و فتح زا میباشد و اخت المزنی همشیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میبرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است که در مسئلهٔ زکات معدن در فتوای شافعی شرطی افزوده و تصرفی کرده است بروایتی این زن در مجلس شافعی حاضر میشده **ارسلان خاتون** خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در سال چهارصد و چهل و هشت در سلک ازواج القائم بامر الله ابن القادر بالله بیست و ششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خا شرح حالش بیاید **ارهم بانی** ملقب بممتاز محل و مسماة بقدسیه بیگم زوجهٔ ابو الفتح محمد شاه ابن جهانشاه ابن بهادر شاه پادشاه هندوستانی صاحب حسن و طالب عیش و نوش بوده بعد از فوت شوهر خود محمد شاه باغ با صفائی در بیرون شهر دهلی بنا نموده و از ا قدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دهلی در نزدیکی دروازه معروف بکشمیری دروازه آن باغ برقرار و باقی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده قدسیه بیگم طبعی موزون داشته و رعنائی تخلص میکرده این شعر بزبان هندی از او ست

هم جانتی تهی لکهه لکی و لکو سکهه هو	کمبخت کیسی انکهه لکی اور دکهه هو

ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل اولین منکوحهٔ شهاب الدین محمد شاه جهان ابن نور الدین جهانگیر

جهانگیر شاه پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و آگاهی و هوشمندی که داشت هر روز تعلق خاطر پادشاه
با و میافزود و ازین زن چهار پسر و چهار دختر آورد چهار پسر او دارا شکوه و شاه شجاع و میرزا مراد و اورنگ زیب
نام داشتند و چهار دختر به انجمن آرا و دهرآرا و گیتی آرا و جهان آرا مسماة بودند چون ارجمند بانو بیگم در گذشت
شوهرش بقعهٔ عالی بیادگار او در شهر آگره یا اکبرآباد بنا نمود و آن را روضهٔ تاج محل نامید. و اکنون بقبهٔ تاج بی بی معروفست
شهاب الدین محمد شاهجهان از سال هزار و سی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرده **اروی بنت
الحارث** اروی بر وزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی وداعة السهمی از صحابیات و
از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر او غزیه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مالک
میباشد در تاریخ ابوالفدا در بیان حلم معاویه حکایتی ازین زن مسطور است (روزی اروی بخدمت معاویه آمد و [illegible]
در آنوقت زیاد پیر شده بود معاویه اظهار ملاطفت کرده با و گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است
اروی در جواب گفت ای همشیره زاده حالم خوبست اما از انجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود بدرفتاری
نمودی بخلافت برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غصب این حق روا داشتی ما که ازین
خاندانیم بیشتر از همه کس بلیات مبتلا هستیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمودند تیم و عدی
و امیه بغصب حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان شما شدیم مثل
بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هرون شد پس
از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقاله اروی متغیر شده گفت ای عجوزه کوتاه کن عقل تو تمام شده است
اروی گفت یا ابن النابغه تو چه رو سخن میگوئی و حال آنکه مادرت در مکه فاجره بوده مشهوره که باجرت قلیلی
مردان از او تمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون از مادرت حقیقت حال را پرسیدند
گفت این پنج نفر همه با من مقاربت کرده اند این مولود بهر کدام شبیه تر است از وست و از انجا که تو بعاص بیشتر
شباهت داشتی ترا باو الحاق نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که با آن برای فقرای بنی الحارث در دشت هموار آبی جاری ابتیاع نمایم و دو
هزار دینار دیگر برای تهیه مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شداید و [illegible]
معاویه ششهزار دینار را باو تقدیم نمود اینست آنچه در تاریخ ابوالفدا نوشته شد. و اما لبیب افندی در کتاب
موسوم بجواهر ملتقطه این داستان را مشروحتر بیان کرده گویند وقتی که اروی در مجلس معاویه بود و

بکلمات مسطوره درفوق تکلم مینمود مروان بن حکم نیز دران مجلس حضور داشت وازمقالهٔ که اروی بعمرو بن العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پیرزن ساکت باش وفقط کلام خود را مقصور بمقصودی دار که ترا باین مجلس کشانیده است آروی رو بمروان کرده گفت یا ابن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی بهمانا در کبودی چشم وسرخی مو و کوتاهی قد واندام نامتناسب بغلام حارث بن کلده مالی واصلا شباهتی بپدر خود حکم که ادعای فرزندی ان مینمائی نداری چه من حکم را میشناسم او مردی مبسوط الشعر وبلند قامت بود و ظاهرا و بر بزرگی او دلالت مینمود پس ازما در خود بپرس تا ترا گوید که پدرت کیست آنگاه اروی رو بمعاویه کرده گفت والله تو اسباب جرات این اشخاص شدی که با من مواجهه سخن گویند ای معاویه روزی که عمم حمزه شهید شد هند مادر تو این ابیات را برخواند بیت

نحن جزیناکم بیوم بدر	والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما کان عن عتبة لی من صبر	ولا اخی وعمه وبکر
شفیت نفسی وقضیت نذری	شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشیّ علیّ دهری	حتی ترمّ اعظمی فی قبری

وعمهٔ من اروی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند بنت اثاثه را قرائت کرد

خزیت فی بدر وغیر بدر	یا ابنة وقّاع عظیم الکفر
صبّحک الله قبیل الفجر	بالهاشمیین الطوال الزهر
حمزة لیثی وعلیّ صقری	اذ رام شیب وابوک غدری
فخضبا منه نواحی النحر	بکل قطّاع حسام یفری

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم برخاسته از مجلس رفت معاویه بمروان وعمرو بن عاص گفت اف بر شما با دشما سبب شدید که من این حرفها را بشنوم پس از ان فرستاده اروی را بمجلس برگردانیدند وازو درخواست نمود که حاجت خود را اظهار دارد اروی بوجهی که درفوق مسطور شد ششهزار دینار از معاویه خواست معاویه آن مبلغ را مبذول داشت وگفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمینمود اروی از استماع این سخن بشدت گریست وگفت از علی علیه السلام گفتی ومرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات ابو الاسود

ابیاتی را که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشاد کرده است اروی برخواند

الا یا عین ویحك اسعدینا — الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی امّ کلثوم علیه — بعبرتها وقد رات لیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا — فلا قرّت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا — بخیر الناس طرّا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا — فذ للها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها — ومن قرء المثانی والمبینا
وکلّ مناقب الخیرات فیه — وحبّ رسول ربّ العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا — بانك خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین — رایت البدر راق الناظرینا
وکنّا قبل مقتله بخیر — نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه — ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه — ولم یخلق من المتجبّرینا
کانّ الناس اذ فقدوا علیّا — نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب — فان بقیة الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت والله علی را از آنچه تو سرودی او را بدان ستودی افضل است بالجمله اروی آنچه خواست معاویه بدو بخشید و بنا شد که ابیاتی که در فوق به بنت بنت اثاثه نسبت دادیم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه رانمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی بنت عبد المطلب دانسته اند اروی بنت عبد المطلب دختر جناب عبد المطلب جد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله میباشد مشار الیها عمه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیهٔ پدر خود گفته

علی سمح سجیته الحیاء — بکت عینی وحقّ لها البکاء
کریم الخیم نیّته العلاء — علی سهل الخلیفة ابطحی
— علی الفیّاض شیبة ذی المعالی

ابوه الخير ليس له كفاء
اغر كان غرته ضياء
له المجد المقدم والثناء
قديم المجد ليس له خفاء
وفاضلها اذا التمس القضاء
وباساً حين تنسكب الدماء
كان قلوب اكثرهم هواء
عليه حين تبصره البهاء

طويل الباع املس شيظمي
اقب الكشح اروع ذي فضول
اغر الضيم ابلج هبرزي
ومعقل مالك وربيع فهر
وكان هو الفتي كرما وجودا
اذا هاب الكماة الموت حتى
مضي قدما بذي رأي حسيب

در سیرۂ ابن ہشام و مسامرات محي الدين حسين
مسطور است که مراثی مزبور در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته باینمعنی که جناب عبد المطلب در مرض موت خود اروی وام حکیم البیضاء و امیمه و برّه و صفیه و عاتکه را که دختران او بودند نزد خود خواند و فرمود مرثیه هائی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید و هر یک از انها برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در انوقت نظم کرد و مراثی خواهران او نیز در محل خود مذکور خواهد شد. ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابیه باسم اروی مشهوره بوده دو نفر از انها اروی بنت حارث و اروی بنت عبد المطلب میباشند که شرح حال انها نگاشته شد و دو نفر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و بهمین ملاحظه عفان و ولید را اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب است دیگر اروی بنت الانیس که بحبتی سعید بن زید که یکی از عشرۂ مبشره است در آمد و سعید ابتدا از او بدگویی نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بچاهی افتاد و درگذشت علاوه برین چهار زن یکنفر زن دیگر مسماة باروی بوده چون بمعروف بام موسی میباشد در حرف الف و میم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابوبکر و خواهر عائشه است مادرش قتیله یا قتیله دختر عبد العزا بوده اسماء از زبیر بن عوام که یکی از عشرۂ مبشره است در سلک ازدواج در آورد و عبد الله بن زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجلها الله تعالی بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکه معظمه خلافت کرد و حجاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدۂ مقدسه

محاصره نمود و از بالای کوه ابوقبیس منجنیقها بخانه خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبدالله بدرجه شهادت
رسید و قبل از شهادت مشاوره با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (بعد از آنکه عبدالله
بن زبیر با دوازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه در مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصره
و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته ازین بلده مقدسه خارج شدند
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و با او نماند مگر پسرش زبیر نام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدقاء او در آنوقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمده گفت ای مادر
همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند اینک قلیلی
که مانده اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او
هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو درین باب چیست اسماء گفت ای فرزند تو خود تکلیف خویش را
بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که خلق را بحق دعوت مینمائی مقاومت کن
و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجه رفیعه شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و مطیع آنها مشو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بوده که جمعی از بندگان خدا را
بهوای نفس بهلاکت داده اگر گوئی من محقم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
تمکین و تسلیم ندارم گویم اینکار از آزادگان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب برید اجل
میرسد پس همان به که حالا با نام نیکت براه آخرت روی و از دو روزه زندگانی دنیا نیندیشی عبدالله
گفت ای مادر میترسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین گفت ای فرزند
گوسفند که کشته شد اگر پوست از او بر کنند متألم نمیشود از باری تعالی یاری خواه و در عزم خود راسخ باش
عبدالله سر مادر خود بوسیده گفت ای مادر من هم بهمین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و سرای
ناپایدار دل نبسته ام و در اینکار که در آن میباشم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خداوند بدارند تو تشدید و تأیید برای من نمودی من امروز کشته خواهم شد
مبادا از مرگ من متأسف شوی کار خود را بخدا باز گذار پسر تو تا کنون ارتکاب منکری ننموده و براه
فسق و فجور نرفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هر وقت بکسی امان
داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً بمسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته و ستمکاری عمال خود در ضمن

نداده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای تزکیه نفس خود نیست محض تسلیت
مادر گفته‌ام که در اینحال متانت نباشد اسماء گفت ای پسر زنده امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر
مغلوب گردیده پیش از من درگذشتی ذلک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آیدی مسرور شوم
قدم پیش نه تا مآل کار معلوم گردد ابن زبیر گفت ایما در خدا ترا جزای خیر دهد از دعا فرو مگذار گفت اسماء
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نمود تو حقاً جهاد مینمائی آنگاه دست
بدعا برداشت گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبدالله و با طاعتی که من و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هر چه برای او مقدر گردیده بدان راضی شده‌ام و در اینحال مرا
باجر و صواب و شاکرین نایل دار پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت وداع میکنی
عبدالله گفت بلی برای وداع آمده‌ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسماء گفت برو و از روی
بصیرت بمیر و آنا بیا تا من نیز با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و بهنگام معانقه دست
ذات النطاقین بزرهی که عبدالله پوشیده بود خورد گفت ای پسر اگر آرزوی شهادت داری جوشن را برکنار
میگذار ابن زبیر گفت من این را محض اطمینان قلب تو پوشیده‌ام اسماء گفت درع مرا مطمئن نخواهد ساخت آنگه
بر کمر زن عبدالله زره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرده دامنها را بر کمر زد و رو بمعرکه نهاد در

حالتی که این رجز را میخواند بیت

انی اذا اعرف یومی اصبر
و انما یعرف یومه الحر
اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابوبکر و زبیر بودند و جده
تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام
ابراهیم کرد و باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه هفدهم بود از ماه جمادی الاخری از
سال هفتاد و سیم هجرت و عبدالله نیز در اینسال در سن هفتاد و سه سالگی بود هنگامیکه عبدالله بقتل رسید
شامیان از فرط مسرت تکبیر گفتند عبدالله بن عمر گفت چون عبدالله ابن زبیر متولد شد مومنین تکبیر گفتند
و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند و اینکلام ناظر است بمطلبی و آن اینست که یهود گفتند
ما مسلمین را مسحور ساخته‌ایم و دیگر طفلی از ایشان بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب ایشان را ظاهر نمود و در نخستین
سال هجرت عبدالله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از اینرو تکبیر گفتند خلاصه حجاج سر عبدالله را بشام

نزد عبد الملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان مکه معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابو قبیس
واقع بود بدار کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء خواست از حجاج درخواست
نماید لهذا امر راجع بعبد الملک گردیده او بحجاج امر کرد جسد عبد الله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بتغسیل
و تکفین او پرداخته الجسد را در حجون مدفون ساخت بنابرین جسد عبد الله القدر بر سر دار بود که از مکه خبر بشام
رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
درگذشت (و سیمی مرحوم در خوابنامه خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی این خبر ضعیف است
در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبد الله بن زبیر را بمقبره یهود انداختند و مادرش هم بزودی درگذشت
ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد
ثانیا با تهدید امر باحضار او داد مشار الیها باز تمکین ننمود دفعه سیم ذات النطاقین خود بحضور حجاج پا و گفت درین باب
که عبد الله را بآن هیئت ملاکردم مرا چگونه یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسرم را خراب کردی و
آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی ثقیف کذابا و مبیرا یعنی در طایفه بنی
ثقیف یکنفر کذاب و یکنفر هلاک کننده است و آن هلاک کننده توئی ابن حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
است و در اسد الغابه در ترجمه حال ابن زبیر چنین مسطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش
رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و رهائی یافت مادرش در جواب گفت گویا میکنی تمایل شده
اما من تا ترا در یکی از دو حال نبینم راضی بمردن نیستم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و من تفقره مرا
عند الله ذخیره باشد یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع این سخن تبسم نمود و روزیکه عبد الله
مقتول میشد نزد مادر رفت اسماء با و گفت الفرزند من با دا از بیم هلاک بقبول امری راضی شوی که خواری برای
تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با مذلت است اسماء به ذات
النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبد الله از نسوان قبیله بنی عذره است
مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل میدانی
در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیله بنی عذره در سلک ازدواج عم زاده خود که عروس نام داشت
منسلک گردید ولی پس از چندی عروس درگذشت و پس از فوت او شخصی از قبیله دیگر اسماء را در حباله نکاح
خود در آورد و این شخص زشت روی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام میشد وقتیکه شوهر دوم اسماء او را

بشمشیر خود سپرد اسماء گفت اذن بده بر سر قبر عمرو ادو خود عروس بقدری گریه که آن شخص باو اجازه داد و اسماء
بر سر تربت عروس رفته این عبارات را اظهار نمود

ابکیک یا عروس الاعراس
یا ثعلبا فی اهله و اسدا عند الباس
مع اشیاء لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم برتو ای عروس عروسها ای کسیکه در میان کسان خود در حلم و بردباری مثل روباه بودی و در موقع جنگ و ستیز بشیر شباهت داشتی و در توصفات حمیده دیگر بود که مردم از آن بیخبر بودند شوهر ثانی اسماء گفت
آن صفاتی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود

کان عن الهمة غیر نعاس
ویعمل السیف صبیحات باس

یعنی در وقت اقدام باو تغافل و تسامح دست نمیداد و بهنگام فرار از شر باستعمال شمشیر میپرداخت بعد از آن باز اسماء بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغر الازهر الطیب الخیم الکریم المحضر مع اشیاء له لا تذکر

یعنی ای عروس تو جبهه درخشانی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر داشتی که بزبان نمیآید باز شوهر اسماء پرسید
که آن صفاتیکه عروس داشت و بزبان نیامد چه بود گفت

کان عیوفا للخنا والمنکر
طیب النکهة غیر ابخر
ایسر غیر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام نمیشد شوهر اسماء دانست که فقره آخری کنایه باوست آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسماء عطردان خود را برنداشت و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را برنمیداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد یعنی بجای مثل میگویند لا مخبأ لعطر بعد عروس و شرح آنرا از این قرار دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجه خود رایحه کریهه استشمام نمود از او پرسید از عطریات چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و پنهان کرده ام شوهر گفت لا مخبأ لعطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروسی کردن معنی ندارد این گفته مثل شده و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف و استعمال آن بشود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بنت عمیس زنی صحابیه و دختر عمیس بن معد و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنها را اخوات مؤمنات خوانده و این تصدیق حضرت به ایمان آنها فی الحقیقه شانی محمده برای آنها ثابت مینماید و این نه نفر خواهرند از یک مادر و مادر آنها

هند بنت عوفست که در این ابنهاست و شرح حال آن در حرف ها بیاید و بعضی گفته اند اخوات مومنات نه نفر اند هشت خواهر و یک مادر که همان هند بنت عوف باشد . بالجمله اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بحبشه رفت و در انجا عبد الله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس ازان بمدینه منوره آمد بعد از شهادت جعفر طیار . بابی بکر شوهر کرد و محمد بن ابو بکر را مادر شد . و پس از ابو بکر در حباله نکاح علی امیر المومنین علیه الصلوة و السلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد وان این بود که خواهر امی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم صلعم گردید و خواهر دیگر او ام الفضل لبابه زوجه جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر صلبی و بطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سید الشهدا تشرف جست و بملاحظات مزبوره است که در وصف اسما بنت عمیس گفته اند وهی اکرم الناس اصهارا یعنی اسماء از حیثیت داماد ها ئی که بهمرسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین بروزن زبیر است اسماء بنت محمد محدثه ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن اسماء که از معارف بنیت از بطن او بوجود آمده محدثه مزبوره چند کتاب حدیث بر مکی بن علان محدث قرائت کرده و بعد ازان آنها را بکرات تدریس نموده است و در فن خود متفرد بوده و فیوض و فضائل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها بزیارت خانه خدا مشرف شده ولادت او در آخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه و در انزمان از نسا روایت حدیث احدی از او معمر تر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه در گذشته ابن وردی در تتمة المختصر در مدح اسما بنت محمد گوید

كذلك فلتكن اخت ابن صصري	تفوق على النساء صبي وشيئا
طراز القوم انثى مثل هذا	وما التانيث لاسم الشمس عيبا

و مقصود از ین صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الانصاریه دختر یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف و معروفست روزی از طرف سایر زنان صحابیه ماموره بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد بابی انت وامی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز وجل بعثک الی الرجال و النساء کافة فامنا بک وبالهک وانا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم و مقضی شهواتکم .

وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی وشهود الجنائز والحج بعد الحج
وافضل ذلک الجهاد فی سبیل الله عزوجل وان الرجل اذا خرج حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لکم اموالکم
وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم نشارککم فی هذا الاجر والخیر (یعنی پدر و مادرم بفدای تو باد ای پیغمبر خدا من
از جانب جمعی نسوان بحضور مبارک تو آمده ام تراخدای عزوجل مبعوث بر کافهٔ زنان و مردان فرموده و ما بتو و
خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نسوان در پس پردهٔ محبوس و در خانه های شوهرها خانه نشین هستیم و محل شهوات
میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآیند و شما جماعت مردان بواسطهٔ حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه
و عیادت بیماران و تشییع جنازه ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همهٔ این اعمال که مخصوص است بشما
مردان جهاد فی سبیل الله میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید ما اموال شما را
حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان میریسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت مینمائیم در اینصورت آیا ما با اجر
و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از استماع این عرایض روی مبارک را به
اصحاب کرده فرمودند در امثال این مقامات مقاله بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده اید اصحاب
عرض کردند گمان نمیکنیم هیچ زنی باین حسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از آن سید انام علیه الصلوة
والسلام با سماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب آنها
نزد من آمده بفهمان که اگر نسوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و آنها را از خود خوشنود دارند همین
عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا بر مسطورات
ابن اثیر اسماء بنت یزید زنی صحابیه و خالهٔ زادهٔ معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قوت
قلب مردان داشته در غزوهٔ یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را براه عدم فرستاده است اسماء
بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن محدث و مادر شیخ التقی الدین بوده و بخیال قبل از تولد
ابن حجر عسقلانی متولد گردیده و در کتاب انباء الغمر ذکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل و هفت
قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخص علی نام شوهر کرده و بعدها در سلک ازدواج علاء الدین مقریزی سلک
گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متنسک بوده و آیة الرحیم که شرح حال او
بیاید خواهر این میباشد اسماء العامریه ادیبه بوده است از آل بنی عامر از اهالی اندلس ساکن
بلدهٔ اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیده برای صیانت خانه و اموال خود بامیر

الموحدین عبد المومن علی نگاشته که دو بیت اول آنست

لسیدنا امیر المؤمنینا	عرفنا النصر والفتح المبینا
رایت حدیثکم فیها شجونا	اذا کان الحدیث عن المعالی

در اواخر این قصیده اسماء عامریه بوضعی خوب و مناسب حسب و نسب خود را بر امیر الموحدین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است اسماء عبرت از نسوان اسلامبول و دختر احمد آقا سرخاصه کیان خاصه و زوجه محمود جلال الدین خطاط مشهور است و در حسن خط بدرجه شوهر خود اشتهار دارد این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال الدین میل و رغبتی تمام نکات خط را با موخته طوری برای او ترقی حاصل شد که خط اسما با خطوط اواخر عمر جلال الدین یکدرجه و پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود رقم کرده است و از خطوط ممتاز اسما که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ آن هزار و دوسیت و بیست و دو میباشد علاوه بر زنانی که اسم اسما مسمی بوده و در این کتاب شرح حال آنها درج شد ابن اثیر یازده نفر زن اسما نام ذکر نماید و میگوید که همه صحابیه بوده اند و از آنها است اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسماء بنت عوف عمزاده او ست و ماجرای این عاشق و معشوق در تزیین الاسواق مسطور است و چون ترقیش در لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن و انواع تزیین مزین میساخته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده و اند و حرمله برادرزاده او هم چون با و شباهت داشته ملقب بمرقش اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را گفته

الدار قفر و الرسوم کما	رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این نیز بعید نیست چه در شعرای عرب اشخاصی هستند که بتعبیری از تعبیرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اخر کتاب مزهر فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسما ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجه الفزاری که جوانمردی مشهور و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده اعتمادا و از جواری معتمد بن عباد سلطان بدبخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

بقیه بعدها بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است اعرابیه در مسامرات شیخ محی الدین بن عربی اعرابیه را از زنان بادیه نجد نوشته و خدیجه بنت عبدالوهاب بن عبدالله گوید یکی از خلفای بنی عباس با عرابیه عاشق شد و او را در حباله نکاح خود در آورد اما هوای دارالخلافه او را مناسب نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شد و با آن نعمتی فراوان دلتنگ و مکدر بود روزی خلیفه از وی سوال کرد که چرا بشاش نیستی و لبت بخنده آشنا نمیشود و خود را مشغول نمیداری و روز بروز زرد و ضعیف میشوی اعرابیه گفت سر الصحراها و خیمه های صحرانشینان و شیری که شبانان میدوشند و صدای انهار جاری میل مفرطی است خلیفه در آخر نقطه شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان خود را در حوالی قصر چرا دهند و القصر را معشوق نامید و اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه چون وضعی شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه بنا بالقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغولست و این ابیات می خواند بیت

وما ذنب اعرابية قذفت بها	صروف النوى من حيث لم تك ظنت
تمنت احاليب الرعاة وخيمة	بنجد فلا يقضى لها ما تمنت
اذا ذكرت ماء العذيب وطيبه	وبرد حصاة آخر الليل انت
لها انة عند العشاء وانة	سحيرا ولولا انتاه لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرد و باعرابیه گفت غم مخور که مراد خود نایل شدی در نکاح من باش و نزد قوم و قبیله خود برو و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد نه بیت است با تغییر جزئی در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و فقط بیت چهارمی را مشاراليها بران افزوده است نظیر داستان اعرابیه بعدها بیاید امامه بنت خزروج از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده بیت

اذا شئت ان تلقى فتى لو وزنته	بكل معدى وكل يمان
وفى جبا فضلا وجودا وسوددا	وزيا فذاك الاسود بن قنان
فتى لا يرى فى ساحة الارض مثله	ليوم ضراب وليوم طعان

محی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناجیة الرضائی حکایت کرده که من در ایام خلافت
الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شدم و خلیفه جدا در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابرین من نتوانم
در مسافه و سایر اماکن نزدیک بوطن خود بمانم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در براری میگشتم که جوانمردی کریم
الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چند گاهی بامینی بسر برم در اثنای گردش چند خیمه دیدم بطرف آنها
شتافتم در جلو چادری مزرائی دیدم بر زمین نصب کرده و افسار مادیانی بر آن بسته اند داخل چادر شده سلام
کردم خاتونی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حضری فنعم مناخ الضیفان تواکن القدر
ومهدک التنفر پس ازین گفته حرفهای سماحت آمیز بمیان آورد و بترحیب قدوم من پرداخت و باستراحت
واطمینان امر کرد من گفتم والی الطلب المطلوب ویامن المرغوب من دون ان یاوی الی حبل العصمة و مأمن و
مفزع منیعه فلما ینجو من السلطان طالبه والخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
تشویش خاطریست و از خلیفه مجتبی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت لقد ترجم لسانک عن ذنب کبیر
وقلب صغیر یعنی همانا زبان تو از گناهی بزرگ و دلی خورد ترجمانی کرد البته مرتکب خطائی شده و از از
دلت راه راسی است پس از آن گفت وایم الله لقد حالمت بفناء رجل لا یضام بفنائه احد ولا یجوع بساحته
کبده الاسود بن قنان اخواله کعب واعمامه شیبان صعلوک الحی فی ماله وسیدهم فی فعاله صادق الجوار
وقود النار خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خرج
او را بابیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امامه بنت ابی العاص دختر ابی العاص
بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف و
شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نوادهٔ دختری نبی اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم میباشد در زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت
که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه سلام الله علیها که
خالهٔ امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی
اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنابرین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج
کرده و بعد از شهادت آنحضرت مشار الیها مغیرة بن نوفل شوهر نمود بروایتی امامه قبل از آنکه در حبالهٔ نکاح
امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامة المریدیة امامه یا اسامه از نساء صحابیه است

ومرثیه اسم قبیله اوست شاعره در نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابوعفک یهودی گفته و ابوعفک مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال و دشمنی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خودداری نمیکرد سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید و امامه مرثیه گفت

تکذب دین الله والمرء احمدا	لعمر الذی امناک اذ بئس ما یمنی
حباک حنیف آخر الدهر طعنة	اباعفک خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیه دیگر باسم امامه مسمی بوده اند که یکی از آنها امامه دختر حضرت حمزه است امة الله زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و در الهیات سخن سکینه دیوان مرتب دارد و معروف بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی تخلص کرده در هرحال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر قامتی زاده بوده و در سال هزار و صد و یازده در گذشته بیتین مسطور در ذیل از نتایج افکار اوست

هفته کچر کوکیه جهان ایدن بن سین سنی	بلکه هرشب صبحه دک نالان ایدن بن سین سنی
دست تدبیر ایله چاک اولسونمی دامان فراق	افاق جسمکه حیران ایدن بن سین سنی

امة الجلیل از صلحای زنان عرب و دارای مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند آخر الامر دفع خلاف را قرار دادند که از امة الجلیل این معنی را سؤال کنند مشار الیها در جواب آنها گفت ولی آنست که در هر آن بحق مشغول باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقا تعلقی بدنیا و زخارف آن نداشته باشد و آنی از خدا بغیر نپردازد امة الجلیل پس از این تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت یکی از انظار و کرد و گفت هر کس یکی از شما گوید شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور نمائید و بدانید که دروغ گفته است امة الخالق دختر عبد اللطیف بن صدقة بن عوض المنادی العقبی است که از محدثه های معروفه بشمار میاید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حنبلی پدر الف بنت الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را برا و قرائت کرده نیز از سیره ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین باو اجازه داده اند الفیه ابن مالک و منهاج العابدین را از بر داشته و نوشته است عمری طولانی کرده و از اسانید محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده

در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی القعده درگذشته است از برترینهای امة الخالق آنکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشار الیه در کتاب معجم ذکری از او نموده و ابیات آتیه را از او ثبت کرده امة العزیز شریفیه زنی بوده است اندلسی که در شعر و ادبیات مهارتی داشته است دو بیت مسطور در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب با این زن نسبت داده شده

لحاظكم تجرحنا في الحشا ... ولحظنا يجرحكم في الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا ... فما الذي اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولادة دختر المستکفی معشوقهٔ ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین مزبورتین گفته است

اوجبه منك يا سيدي ... جرح بخد ليس فيه الجحود
وانت فيما قلته مدع ... فاين ما قلت واين الشهود

ام ابان بنت عتیبه پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قادر و ام ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بیان دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفهٔ او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته بیتین آنکه وقتی ابن دمینه شاعر مزاحم بن عمر را نزد زوجهٔ خود دید سنگی به پهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

باهلي ومالي بل بجل عشيرتي ... قتيل بني تيم بغير سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختكم ... فتظهر فيه للشهود جراح
فلا تطمعوا في الصلح ما دمت حية ... وما دام حيا مصعب وجناح
الم تعلموا ان الدوائر بيننا ... تدور وان الطالبين شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دمینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم اللات بن ثعلبه بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیه بیت اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی لعبده مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقعی باین معایب نگذاشته و منکر اند اما هر جا که نظیر این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گوینده دعبل شاعر آشنائی صاحب طبع و معلم داشت و قوافی اشعار او غالبا مغلوط بوده روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

ان ذا الحب شدید لیس یحییه الفرار | و یحامر کان لا یبقی من ذل المخازی

دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی را است و در ثانی زا متشاعر گفت روی
مصرع ثانی زا نقطه نگذارد درست میشود دعبل گفت بسیار خوب اما بعلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی
مجرور است و این نیز عیب خواهد بود متشاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی
تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است ام ایمن مادر اسامة بن زید
و دایه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات
بشمار میآید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج ببیان نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل
از جواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرخنده گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبید الحبشی
بوده چون اول پسری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی بهم او را
ام الظباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را
بخدیجه بخشیده بودند بعد از عبید ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از وجود یافت
برخی گویند ام ایمن را جناب عبد الله آزاد کرده و جماعتی برآنند که او آزاد کرده حضرت رسول ص
است وقتی آمنه وهب بعزم ملاقات ابن خال خود عزیمت مدینه منوره نمود و در معاودت
در محل موسوم به ابواء بدار البقاء ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم ص تا مکه مکرمه در آغوش ام ایمن بود بنا
بر این آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشار الیها را کاملا حرمت و رعایت میفرمودند
و مخصوصا بدین او تشریف میبردند ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء ص در قید حیات بود و زائد
الوصف در آن هنگام گریه و زاری مینمود از جهت بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر ص
بیخبر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار البقا عازم است گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه
بخانه ما نازل میشد ام ایوب انصاری زوجه ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر
صحابه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشان از متوطنین
اهل مدینه گفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال در
گذشت و بقعه ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار
مسطور است که از دیرگاهی عیسویان آن سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند در

جلالت شان ابوایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلعم بمدینهٔ منوره هجرت فرمودند در خانهٔ ابوایوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانهٔ حضرت بنا شد ابوایوب گفته است خانهٔ ما دو طبقه بود تحتانی و فوقانی چون حضرت رسول صلعم بان خانه شرف ورود فرمودند در طبقهٔ تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الٰهی است بنا برین از ادب دور است که حضرت در طبقهٔ تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح ازین اندیشه خواب نرفتیم و بسیار متوحش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پرنور حضرت پیغمبر تشرف جسته شرح خیال و بیخوابی شب را عرضه داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرمود و از طبقهٔ زیرین به بالا تشریف فرما گردیدند ام البنین بنت عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجهٔ ولید بن عبد الملک بود و بصلاح و سداد معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و مبرات جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر فقیر دو شاد مینمود و لعلاوه فصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود و از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفّی غریمه
وعزّة ممطول معنّی غریمها

معلوم میشود تو چیزی با او وعده کرده و در ادای آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال تو شکوه میکند گفت بلی بوسه با او وعده کرده ام و از وفای این وعده ابا دارم ام البنین گفت ادرا از اسطا بیرون آر کناه آن بگردن من پس از آن ام البنین ازین گفته پشیمان شد و بکفارهٔ آنحرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و آنکلمه را بر زبان نمیآوردم و عجب اینست که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمهٔ حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر مشهور به وضاح الیمن چیزی بام البنین نسبت داده اند و آن اینست که در سالی مشار الیها بزیارت بیت الله الحرام رفت ولید بن عبد الملک بشعرای عصر اعلام و قدغن نمود که در اینسفر از ام البنین و کنیزانی که با او همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از ایشان نبرند و در اینباب تاکید اکید نمود چون ام البنین بمکه رسید بنمایش اندام خود پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بوضاح الیمن مفتون گردید و باو و کثیر پیام داد که در تغزلات خود از او ذکری نمایند و لیکن از بیم کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند

بنام غاضر و جاریهٔ ام البنین نظم کرد اما وضاح الیمن جزم را برکنار نهاد و بصراحه گفت شعر

صدع البین والتفرق قلبی	وتولت ام البنین بلبی

ولید این بیت شنید و بقتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح الیمن را دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را بسرای ولید بردند و پس از چندی امر غلب آشکار شده وضاح الیمن مقتول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند اینست که سپید چهره و یمنی بوده و جمالی بکمال داشته گویند او و مقنع الکندی از فرط خوبروئی همیشه از اصابت چشم اندیشه مینمودند و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب میانداختند مادرگفته ابو الفرج و ابن خلکان مشاجره نیست اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریه منظر بوده و اگر گفته مشار الیهما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح الیمن رغبتی نموده و پیغامی داده باید بگوئیم از خواهان کمال شده و اینرا مفتون جمال [illegible] زنان کامل

ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و آنحضرت پس از صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها اول زنی را که بمزاوجت و همسری اختیار فرمودند او بود و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب مستطاب حضرت ابی عبد الله الحسین علیه آلاف التحیة والثناء بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل گردیدند ام البنین کنیه ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بود و این ام البنین اروی یا سمانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را از والدهٔ معظمهٔ خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حرف حاء بیاید ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و بیرقی را گویند که دسته جات عساکر دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب موجبات خود که موسوم بلغة البلاغه حیاتست این معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته میشود در ام البنین بمعنی بیرق وارد است مصنف

بام بنین مرجعهم الیها	وما ولدت وما حملت جنینا

ام جعفر از زنان انصار و از قبیلهٔ بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل اشتهار داشت و احوص ابن محمد الانصاری از شعرای اسلام با حق در حق او این شعر گفته است

لقد منعت معروفها ام جعفر	وانی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمده گفت قیمت گوسفندان مرا بده احوص گفت من از تو چیزی

نگرفته‌ام و ترا نمی‌شناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرد و قسم خورد که معرفتی بحال تو ندارم ام جعفر گفت ای دشمن خدا اگر مرا نمی‌شناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من با ام جعفر اینطور گفتم و ام جعفر اینطور بمن جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در محضر عامه احوص را شرمسار و خود را بری الذمه کرد **ام جمیل** بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفا در عرب مشهور و قول آن که اوفی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد ام جمیل او را از دشمنان حفظ کرد و گمان مینمود که او برادر خلیفه ثانی است چه اینواقعه در همان زمان بود وقتی در مدینه منوره نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت بمقدار که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی که با او کرده ممنون میباشم و از آنجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی با و عطا نمود و او را معاودت داد بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیه هشت نفر زن صحابیست که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب خواهر عمر است و زوجه ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شده و نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از نساء مشهوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از منصب خود معزول گردید و برین ریبه مولی النبی ابو بکرة الثقفی صحابی و برادران امی او زیاد بن ابیه و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرائط مقرره نبود مغیره از رجم معاف گردید و شرح اینواقعه در تواریخ مذکور است **ام حبیبه بنت ابی سفیان** از زوجات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحبشه که هجرتگاه اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند و اسم او رمله بود عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطه ثبات در دین اسلام بمزاوجت رسول اکرم مفتخر گردید تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ما جری آگاه بودند در سال هفتم هجرت که بملوک اطراف سفرا مأمور و اخبار از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیة الضمری را با نامه نزد اصحمة بن ابجر سلطان حبشه فرستادند و ضمنا سفارش فرمودند که سلطان مشار الیه ام حبیبه را در حباله

نکاح حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ درآورد چون نامہ حضرت بسلطان حبشہ رسید در حضور جعفر طیار قبول اسلام کرد وامر تزویج ام حبیبہ انجام داد و ترتیب ولیمہ کرد و چہار صد درہم از طرف حضرت باام حبیبہ داده شد وام حبیبہ را باسایر مہاجرین اسلام در دو سفینہ بہ یثربستان فرستاد از خود ام حبیبہ منقولست کہ گفتہ آ در حبشہ بودم واز جائی خبر نداشتم روزی جاریہ نجاشی مسماۃ بابرہہ آمدہ مژدہ داد کہ نجاشی از جانب پیغمبر مأمور و وکیلست کہ ترا افزاوجت آنحضرت سربلند سازد من بحکایت مسرور شدہ دو دست بند نقرہ کہ در دست داشتم باحلقہ ہای نقرۂ انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجملہ ام حبیبہ را در دین صلابتی بودہ گویند قبل از فتح مکہ ہنگامیکہ پدرش ابوسفیان برای تجدید عہد قریش باقبیلہ بنی خزاعہ و رفع تعدیات و نقض عہد انہا بمدینہ منورہ آمدہ بود بخانہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ رفت کہ با دختر خود ام حبیبہ ملاقات نماید و در انجا خواست کہ در فراش حضرت بنشیند ام حبیبہ بدون ہیچ ملاحظہ او را منع کرد و گفت تو مشرک ہستی و در بفراش میمنت مانوی قدم گذاشت ام حسان در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام ولایت نوشتہ این زن از اہالی کوفہ و بزہد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بودہ با سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفتہ روزی باثاث البیت ام حسان سیدگی کردہ جز کہنہ حصیری نیافت باو گفت اگر بہ عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواہد کرد ام حسان گفت ای سفیان آنچہ قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواہم بما یم تا چہ رسد از مخلوقی ضعیف و نمیخواہم آنی بر من بگذرد کہ جز بیاد خدا باشم یکنفر زن صحابیہ ہم مکنی بام حسان میباشد ام حکیم البیضاء دختر عبدالمطلب و عمہ حضرت رسالت پناہی ص کہ بیضا باشد بواسطہ نفوست بدن او را بیضا و قبۃ الدیباج میگفتند اند در نظم شعر طبعی قادر داشتہ و ابیات ذیل را در مرثیہ پدرش انشاد کردہ

الا یا عین جودی واستہلی	وبکی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی	بدمع من دموع ہاطلات
وبکی خیر من رکب المطایا	اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبۃ ذی المعالی	کریم الخیم محمود الہبات
وصولا للقرابۃ ہبرزیا	وغیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی	تروق لہ عیون الناظرات

عقیل بنی کنانة والمرجی	اذا ما الدهر اقبل بالهنات
ومفزعها اذا ما هاج هیج	بداهیة وخصم المعضلات
فبکیه ولا تنسی بحزن	وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای قریش بوده جسری که بقنطرهٔ ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقعست منسوب بشان الیها باشد ام حکیم المخزومیه ابتدا در مزاوجت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود در یوم فتح مکه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلعم امان گرفت اما عکرمه از انجا که عداوت سخت با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باو رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراجعت داده بحضور حضرت نبوی صلعم مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او گردید عکرمه در غزوهٔ یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید و در آن اوان وقعهٔ اجنادین پیش آمد و خالد منکوحهٔ خود را همراه برداشته و زفاف را بالعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در اینجنگ مقتول میشوم بنابراین ام حکیم موافقت رای خالد نمود و در همانجا در نزدیکی جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدینجهت جسر مذکور معروف بقنطرهٔ ام حکیم گردید بالجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آنروز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر مسطورات صاحب آغانی ام حکیم الواصله زوجهٔ عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال حسن و جمال را با هم وصل کرده معروف بواصله شده و دختر او زینب الواصله را نیز الواصلة بن الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبد العزیز در حیات و حضور جد او عبد الملک بن مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع بر حسب دعوت حضور

بهم رسانیدند و شعرها در تهنیت و تبریک انجزا وجت نظم آوردند و دو هزار درهم صله گرفتند و نیز صاحب
اغانی گوید امّ حکیم الواصلیه بشرب خمر معتاد بوده و قدح گرانبهائی داشت که با آن شراب میخورد
و کاس امّ حکیم نزد ادبا مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب یافته و اشعاری در باب این کاس گفته‌اند
که در جلد یازدهم آغانی مسطور و از آنجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید بن عبد الملک است

علّلانی بعاتقات الکروم ‌ ‌ ‌ واسقیانی بکاس امّ حکیم
انها تشرب المدامة صرفا ‌ ‌ ‌ فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیه دیگر باین اسم نامیده شده‌اند امّ خارجه دو نفر زن صحابیه باین اسم
معروف بوده‌اند و امّ خارجه زنی بوده است از نساء معروفهٔ عرب در زمان جاهلیت که نگارش
حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این امّ خارجه چون بزودی و آسانی
قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیر گردد
میگفته‌اند اسرع من نکاح امّ خارجه پس مشتبه نماند که امّ خارجه جاهلیه موضوع مثل است لا غیر امّ
الخیار این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفهای اموی است که میگوید انا ابو النجم و شعری شعری
چون در حق زوجهٔ خود گفته است شعر ‌ ‌ ‌ قد اصبحت امّ الخیار تدّعی
علیّ ذنبا کلّه لم اصنع ‌ ‌ ‌ و این شعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم
بود از امّ الخیار ذکر شود امّ الخیر البغدادیه از نساء مشهوره و محدثهٔ قرن ششم هجری و معروفه
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معاریف علمای زمان خود که تبحری کامل داشته‌اند
و با فاضت و تدریس طلبهٔ علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکاغذی و شجاع الحربی را دیده و بلطور
استماع اخذ علم حدیث نموده بعد با انتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و
تقی الدین سلیمان و ابن شحنه و ابن سعده و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین از شاگردانش
اجازه گرفته‌اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده
در سال ششصد و چهل هجری درگذشته است امّ الخیر بنت الحریش زنی است تابعیه از
اهل کوفه معروف بذکاوت و در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ننموده
ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری

میکرده در کتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از زن ام الخیر نقل بنمایند و آن اینست که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باینمضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من فرست تا از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خیر گوید مؤاجر دهم و اگر شر بجزا رسانم چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه خارج نشده ام و راه خلافی نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی معاویه را ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد تو چه در حق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با آسایش و راحت طی مسافت نموده تا بدار خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که ندما و اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور بهم رسانیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسوده بودی گفت طی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی باینجا حضرت عزت رسیدم معاویه گفت ای ام الخیر بواسطه حسن نیت خود بر تو دست یافتم حالا باید حرفهائی که در واقعه صفین بر وقتل عمار بن یاسر میگفتی باز گوئی ام الخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته ها را اکثر تکرار نکرده ام از خاطرم رفته است و از وهم بعلت صدمه و ضجری که بدان دوچار بودم آنحرفها بر زبان آوردم اکنون گفتن آنها اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام حرفهای آنروز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری بود تازیانه بدست داشت و میگفت ایها النّاس اتقوا ربّکم انّ زلزلة السّاعة شیئ عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکار نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده در ظلمت جهل وا نگذاشته و عقل را بر شما دیده بر آن بگماشته خدا شما را رحمت کند بکجا میروید آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید یا از اسلام اعراض مینمائید نشنیده اید خدا تعالی فرموده است ولنبلونّکم حتّی نعلم

المجاهدین منکم والصابرین بعد از ان سر بسمیان بلند کرد و گفت اللهم قد عیل الصبر وضعف الیقین وبیدک
یا رب ازمة القلوب فاجمع اللهم بها الکلمة علی التقوی والف بین قلوب علی الهدی
پس از انکه ام الخیر کلمات چند عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با و تحریص کرد معاویه بعد از استماع
این کلمات گفت یا ام الخیر از این حرف قصدی نداشتی جز اینکه خواستی مرا بکشتن دهی پس اگر من ترا بقتل
رسانم بر من ایرادی نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من
بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی ام الخیر گفت من در حق عثمان
چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از ان با وی میل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان
همینقدر مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت شهد الله که من با ین حرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان
سابق الخیرات و در روز جزا رفیع الدرجات است معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول صلعم
او را بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول صلعم چه توانم
گفت او را هم بآنحضرت بجنت مژده داده اند انگاه ام الخیر گفت ای معاویه ترا بخدای تعالی قسم
میدهم که مرا از این سؤالها معاف دار قریش از حلم تو سخنها میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم و بخشیدم
بعد از ان باو جوایز و عطایا داده مرخص نمود که معاودت نماید ام الخیر بنت صخر مادر ابوبکر صدیق
و از صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نمود و از ابو قحافه و ابوبکر میراث برده و گویند چون ابوبکر متولد
شد ام الخیر او را در آغوش گرفته بسبیت عتیق که خانه کعبه باشد برد و دعا کرده گفت یا رب اعتق هذا
من الموت و طول زندگانی ابوبکر را از خدا خواست رکنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن در آمد
این ارجوزه را خواند یا امة الرحمن بالتحقیق قرت بحمل الولد العتیق
یعرف فی التوراة بالصدیق اشخاصی که در انجا حاضر بودند استماع این ارجوزه را
شنیدند و یکی از وجوهی که ملقب بودن ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است ام الدرداء زنی
بوده است صحابیه مسماة بخیره و شوهر او ابو الدرداء از نامداران اصحاب بشمار میآید ام الدرداء احادیث
کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده
ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر
میباشد و حضرت رسول صلعم فرموده اند عویمر حکیم امت منست چون شام فتح شد ابتدا قضاوت انجا را

باو داد بنابر اصح اقوال در سال سی و دو هجری درگذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
بعضی گفته اند ابو الدرداء بمدینهٔ طیبه بازگشته و قبری که در اسکدار است و مرقد ابو الدرداء میگویند منسوب به
ابو الدرداء دیگر است یا اصلا قبر ابو الدرداء نام نیست و غیر از این قبر قبور دیگر در اسلامبول هست که منسوب
بصحابه میدانند لکن جز مرقد ابو ایوب باقی بثبوت نپیوسته ابو الدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز مکناة
بام الدرداء بوده ولی اینزن را بعد از رحلت حضرت رسول ص درحبالهٔ نکاح درآورده و درک شرف
حضور حضرت رسول ص ننموده است ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگفته اند و دختر ابی حدرد الاسلمی
سلمه بوده و ام الدرداء که بعد ها بمناکحت ابو الدرداء رسیده معروف بصغری میباشد و هجیمه نام
داشته است ام رحلة القشیریه زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان
فصیح و امام مستغفری او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی اینزن بحضور حضرت رسالت پناهی ص
آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا ذوات الخدود
ومحال ازر البعول ومربیات الاولاد وممهدات المهاد ولاحظ لنا فی الجیش فعلمنا شیئا
یقربنا الی الله عز وجل این عبارت رحلهٔ شلبیه ببیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت
رسول ص معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء انگاشته ایم و معنی آن اینست که ما زنان پرده نشین میباشیم
و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و از اجر
و ثواب جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیلهٔ تقرب ما بحضرت پروردگار گردد سید انبیاء فرمودند
شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را
بشنود تا اجر و ثواب خواهید بود در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رحلهٔ
القشیریه حسنین علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه میگشت و اشک میریخت چون بدر خانهٔ حضرت
فاطمه ع رسید با اسف تمام این بیت انشا نمود
یا دار فاطمة المعمور ساحتها
هیجت لی حزنا حییت من دار
ام رومان زوجه خلیفهٔ اول ابوبکر میباشد
و عایشه و عبد الرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای اینزن
شرف بزرگی داشته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعید دختر عصام
حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شد و چون اسمش سعد و به بوده در حرف سین

ترجمهٔ حال او بیاید وام سعد کنیهٔ هفت نفر از صحابیات است که یکی از آنها مادر سعد ابن معاذ میباشد واو
برای پسر خود نوحه کرده و گفته است ویل لسعد سعدا صرامة وجدا
سؤددا مسدّا وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اند کل نائحة تکذب الا ام سعد ومناوی
در تیسیر گوید ومن خصائص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء ام سلمه از زوجات مطهرات
حضرت رسول صلی الله علیه وآله ودختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیه میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمة بن
عبد الاسد المخزومی تزویج نموده وفرزندی آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه باین کنیه مکناة
گردیده واز آنجا که دارای فصاحت بیان وحصافت عقل بود وبعد از آنکه بشرف مناکحت سید
انام علیه الصلوة والسلام مشرف شد سیصد وهفتاد وهشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ
وروایت نمود در فترت خلافت عثمان ام سلمه بعبارت مسطوره در ذیل او را پند داده ونصیحت
کرده یا بنی مالی اری رعیتك عنك نافرین وعن جناحك نافرین لا تعف
طریقا کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لحبها ولا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباه وتوخ
حیث توخی صاحباك فانهما ثکما الامر ثکما ولم یظلما هذا حق امومتی قضیتها الیك وان علیك حق الطاعة

یعنی ای پسرك من سبب چیست که رعایای ترا از تو متنفر واز زیر بال تو خارج می بینم راهی را که حضرت
رسول محو نمود محو مکن وآتشی را که پیغمبر خاموش نمود روشن منما وهمانطور که یاران تو ابو بکر وعمر رفتار کردند
رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند واز راه منحرف نگردیدند این حق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم
وحق تو اینست که اطاعت کنی وجوابی که عثمان باین کلمات داد درضمن مثل معروف هو کابی الزند و
صلود الزند در مجمع الامثال مسطور است چون ام سلمه عمزادهٔ ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده
در مرثیهٔ او این اشعار انشاد نموده است

یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیرة
قد کان غیثا فی السنین ورحمة فینا ومیرة — ضخم الدسیعة ماجد یسمو الی طلب الوتیرة
مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیرة

ام سلیم دختر ملحان ابن خالد واز قبیلهٔ بنی خزرج
وما در انس بن مالك است این زن از زنان صحابیات بشمار آمده واز ارباب درایت ودانش بوده
شوهر اول او مالك ابن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او مکدر شده وبشام رفته در آنجا درگذشت
وام سلیم مدتی بشوهر نرسید بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبیلهٔ او ابو طال

انصار ابوطلحهٔ انصاری او را خواستگار شد و ابوطلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود امّا چون هنوز قبول
اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد ام سلیم وصلت مستعذر مینمود بنا بر این ام سلیم در جواب گفت من مثل تو
شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر نمیابم امّا مانعی که در پیش است اینست که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت
نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که تخته چوبی سجده میبری این سخن
در ابوطلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود هنگامیکه سید انبیا ص بمدینهٔ منوّره
هجرت فرمودند و در منزل ابوایوب جای گرفتند هر یک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت
تقدیم کردند و در ان زمان امّ سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیهٔ آنجناب نماید ناچار پسر خود انس را
که دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمت
گذاری شما آورده ام قابل آنحضرت نیست امّا خادم شما و فرزند منست دعائی در حق او بفرمائید حضرت
نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر ان دعا انس
یکصد و سه سال زندگانی کرد و هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو
دختر و اموال و مکنت انس نیز از اندازهٔ حساب و تخمین بیرون شد و انس در خلافت عمر به بصره رفت
که مردم علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در انجا بدار بقا رفت امّ سلیم خواهری داشت
بنام امّ حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلّی الله علیه و آله
بعضی اوقات بخانهٔ آنمخدره تشریف میبردند و در اوان گرمی هوا در انخانه خواب قیلوله و استراحت
مینمودند و حضرت بخواب قیلوله معتاد بودند روزی در خانه امّ حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم
و اهتزازی فرمودند و بامّ حرام گفتند در عالم رؤیا بعضی از امّتانم را دیدم مثل پادشاهان که برروی
تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند امّ حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
الله دعا کنید که منهم با انجماعت باشم و دران غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از انجماعت خواهی
بود و این مژدهٔ فتح جزیرهٔ قبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت بعثمان رسید عساکر اسلام بتحریص
و ترغیب معاویه برای فتح جزیرهٔ قبرس حرکت کردند و امّ حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت
با آن اردو همراه شد چون بانجزیره داخل شدند امّ حرام از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت و امّ
سلیم بنت سحیم نیز زنی صحابیه بوده است امّ عاصم مادر عمر بن عبد العزیز از خلفای

بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور میباشد اکثر ارباب سیر ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق
الذکر دانند که نواده عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید ام عاصم حفیده و غریبه عمر است گویند عمر در ایام
خلافت خود شبی در کوچه های مدینه منوره میگشت از درون خانه شنید مادری بدختری میگفت در شیر
آب داخل کن عمر درست گوش داد دید دختر بمادر میگوید تقلب کار زشتی است و عمر ما را از این عمل کار با
منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود گفت و عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر در نماند
جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و دیانت و استقامت
این دختر خوشنود شده او را در حباله نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز
بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصة من الرجال ام عاصم گوید ام
عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این ام عاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر
او حفصه را بزنی بگرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود و کسان عبد العزیز چندان از او
خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصة من رجال ام عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق ام عاصم میبود

ام عباس مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از
خلفای مصر رسیده و مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از آثار این زن میباشد
و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی میگوید ام عباس
زنی بود مغربیه مسماة به بلاده و ابو الفداء مینویسد بعد از ابو الفتوح شخص معتبری معروف بعادل
بن سالار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بالله قائل آمد بعد از عباس پسر مشار الیها
او را از این رتبه محروم و خود وزیر شد پس ام عباس ام الوزیر گردید ام عقیل فاطمه
بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او بیاید و بیتی که در کتب نحو در باب کان
ذکر و ایراد شده از مشار الیها میباشد این بیت

اذا تهب شمال بلیل	انت تکون ماجد نبیل

و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل
میخوانده است ام العلاء دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادبیات متعالی
سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره میزیسته و بفطانت و فصاحت اشعار داشته در نفح الطیب
اشعار مسطور در ذیل را باسم ام العلاء نوشته و او با این ابیات خانه ای را تاریخ گفته است

کل ما یصدر عنکم حسن	وبعلیا کم تحلی الزمن
تعطف العین علی منظرکم	وبذکراکم تلذ الأذن
من یعش دونکم فی عمره	فهو فی نیل الأمانی یغبن

ابن اثیر گوید ام العلا نام دو تن از زنان صحابیه بوده است ام علی زنی است عارفه که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجه احمد خضرویه که از نقباء بوده و از شیخ ابوحفص روایت نموده اند که گفته است تا روزی که ام علی زوجه احمد خضرویه را ندیده بودم جلوس زنان را حقیر میشمردم و گفتار را بهار انکرده میدانستم چون با ایشان ملاقات کردم دانستم باری تعالی نعمت معرفت را بهر کس خواهد عطا میفرماید و ترجمه حال ام علی التقیة الارمنازیه در حرف تا نگاشته خواهد شد ام علیی کنیه سه تن از زنان معروفه بوده یکی صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفه عباسی که مامون او را تزویج نموده و سیمی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و ایشان در سال سیصد و بیست و هشت هجری درگذشته است ام الفتی مادر الحجاجیست که در جنگ جمل از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی ع قرآن کریم را بمیدان جدال برد و چون انکار کرد دست راست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ او را نیز انداختند آنوقت با سینه بحفظ قرآن کوشید تا جان بداد و مادر او ام الفتی این ارجوزه بخواند

لاهم ان مسلما دعاهم	یتلو کتاب الله لا یخشاهم
وامهم قائمة تراهم	تامرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم	

ام الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة بن منظور الشجری البغدادی محدثه مشهوره بوده که او را ابنة السلام میگفته اند عمری طولانی کرده و دیرگاهی بتعلیم احادیث پرداخته در سال ششصد و هشتاد هجری وفات نموده ام الفضل اسمش لبابه است و پیش در ترجمه حال اسماء بنت عمیس ذکری از او شده و مشار الیها زوجه جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهره نبی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میاید و جناب عباس را شش پسر از بطن او بوده ام فضل و عبدالله و معبد و قثم و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر ایشان فضل بوده لبابه معظمه مکناة

بام الفضل شد و جناب عباس را هم مناسبت بدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب التفسیر معروف بتفسیر ابن عباس است و او را ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل را برانکه از صلب شخصی مثل جناب عباس و اراشش نفر فرزند نجیب که دید او را النجیبه شمرده و ابیات مشهوره را در حق مشار الیها بنظم درآورده اند

ما ولدت نجیبة من فحل	کستة من بطن ام الفضل
اکرم بها من کهلة و کهل	عم النبی المصطفی ذی الفضل
و خاتم الرسل و خیر الرسل	

جناب عباس را از بطن ام الفضل چهار پسر دیگر آمد که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند و بنا بر این عدد فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کهترین این چهار پسر بود و عباس او را میکر دانید و این سه مصرع را میخواند

تموا بتمام فصاروا عشرة	یا رب فاجعلهم کراما بررة
و اجعل لهم ذکرا و انم الثمرة	

ام الفضل دختر مامون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال میل او را با امام محمد تقی جواد سلام الله علیه تزویج داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الاکبر گوید اینان را سنة العرس گویند چه در این سال مامون دختر خود ام الفضل را با امام محمد تقی جواد ابن امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و شیخ مفید منظوره از شیعه نقل کرده مینویسد چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام دهد عباسیان از این معنی با خبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس در دو لتخواهان این سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند ایها الخلیفه اگر این کار کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و اینخانواده دشمنی قدیم است و خلفاء راشدین که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و دفع آنها میکوشیدند و ما با هزار دعا و مناجات شر رضا را از خود دفع کردیم اینزمان باز خلیفه اراده پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب آنست که خلیفه ام الفضل را بیکی از اهل بیت خود مخصوص کند و تزویج نماید چون الجماعت آرای خود را اظهار داشتند مامون در جواب گفت اما آنچه میانه شما و آل ابو طالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدید و انصاف

در آن بهبینید دانید که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال آنها
سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از ان افعال قبیحه و ارتکاب ان اعمال شنیعه خصوصا از قطع
رحم و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی
الرضا ع پشیمان نبودم بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکه حالا من محمد جواد را جهت تزویج
دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون آنجماعت از مامون این سخنان شنیدند
گفتند ای خلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
داعیه هست بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما من باحوال
آن کودک از شما داناترم او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و الهام در کسب
علم از رعایای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال بر شما ظاهر گردد او را
امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد ای خلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی را از علما
قرار میدهیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را درست داد ما را متابعت
تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی مامون گفت قرار چنین است
و همین پس آنجماعت باتفاق از نزد مامون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که از فضلاء مناظرین آن
زمان بود و مامون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میدانست و منصب قاضی القضاتی تمام
ممالک مامون بوی تعلق داشت آمدند و او را برین داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در
مجلس مامون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد خلاف عقیده مامون را در حق آنجناب ظاهر
نماید و مامون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بیحیی دادند
روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و هواخواهان ایشان منتظر بودند
که یحیی بهم آلان امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مامون یحیی را بطلب امام محمد تقی ع
فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
انتساب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلام در آنمجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان

بایکدیگر حرف ها میزدند و چیزها می گفتند از جمله حرف انها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دست
این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی
یحیی بن اکثم روی بامون کرد گفت الخلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مامون گفت از خود
انجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن میدهی مسئله از
مسائل شرعیه از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هرچه خواهی بپرس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولا تفصیل
آن را گوش کن بعد از ان هر شقی که مراد تو باشد جواب ان گفته میشود و ان تفصیل این است آیا آن صید
را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمدا آن قتل را مرتکب شده یا سهوا
و خطاء و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر اینکار
کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیران و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص بر قتل ان مصر بوده یا پشیمان
و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام او بعمره بود یا حج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت
گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر و هویدا دیدند مامون از روی بشاشت
و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمه راوی میگوید در همین مجلس مامون ام الفضل را بعقد امام ع
درآورد و بعضی از مورخین را عقیده اینست که مامون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف
التحیه والثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد درآورده بود خلاصه ذیل مجلس مزبور در فوق
را ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مامون از امام محمد تقی ع احکام مسئله مذکوره
در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت از بیان فرمایند و حضرت انشرح را چنانکه باید و شاید تقریر کردند
و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد ع رو بیحیی بن اکثم
آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یا ابن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا مستفید
میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و نظرش بر وی حرام بود و
بعد از یکساعت دیدن وی بر او حلال شد و چون ظهر در رسید باز آن عورت بر وی حرام شد و چون
وقت عصر شد مجددا بر او حلال گشت و هنگام مغرب باز بر وی حرام شد یحیی گفت والله کمترین جواب
اینمسئله نمیدانم شما خود یا ابن رسول الله بیان فرمائید حضرت فرمودند آن عورت علی الصباح کنیز

مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آن مرد وی را خرید نظر او بران کنیز حلال شد
بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال
شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی حرام شد ام کحه زوجهٔ اوس بن ثابت انصاری است
و اوس از صحابه و ام کحه صحابیه بوده چون اوس در غزوهٔ احد کشته شد و این زن با سه دختر از او ماند
بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
های او را محروم دارند چه رسم جاهلیین این بود که بزن و فرزندان اناث میراث نمیدادند و آیهٔ شریفه
و تاکلون التراث اکلا لما ناظر باین مطلب است بنا براین مورد کریمهٔ و للنساء نصیب
نازل شد و سید انام علیه الصلوة و السلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست
اندازی ننمائید بعد از آن آیه یوصیکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت
و بام کحه ثمن و بدختران ثلثان و باقی ببنی اعمام اوس داده شد و این قول بر مذهب اهل التعصیب
که زائد از فرایض را بعصبات الی میدهند و امامیه باقی را نیز رد باصحاب فرایض میرسانند ام کلثوم
دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب
فاطمه سلام الله علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و ام کلثوم را دختران
وسطی میگفتند و ابتدا رقیه را بمزاوجت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او ام کلثوم بهمان
سمت یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه ام کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجه عثمان
بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از این مزاوجت فرزندی حاصل ننمود و جماعتی از علماء اسلام
غیر فاطمه علیها السلام را ربائب رسول الله صلعم دانسته اند ام کلثوم دختر حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهرهٔ سیدة النساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را
ام کلثوم الکبری میگفتند ولا عمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از این مزاوجت بوجود آمد و
پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطهٔ دو جد او ذو الهلالین میگفتند ام کلثوم بموجبی
که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجة السعادة فی حجة الشهادة شرح داده
در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه ارسال فرمود و زن
قیصر نیز عقدی مرصع برای آن معظمه اهداء نمود که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشته

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را بدید و خود را با نجابت معرفی نمود
یزید از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالش بیش از امیر اطرس بلکه با بود
بازی ام کلثوم را بعد از عمر عمزاده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آن معظمه بدرجه اشتهار است
و علماء شیعه در باطن منکر تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی **ام کلثوم** نیز دختر حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام و معروف بام کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها را عبد الله الاصغر ابن
عقیل تزویج نموده **ام کلثوم** کنیه پنج نفر از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها ام کلثوم دختر ابی
بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری ملناة باین کنیه بوده است
ام کلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کریز زوجه یزید ابن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده
و شرح آن از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان
بن عوف بمحاصره قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و
بعد از آن خبر ابتلای آن جیش به بعضی امراض و فقدان آذوقه و قوت برسید و یزید اظهار بعضی از
محنت آنها کرد و این دو بیت انشاد نمود

و ما ابالی بما لاقت جموعهم	بالفدقدونة من حمی و من موم
اذا اتکات علی الانماط مرتفقا	بدیر مران عندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای
اینکه یزید از صدمه مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حتما و حتما باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و بجنگ
قسطنطنیه رود و یزید مجبور برفتن شد بالجمله ام کلثوم که درین نظم یزید مشار به و معشوقه زن یزید بوده و
بعقیده برخی اسم او هند میباشد و همین زن مسماة بهند و ملناة بام کلثوم است که در ورود خبر شهادت
امام حسین ع با یزید پرخاش کرده استیحاش نمود **ام معبد** دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد الخزاعی
و اسمش عاتکة الخزاعیه صحابیه ایست مشهور وقتی که حضرت رسول ص از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع
معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاغری داشت که شیر و زدی
ازان عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنا براین آن گوسفند در یکطرف
چادر ایستاده بود نبی اکرم ص در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد
روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود و سالی خشک سالی سختی شد

و حیوانات علف دکیاهی نداشتند که بخورند مع ذالک هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن
منتفع میشدیم در مواهب اللدنیه مسطور است که چون حضرت رسول صلعم از منزل ام معبد تشریف فرموده
بردند ابو معبد بخیمه خود آمد و بر خلاف معمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انّی لک هذا و الشاء
عازب حیال و لا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیر ها از کجا حاصل شد همه گوسفند ها در چراگاه دور
و بی شیرند و حیوان شیر دوه در اینجا نیست که دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت
حال را حکایت کرد ابو معبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت رجلا
ظاهر الوضائة ابلج الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة و لم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینه دعج و
فی اشفاره وطف فی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطع
و فی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار و اذا تکلم سما و علاه البهاء و کانّ منطقه خرزات
منظم یتحدّرن حلو المنطق فصل لا نزر و لا هذر اجهر النّاس و اجمله من بعید و احلاه و احسنه
من قریب ربعة لا تشناه من طول لا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر
الثلاثة و احسنهم قدراً له رفقاء یحفّون به اذا قال استمعوا لقوله و اذا امر تبادروا
الی امره محفود محشود لا عابس و لا مفنّد یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و گشاده
رو بود و شمایل نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه
با فراخی و مژگانش انبوه صوتش صوت گلو گرفتگان از شرم سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی
او پیوسته و دنباله ان باریک موی سرش منتهی درجه سیاهی گردنش بلند و ریشش زیاد وقت سکوت
با سکینه و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی و افتکار کلمات او چون در منظوم از دهن او
سرازیر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش
آهنگ از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوش اینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید
نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از ان دو زیاده
تر و قدر او افزون تر همراهان او دور او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
میکرد در انجام ان میکوشیدند جمعیّت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود و چون
ابو معبد اوصاف مذکوره را شنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

نموده اگر او را امید بدم همراه به تبعیت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و ام معبد بشرف اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت ام معبد که گفته نخالی بود فیها مین دو نخال دیگر مقصود از اینده نخال ابوبکر و آزاد کرده او عامر بن فهیره است که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و ام معبد اسم شه نفر از صحابیات است

ام النساء دختر عبدالمؤمن تاجر فارسی است از نسوان عرب غرب که طبعی موزون داشته و اشعار آبدار نظم و انشا کرده در مساهرات محیی الدین قصیده از او مسطور است که اینده بیت و از آن میباشد

جاء البشير بوعد كان ينتظر	فاصبح الحق ما في صفوة كدر
من خيرها غدا بالهدى يأمرنا	وفي وامره التسديد والنظر

از اینده بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میاید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و ظن غالب آنکه بعد از غلبه و فتحی قصیده انشا کرده چه در مدح ممدوح او از شجاعت و دلیری ستوده

لیث اذا اقتحم الابطال حومته	یفنی الکتائب لا یبقی و لا یذر

ام هرون در طبقات شعرانی در ترجمهٔ حال این زن چنین مسطور است که دارای مقام ولایت و از خائفین و عابدین بوده و از خوردن بهشت نان قناعت نموده بسر و سامان اعتنائی نداشته بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظر میامده گویند در صحرا با شیری بر میخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور شیر رو از او گردانیده بطرف دیگر میرفت

ام هاشم یکی از زنهای یزید بن معاویه بوده و چون پسری از یزید بهم رسانیده و او را خالد نام نهادند ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت او قوام گیرد و از شان خالد بکاهد بعد از چندی بکرو زمروان به پسر او خالد دشنام داد و گفت یا ابن الرطبة الاست خالد این واقعه را با در پیش اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینهٔ مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت شده وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند تا بمرد

ام هانی دختر ابوطالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و او صحابیه ایست مشهوره که در معراج حضرت رسول ص ذکر او شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بهر حال زوجه هبیرة بن عمرو المخزومی بوده و پسری از هبیره آورده که او را هانی نام نهاده اند و بدین جهت او را ام هانی گفته و هبیره از رئیسان و اشخاصی است که روز فتح مکه معظمه فرار کرده و در اعتذار فرار خود گفت لعمرک ما ولیت ظهری محمداً

واصحابه جبناً ولا خیفة القتل
ولکننی قلبت امری فلم اجد
لسیفی غناءً ان ضربت ولا نبلی
وقفت فلما خفت ضیعة موقفی
رجعت لعود کالهزبر الی شبل

ام هانی بتمامه ز ایمان آورده و بشرف اسلام مشرف گردید گویند چهل و هشت حدیث ام هانی از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند در میان ادبا چنین معروف است که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بجز ابن هبیره و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن هشام است و در فرار از غزوه بدر انشاد نموده است شعر

الله یعلم ما ترکت قتالهم
حتی علوا فرسی باشقر مزبد
و وجدت ریح الموت من تلقائهم
فی مازق والخیل لم تتبدد
وعلمت انی ان اقاتل واحداً
اقتل ولا یضرر عدوی مشهدی
فصددت عنهم والاحبة فیهم
طمعاً لهم بعقاب یوم مرصد

ابن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات هبیره را بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اند اما اصمعی را عقیده آنکه از هر چه در باب اعتذار از فرار گفته و انشاد کرده اند نظم حارث رشیقتر و بهتر است محمد ذهبی گوید حارث در بیت اول اشعاری که در فوق نگاشته شد اظهار جلادت و پردلی نموده چه تلویحاً میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب مرا فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست بر خوف و هراس حال انها را انکر دانیده و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت اطبا گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون او منجمد گردد ام هانی بنت فهد دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز پنجشنبه هجدهم ماه ذیقعده سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی از او استفاده کرده و از اساتید مشار الیه بشمار میآید ام هانی مریم دختر شیخ نورالدین

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورینی الشافعی و مادر علامه سیف الدین الحنفی و محدثه ایست مشهوره که نیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان هشتصد و هفتاد و هشت متولد شده قرآن کریم و کتاب ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بوده تفهیم او نموده از سن هشت سالگی تحصیل پرداخته و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و یک بدرود زندگانی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکری نموده در باب ام هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حفید حافظ ابن حجر عسقلانی نماید و میگوید شعر مسطور در ذیل را اینزن بجید شعر مذیل ساخته است شعر

ذا کنت لاتدری وغیرک لایدری

واشعار ام هانی که ذیل بیت مزبوره قرار داده است

اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر
فکن حامد الله شاکر فضله ... علی سائر الاحوال فی السر والجهر
وکن ساجد الله مادمت قادرا ... لعلک تحظی بالسیادة والفخر
فیا ایها الانسان لاتک جاهلا ... واعلم بان الله هو الکاشف الضر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم ... ورازقهم من غیر مهل ولا ضجر
وصل علی المختار اشرف خلقه ... علیه سلام الله فی اللیل والفجر

ام الهناء دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیة اندلسی است اینزن طبعی بدیهه داشته و در ادبیات ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مریه مامور گردید و چون این ماموریت باعث دوری شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام الهنا این حال بدید و این بیت بخواند

یا عین صار الدمع عندک عادة ... تبکین فی فرح و فی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب اینحکایت را روایت نموده و تصنیفی هم بام الهنا نسبت میدهد ام الهیثم امام سیوطی در اواخر مزهر از امالی قالی نقل کرده گوید ام الهیثم عجوزی بوده است از بنی منقر که از فصحای نسوان شمار میاید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت کنت وحمی بالدکة فتهدت مادبة فاکلت جیبة من صفف هلعة فاعترتنی زلخة گفتند این چه قسم

اَلغفار است گفت کمر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده نباشد که جبجبه بضم هر دو جیم شکنبهٔ گوسفند است که عربهای بدوی آنرا پاک کرده از گوشت قا و ورمه شده چه مینمایند وصفیف گوشتهائی است که برای بریان شدن روی آتش میگذارند و هلعه بکسر ها و فتح لام مشدد و برغائه ماده ایست و زلحه بضم زاء و فتح لام مشدد وجعی است که بپشت انسان عارض میشود و در وقت شدت مریضی که بانیوح مبتلا شده نمیتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام ام الهیثم اینست که من درد کمرش میخوردم بعد بضیافتی حاضر شدم و شکنبهٔ برغاله ماده که پر از گوشت قا و ورمه بود خوردم و مبتلا بدرد پشت شدم ام الهیثم ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم زنی صحابیه بوده و شعر را نیکو میسرود وقتی که مغیرة بن نوفل شوهر دویم امامه بنت ابی العاص که ترجمهٔ حال آن پیش نگاشته شد درگذشت این دو بیت را ام الهیثم در فقدش نظم نمود

امامة حین فارقت القرینا	اشاب ذوابتی واذل رکنی
ولما استبان رفعت رنینا	نظیف به لحاجتها البه

واین ام هیثم همان ام هیثم بنت العریان النخعیه است و چند شعر معروف که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی بابو الأسود الدؤلی نسبت میدهند بعضی از این ام هیثم دانسته اند و ان اشعار اینست اگر چه پیش هم نگاشتیم

الا یا عین ویحك اسعدینا	الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه	بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا	فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا	بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا	فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها	ومن قرء المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه	وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا	بانك خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین	رایت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر	نری مولی رسول الله فینا

يقيم الحقّ لا يرتاب فيه … ويعدل في العدا والأقربينا
وليس بكاتم علماً لديه … ولم يخلق من المتجبّرينا
كأنّ النّاس إذ فقدوا عليّاً … نعام حار في بلدٍ سنينا
فلا تشمت معاوية بن حرب … فإنّ بقيّة الخلفاء فينا

امّهات المؤمنين مقصود از امّهات المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم است وانها یازده نفر بوده اند خدیجه وعایشه وحفصه دختر عمر وامّ حبیبه وامّ سلمه وسوده بنت زمعه وزینب بنت جحش وزینب الهلالیه ومیمونه وجویریه وصفیه شش نفر ازین یازده نفر از قریش وچهار نفر عربیه وصفیه که آخرین انهاست اسرائیلیه واز اهالی خیبر بوده خدیجه وزینب هلالیه در حیات سید انبیاء ص از دار فنا رحلت کردند ودر حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

توفّي رسول الله عن تسع نسوة … إليهنّ تعزى المكرمات وتنسب
فعايشة ميمونة وصفيّة … وحفصة يتلوهنّ هند وزينب
جويريّة مع رملة ثمّ سودة … ثلاث وستّ ذكرهنّ مهذّب

مقصود از هند امّ سلمه ومراد از رمله امّ حبیبه است

وترجمهٔ حال هر دو نگاشته شده واما زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را امّهات المؤمنین نامیدن بنا بر نص قرآن کریم است وچون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول نکاح انها حرام اما مسئلهٔ حجاب بحال خود باقی بود واز عموم مسلمین روی خود را می پوشیدند وعلامهٔ قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است امیمه بنت عبد المطلب ابن هاشم وعمهٔ حضرت رسول ص وخواهر اروی وامّ حکیم البیضا است که ترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود برای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته وصورت آن از اینقرار است:

ألا هلك الرّاعي العشيرة ذو الفقد … وساقي الحجيج والمحامي عن المجد
ومن يألف الضّيف الغريب بيوته … إذا ما سماء النّاس تبخل بالرّعد
كسبت وليداً خير ما يكسب الفتى … فلم تنفكك تزداد يا شيبة الحمد
أبو الحارث الفيّاض خلّى مكانه … ولا يبعدن فكلّ حيّ إلى بعد

فانی لباك ما بقیت وموجع	وكان له اهلا لما كان من وجدی
سقاك ولی الناس فی القبر ممطرا	وسوف ابكیه وان كان فی اللحد
فقد كان زینا للعشیرة كلها	وكان حمیدا حیثما كان من حمد

وسیزده نفر زن صحابیه مسماة بامیمه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی كه شرح حال او در حرف راء بیاید و امینه زوجه ابن الذمینه كه ترجمهٔ حال او سابقا مسطور گردید بنا بر انچه در جلد پانزدهم اغانی و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شده امیمه نام داشته اما در جلد اول اغانی اورا امنه مینویسند امیمة الغفاریه صحابیه بوده است از قبیلهٔ ابو ذر غفاری وقتی كه حضرت رسول عزمیت غزوهٔ خیبر فرمودند امیمه با بعضی از زنان قبیلهٔ خود بحضور پر نور انحضرت آمده و عرض كرد انا نرید ان نخرج معك فی وجهك هذا فنداوی الجرحی و نعین المسلمین بما استطعنا یعنی مامیخواهیم با حضرت تو همراهی كنیم و مجروحین عساكر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ استطاعت خود باعانت مسلمین پردازیم نبی اكرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده رخصت داد اما بعدها جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیه عالیه امین الدوله دامت شوكتها) عقیلهٔ معظمه مشار الیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشان حرم جلالت است در حضرت گردون بسطت شاهنشاهی اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه خلد الله ملكه و دولته حظوتی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری شمرده اصل صفایش از دار الخلافه طهران و شغل منیفش حمایت ضعفای بیسامان عقل و كفایت و كاردانیش ضرب المثل و از اكثر عقلا و كفاة اكفی و اعقل منكر اعتسافست و مؤید درستی و انصاف و توان گفت در حق این ستر عظیم القدر راست كه سروده اند ولو كان النساء كمثل هذی لفضلت النساء علی الرجال و مدحی لسزا موده اند مختصر خدو تقوی پردهٔ عفافش با ثار خیریه مطرز و مزین و مآثر جلیلهٔ او در اماكن شریفه و روضات عرش درجات مشهود و معین است و از انوقت كه مرحومهٔ مغفوره ستر كبری مهد علیا طاب ثراه والدهٔ اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملكه رخت بهشت برین كشید و در غرفات فردوس جای گزید پذیرائی نساء محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهدهٔ قدردانی و منزلت شناسی نواب علیه مخدره دام اجلالها موکول و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و ترتیبات مشهور و منقول و نشان تمثال بی مثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابد آیت علیه است و نشان شفقت دولت فخیمهٔ عثمانی درجهٔ احترام و بلندی رتبه و مقام مجللهٔ مشار الیها را ظاهر میسازد و شرح آثار خیریه او از اینقرار است (جبیقهٔ الماس تقدیم روضهٔ مقدسهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) ضریح نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) پردهٔ مروارید تقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه السلام نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره و طلاکوب مسجد گوهرشاد) دو باب دکان وقف حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک) بقعه و گنبد شاهزاده حسین در آمامه) بنای پل در ناصرآباد سمت لواسان) طبع و تقسیم مجانی تاریخ حضرت صدیقهٔ طاهره ع از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ

آغا بیگم شاعره بوده صبریه که بنا بر جلالت و حسب و نسب و توانائی بشعرا موزونان بذل توجه و احسان میشنود و این شعر از وست شعر

اوه از آن دامی که دارد رشتهٔ جان تاب ازو وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب ازو

آغا بیگم دختر مهتر قرای خراسانی مهتر رکیب خانهٔ محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از وست

زبسیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد ولا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست زنی سبزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگفته این شعر از وست

هر کجا آن مه بآن زلف پریشان بگذرد هر که بیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

امامه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند مسماة باین اسم ام عبد الله دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر ع میباشد و معظم مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در وی نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوند چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارای این شرف گردیده چه پدروی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم اجمعین و بنا بر اینکه مادر ام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است یا نه در حضرت باقر قبیلهٔ بنی تیم که ابوبکر از آن قبیله است ببنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبد الله را ام فروه بنت

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابیطالب
در حق این امّ عبدالله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که گویند
آن مخدرهٔ عظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و اتفاقا آن دیوار در همان
حین مشرف بانحدار گردید مشارالیها ملتفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی
دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او در گذشت آنگاه فرو ریخت و امّ عبدالله کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید الشهدا ع بوده. امّ فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات
حضرت امام محمد باقر ع میباشد و حضرت امام جعفر صادق ع و عبدالله از بطن او بوجود
آمده اند و آنچنانی که گفته اند امّ فروه جدهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و امّ
عبدالله مادر آنحضرت دختر امّ فروه است قولی ضعیف است جنت سیار کرده اند و حضرت امام
جعفر صادق ع را دختری مکناة بامّ فروه بوده است امّ کلثوم کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید سجاد ع میباشد نیز امّ کلثوم کنیهٔ یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر مکناة بامّ کلثوم صغری داشته اند آرزوی
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود و این دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد

شدیم خاک رهت گر بدرد ما نرسی / چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی
ماند داغ عشق او بر جانم از هر آرزو / آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

اقاقی نامش آقا بیگه دختر مهتر قراتی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت داشتی خود را همسر شعرا نامی انگاشتی این بیت از او

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد / ز هشیاران عالم هر کرا دیدم غمی دارد

آقا دوست دختر درویش قیام سبزواری در علم عروض مستثنی بود این ابیات از وی

هر کجا آن مه بان زلف پریشان بگذرد / هر که کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد
ای محبان بوالعجب دردیست درد عاشقی / هر که دامن گیر دامانش درد شد ز درمان بگذرد
هر که عاشق شد از و دیگر سر و سامان مجو / زانکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد
در فراقش دوستی گر باید چو ابر نوبهار / گریه زارش چو بیند ابر گریان بگذرد

حرف الباء

پادشاه خاتون ششمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند
این زن معروف بصفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود
سیورغتمش راکه پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و هشت
سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوجین زوجه سیورغتمش با لشکری بر
پادشاه خاتون تاخت و براو غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دو بیت از نتایج افکار پادشاه خاتونست	درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست
مسافران هوا را گذر بدشواریست	همیشه باد سر زن بزیر مقنعهٔ
که تار و پود وی از عصمت نکو کاریست	

بثینه بنت الحباء از قبیله عذره و معشوقهٔ
جمیل شاعر و عاشق مشهور عربست در قبیلهٔ عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنا بر معاشقه

که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده از آن جمله	وان سلوّی عن جمیل لساعة
من الدهر ما حانت ولا حان حینها	سوٰاء علینا یا جمیل بن معمر
اذا امت بأساء الحیاة ولینها	داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را بنت

یحیی نوشته و گوید وقتی این دو بیت را مشار الیها بنظم آورد که خبر فوت جمیل را باو داده بودند
پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی بیافتد بثینه بنت معتمد دختر معتمد بن
عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و
این دختر و مادر و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او
رشید و مأمون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند
وقتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعهٔ
اغمات حبس کردند دخترش بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه و اندوه اسیر
متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از حسن
عزیز خود خبری بهم رسانند در الحال مکتوبی منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
اسیر کرده بشخصی فروختند مالک من خواست مرا بپسر خود دهد که بمنزلهٔ زوجه او باشم چون آن پسر

نش آدمیت وحسنات حسنه دارد من باو حریت خود را اظهار داشتم وگفتم اینکار موقوف برضای من واجرای صیغه نکاح است وبنابراین مقدمه رضای پدر ودعای خیر با در اجرای اینمرا وجبت مسترشد بیاشمرد وصورت آن مکتوب منظوم از اینقرار است

اسمع کلامی واستمع لمقالتی … فهی السلوك بدت من الأجیاد
لا تنکروا انی سبیت واننی … بنت لملك من بنی عبّاد
ملك عظیم قد تولی عصره … وکذا الزمان یؤول للأفساد
لمّا اراد الله فرقة شملنا … واذاقنا طعم الاسی من زاد
قام النفاق علی ابی فی ملکه … فدنی الفراق ولم یکن بمراد
فخرجت هاربة فحازنی امرء … لم یأت فی اعجاله بسداد
اذ باعنی بیع العبید فضمّنی … من صاننی الّا من الأنکاد
وارادنی لنکاح نجل طاهر … حسن الخلائق من بنی الأنجاد
ومضی الیك یسوم رایك فی الرضا … ولأنت تنظر فی طریق رشاد
فعساك یا ابتی لتعرّفنی به … ان کان ممّن یرتجی لوداد
وعسی رمیکیة الملوك بفضلها … تدعو لنا بالیمن والإسعاد

معتمد واعتماد از مضمون این مکتوب نهایت مشعوف شده شکر سلامت وزنده بودن دختر خود را بجای آوردند وجواب نامهٔ بثینه را نوشته اظهار رضا در تزویج ان نمودند ومعتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت بیت

بنیّتی کونی به برّة … فقد قضی الدهر باسعافه

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عبّاد دختری داشت سیده نام واو را بزنی بالفنس پادشاه قشتاله داد وجهت این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد چون محتاج بامداد الفنس شد با او وصلت نمود که از معاونت او بهره مند گردد وسیده پس از دلبری باو ارتداد ورزیده اسم خود را ماریه گذاشت از این گفتار مورخین مشار الیهم چنین بر میاید که اسم دختر معتمد را سیده دانسته چه سیده اسم نیست بلکه اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از حلیهٔ صحت عاطل است وسایر مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده ومدتی در میان انها بماند

نیز صحیح نیست **بحیثة المدنیه** از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این شهر شریف زندگانی کرده و بکمال اشتهار داشته گویند از او پرسیدند جراحتی که التیام پذیر نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف کدام گفت ذل آنست که شخصی باشان و شرافتی بدر خانه سفله رود و بار نیابد و شرف آنست که شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنا براین هرگز از کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید **بدر الدجی** محیی الدین در مسامرات گوید بدر الدجی مادر القائم بامرالله است و ششمین خلیفه عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی در روشنی شمع در حالت مواقعه بود در اثنا نظر بر سایه خود کرده و آن حرکت در نظر او ناپسند آمد از بعد از ان شب دیگر اقدام بالفعل ننمود **بدویه** محبوبه و زوجه آمر باحکام الله از خلفای فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنابر میل او بوضع اصلی خود در بدویت ببدویه مشهور شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این زن طبعا بامکنه منزهه و جاهای باد و صحرا مانند مایل و در عمارات بلدیه دلتنگ میشد آمر باحکام الله قصری بدیع و خوش برای او در کنار رود نیل بساخت و آنرا هودج نامید و این قصر وقتها تفرجگاه خلفای فاطمی بود اما بدویه با این قصر عالی و مکان با زینت و سایر اسباب تجمل یکی از بنی اعمام خود که ابن میاح نام داشت مفتون گردیده انجمله در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که آمر باحکام الله باو داشت وقعی ننهاد و وقتی از قصر هودج این ابیات را با بن میاح نوشت

یا ابن میاح الیک المشتکی	مالک من بعدکم قد ملکا
کنت فی حی طلیقا امرا	نائلا ماشئت منکم مدرکا
فانا الآن بقصر موصد	لا اری الا خبیثا ممسکا

ابن میاح در جواب او مسطور داشت

بنت عمی والتی غذیتها	بالهوی حتی علا واحتنکا
بحت بالشکوی وعندی ضعفها	لو غدا ینفع منا المشتکی
مالک الامر الیه یشتکی	هالک وهو الذی قد هلکا

بذل از مغنیه‌های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و در خوانندگی خوش آواز و نیکو آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و اکثر اوقات مأمون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینمود و علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و امثال ایشان تحصیل کرده و ما نیز در ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در فن موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام میباشد این بذل را بذل کبیره نامیده اند و شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است برکة الست الجلیله ام السلطان مادر ملک اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از و نموده ایم این زن اصلا جاریه ام ولد بود چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شانی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرده و در سال هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را نگارندگان آن اقطار در اوراق خود ثبت کرده اند از جمله نوشته اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی در خوان ام السلطان حاضر باشد صند و قها و کلدانهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشت کرده همراه داشتند و هر روز مصرف میرسانیدند و سایر تدارکات سفر نیز بر این قیاس بود و در ذهاب و ایاب ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نموده و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه ایست از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد با لجمله این زن منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از شکر گزاری او سخن میکردند و عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز در درجه اشتهار داشته است امیر کبیر الجای الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره از اسباب اعتلای شان و رتبت او گردیده است وفات ام السلطان در بیست و هشتم ماه ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او در مدرسه ام السلطان که خود مشار الیها بنا کرده و عجب اینست که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشاد نموده

كانت صبيحة موت ام الاشرف — فى ثامن العشرين من ذى قعدة
ويكون فى عاشوراء موت اليوسفى — فالله يرحمها ويعظم اجره

و همینطور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز عاشورا در آب غرق شد و در گذشت گویند چون ام السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان

زیاده از حد مهموم ومتاسف کردید برّه بنت عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول ص
وخواهر اروی وام حکیم البیضا وامیمه میباشد وشرح حال این سه خواهرش ذکر شده وبرّه این ابیات
را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشا نموده

اعینی جودا بدمع درر
علی طیب الخیم والمعتصر
علی ماجد الجد واری الزناد
جمیل المحیا عظیم الخطر
علی شیبة الحمد ذی المکرمات
وذی المجد والعز والمفتخر
وذی الحلم والفضل فی النائبات
کثیر المکارم جم الفخر
له فضل مجد علی قومه
منیر یلوح کضوء القمر
اتته المنایا فلم تشوه
بصرف اللیالی وریب القدر

پرتو پیاله والده مرحوم سلطان عبد العزیز
که عم اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب
آثار خیریه ومکارم وعطایای کثیره بوده واز عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق آنرا
نابود ساخت در سال هزار و دویست وهشتاد وهشت جامعی شریف وکتابخانه کوچک
وسقاخانه وسایر لوازم بنا نمود وخدام وپیشنماز ومؤذنین برای انجا تعیین فرمود ونیز مقبره خاصی
در همانجا برای خود بساخت وسلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخار ممتازی خاص سواری بود
که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت وان کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده
بودند واعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه روز بیست وسیم جمادی الاخره
از سال هزار و دویست ونود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند ومرحوم سلطان
عبد العزیز خان با قایق مخصوص بان سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد بریره جاریه
صحابیه که عایشه انرا آزاد نموده وقبل از آزادی او را بغلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بازادی
نایل شد حضرت رسول ص او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور باند یا خارج شود بنابراین در کتب
فقه در باب نکاح الرقیق ودر کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئله خیار العتاقه ذکری از او شده
است وعلمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاوجت شخصی باشد وبعد آزاد شود وبخواهد فسخ
آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر آنند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند وسایرین

گویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت بوده بدلیل نصایحی کاشف از اینکه بعبد الملک بن مروان مینمود توضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد و پیوسته بتلاوت قران مشغول میشد و در مسجد معتکف میگشت و بصحبت صلحا رغبتی داشت چون خلیفه شد انهمه او را از یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم من میگفت ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده میبینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری اگر اینمقام حاصل نمودی زنهار از سفک دم بپرهیز و خون مردم مریز چه شنیدم رسول اکرم ص میفرمود شخص اگر بدر بهشت رسد و در حال نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشه حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را طرد مینمایند عبد الملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد هما بریره همین فقره را منظور داشته که عبد الملک را از خونریزی منع مینموده **پریجان خانم** دختر شاه طهماسب اول پادشاه صفوی زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طهماسب اهل حرم این پادشاه دو دسته شدند بعضی هوا خواه حیدر میرزا پسر شاه طهماسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا برادر حیدر میرزا را که در قلعه قهقهه محبوس بود میخواستند بسلطنت بردارند و پریجان خانم طالب پادشاهی این برادر بود و سعی او اسمعیل میرزا شهریاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعه قهقهه بیرون و بقزوین آوردند زمام مهام سلطنت بدست پریجان خانم بود ولیکه پادشاهی بر اسمعیل میرزا مقرر شد برخلاف مأمول دست پریجان خانم را کوتاه کرد و دیگر اینزن بکارهای دولت مداخله نداشت تا اسمعیل میرزا مرد و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند پریجان خانم در این ایام فرصت غنیمت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخیل کرد شاه محمد چون به قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریجان خانم را اسباب فتور خود دانسته او را مقتول ساخت **بریکه** از جواری آزاد شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی داشت و در خانه شخصی از اجواد و اسخیاء قریش بزنی بسر میبرده است و در مدینه منوره مهمانخانه بنا کرده بود که وارد و مسافرین در انجا نزول اختیار میکردند و از نزول عرب بهره میبردند قیس بن ذریح که از عشاق مشهور عرب است بقصد دیدار معشوقه خود لبنی بمهمانخانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

وتفصیل این قصه در جلد ششم اغانی بشرح آمده بزم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی واز خیرات النساء بوده وکارهای خیر نموده وچند مسجد وسقاخانه ومکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت ینکی باغچه اسلامبول واقع است وهمیشه یکصد وپنجاه نفر مریض دران مداوا میشود واز موقوفه که برای امر مریضخانه قرار داده دوا وغذا وسایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مریضخانه اسباب لطافت هوای آن میباشد ودر بنای آن سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهة مناسبت فی احیای

بصبص مغنیه مشهوره واز جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده ومهدی خلیفه او را بقیمتی گزاف ابتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده ودر نواختن عود وخواندن آواز کمالی یافته ودر وصف او سروده اند

فان تبدلت فانت الهلال ... بصبص انت الشمس مزدانة
فیما مضی کان یکون الجمال ... سبحانک اللهم ما هکذا
وعاونت یمنی یدیها الشمال ... اذا دعت بالعود فی مشهد
حذقا وزان الحذق منها الدلال ... غنت غناء یستفز الفتی

بغداد خاتون دختر امیر چوپان مشهور است که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت وچوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند وانها از فروع سلاطین چنگیزیه واز احفاد چنگیز محسوب میشوند بغداد خاتون بصباحت وملاحت معروف ودر حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان انزمان بشمار میاید بود وچون سلطان ابوسعید با وی میل عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق داد وسلطان ابوسعید تزویج نمود واین رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجه هر کس میل ورغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق میداد وپادشاه بزنی میگرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرماسیلی که ببغداد خاتون داشت زمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابراین زن را خنکار میگفتند بعد از فوت سلطان ابوسعید ارپاخان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابوسعید متهم ومعدوم ساخت

بنان ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان وفضل الشاعره

هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریحه بکمال داشتند روزی متوکل بانوی آنها را گرفته
این بیت بخواند تعلمت اسباب الرضا خوف سخطه وعلمه حبّی له کیف یغضب
پس از انشاد این شعر بنان و فضل گفت هر یک بیتی بنظم آورند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل درحال این بیت را بدیهه گفت	یصدّ وادنو بالمودة جاهدا
ویبعدنی بالوصال واقرب	بنان بشری نائل سرود
وعندی له التجنّی علی کلّها له	فمالی بدّ ولا عنه مذهب

در ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایشان و زن را برهانی باهر است احتیاج بدلیلی دیگر نیست **بنت الجودی** دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است جودی وقتی از جانب قیاصره روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال مشهور بود وقتی عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را دیده و شیفته جمال او گردیده و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود و بعد ها در فتح دمشق ابنه جودی حصه و غنیمت عبد الرحمن شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر آتش هوا منطفی و سرد گشت و بنت الجودی را بقوم و قبیله خود اعاده داد **بنت خداویردی** از مسطورات اشخاصی که وقایع غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خداویردی در سال ششصد و بیست و چهار در اسکندریه ظاهر شده و خلقتاً بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر می آمد یکی از وزرای مصر او را احضار کرده بسرا و معاینه نموده و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشار الیها هنوز در اسکندریه هست و موقوفه دارد **بوران** دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه مأمون خلیفه عباسی است پدرش بجود المرادی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات عروسی او و پیشکشها که در اینموقع حسن بن سهل بمأمون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود چون مأمون آن حصیر بدید گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است کان صغری و کبری من فواقعها

حصا دّر علی ارض من الذهب	وحریری صاحب مقامات که در مقامهٔ

تبریزیه میگوید وبلقیس بعرشها وبوران بفرشها اشاره بهان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران را عادت زنان عارض شد چون ماموں قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه

ماموں ملتفت شده این شعر انشا کرد	فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم	ازجمله اشعار طرب انگیز که درین سور باسر ونظم
کرده بودند این شعر محمد بن حازم باهلی است که با تو گویم	بارک الله للحسن ولبوران فی الختن
یابن هرون وقد ظفرت ولکن ببنت من	ماموں چون این بیت شنید گفت بخدا که نمی

دانم ابن حازم مراد مدح نموده است یا قدح بوران در سال یکصد ونود ودو هجری متولد شد ودر سنهٔ دویست وهفتاد ویک در گذشت عقد مزاوجت او با ماموں خلیفه در دویست ودو وزفافش در ماه رمضان دویست وده وچون ماموں در دویست وهجده وفات کرد لهذا از زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائیست معروف واعراب آنرا البورانیه میگویند منسوب ببوران میباشد واسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بهروزه خانم زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران فایز آمد ودر جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند وصاحب صحایف الاخبار تاجلی خانم را محبوبهٔ شاه اسمعیل دانسته میگوید در هر حال برعایت ناموس دولتین اسلامیتین باسر گذشت ملال انگیز این زن را یادآوری نمینمائیم بهیه البکریه دختر عبد الله واز قبیلهٔ بکر بن وائل وزنی صحابیه بوده است این زن با پدر واهل قبیله خود بحضور حضرت رسالت پناهی صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گردید وبیعت نمود ورسم بیعت مصافحه با رسول صلعم بود در مردان اما در زنان فقط قول به بیعت میدادند خلاصه ستی انام در حق بهیه واولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در اینها پدیدار آمد چنانکه عدهٔ اولاد او بشصت رسید واز این شصت نفر چهل نفر ذکور بوده بیست نفر اینها در جهاد شهید شدند واین اثیر این فقره را تصریح کرده است بیگم دهلوی شاعره بوده است شاه جهان آبادی واشعار ازو

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا | پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

بیگم جان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن مادر جهان خانم دختر قادر خان بسطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را جانباجی میگفته اند و بمرحوم محمد قاسم خان امیر بزنی داده شد و خاقان مغفور مبرور علاقه تامه با این دختر داشته و سفراً و حضراً او را همراه و مصاحبت قرار میداده اند و این بیگم بجود و بخشش معروف و بطریقت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا رضای همدانی که از مشایخ العصر بشمار میآید بوده و هر سال مبلغی خطیر بحضر شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شوهر او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشته اند و از جمیع دامادهای آن پادشاه مشارالیه و محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله شوهر همایون خانم که خواهر بیگم جان خانم بود برتری و اختصاص یافته در سر سفره پادشاهی و در مجالس حاضر میشدند . بدور بروزن قصور از جواریه مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریه بنت الملک شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابوجعفر مسعود بن حسن

البیاضی شیفته مشارالیها گردیده و در جواب گفته | شکی القلب ظلمته فی الحشا
الی فاسکنت فیه بدورا | بکاره الهلالیه تابعیه الیست بفصاحت
معروف و این دو بیت از نتایج افکار اوست | یا زید دونك فاحتفر من دارنا
سیفا حساما فی التراب دفینا | قد کنت دخره لیوم کریهة
فالیوم ابرزه الزمان مصونا | وله | اتری ابن هند للخلافة مالکا
هیهات ذاك وان اراد بعید | منتك نفسك فی الخلاء ضلاله
اغراك عمرو للشقا وسعید | وله ایضا | قد کنت اطمع ان اموت ولا اری
فوق المنابر من امیة خاطبا | فالله اخر مدتی فتطاولت
حتی رایت من الزمان عجائبا | فی کل یوم للزمان خطیبهم
بین الجمیع لآل احمد عائبا | صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره هلالیه

بالله درین ابیات از معاویه بد گفته بود وقتی احتیاج او را بران داشت که بمجلس معاویه رود و از او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همانست که آن اشعار را گفته است و هر یک از ایشان یکشعر از آن اشعار

مسطور در فوق را خواندند و بکاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلک معاتبه متعرض نشده گفت ایحاله هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس از این چیزی نتوانم خواست و مراجعت نمود **بلقیس** دختر محمد بن بدرالدین بن سراج الدین بلقینی است وجد او سراج الدین استاد ابن حجر عسقلانی بوده و با آنکه خانواده مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود این زن اسباب افتخار و اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او بنهایت مشهور است در ماه ذیقعده سال هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آن وقت زیاده از شصت سال داشته دو سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و او را از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر **بی بی دوست** همان بنت خداویردی است که در حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال بالف و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از مان چند خط را خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن تغری در نجوم ظاهره خود باین مطلب تصریح کرده است **بی بی خواهر شیخ عبدالله دیوانه** بوده و بیدلی حزین ذکری از او نموده در هرات اقامت داشته و گاهی بیتی بنظم میاورده این شعر از وست

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم	که تا نظاره آن سرو خوشخرام کنم

حرف التاء

تحفه عربیه عارفه بوده است و او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنابر مسطورات همان کتاب تحفه جاریه سازنده و نوازنده عود و مملوکه شخصی بوده عشق حقیقت او را بیخود نماید و از خوردن و آشامیدن باز میداشت شب و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردید اهل خانه بستوه آمده او را بمریضخانه مجانین سپردند سری سقطی او را از مریضخانه بیرون میاورد و پول بمالک او میدهد و او را آزاد میسازد تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله

اشعار مسطور را در مریضخانه گفته است	معشر الناس ما جننت ولکن
انا سکرانة وقلبی صیاح غیر جهدی فی حبه وافتضاحی	اغللتم یدی ولم آت ذنبا انا مفتونة بحب حبیبا

لست ابغی عن بابه من براح
وفسادی الذی زعمتم صلاحی
وارتضاه لنفسه من جناح

فصلاحی الذی زعمتم فسادی
ما علی من احب مولی الموالی

تذکارهای خاتون چنانکه پیش در عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده واین رباط وقتی خانقاه عظیمی بوده تذکارهای خاتون رباط البغدادیه را در سال ششصد وهشتاد وچهار باسم بنت البغدادیه ساخته واین زن با جمعی دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند واز آنجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان بوده همیشه زنی از اهل علم وصلاح در آنجا اعتکاف مینموده ونسوان را نصیحت ووعظ میکرده وعلم وادب میاموخته مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم فقه با مهارت وتفقه وبتقلیل از لوازم معاش قناعت مینمود از نصایح سودمند مردم را متنفع ومتذکر میساخت وخود بعبادت ولعی تمام داشت وبسا زنان مصری ودمشقی که از او استفاده واستفاضه کرده مستفید ومستفیض شده اند وبنا بر فضایل وصفات مزبوره اهل صلاح بمجالست او مایل بودند ودر هر حال رعایت شأن واحترام او مینمودند وفی الحقیقه مباهی از او وهمگان را مشهود میشد واو بدینحال پسندیده وزندگانی کرد تا در سال هفتصد وچهار ده هجری درگذشت وبعد از او وانهای که بجای او همت برتری وتقدم بر نسوان معتکفات در رباط بغدادیه داشتند بغدادیه مشهور شدند گویند چون رباط بغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت وجای تادیب وتربیت بود زنهائیکه از شوهر خود طلاق میگرفتند وعده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین نسوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری وتبری مینمودند تا زمانی که باز بر سر میل ومسالمت آیند در آنخانقاه اقامت داشتند وزنی که خدمت آن خانقاه میکرد هرگز حرکتی خارج از آداب معینه ممدوحه نمیکرد واین اصول در آنمحل تا مدتی منضبط بود از سال هشتصد وشش بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام آنخانقاه از هم گسست

ترخان خدیجه سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی ومادر سلطان محمد خان رابع مشهور به اوجی است مشار الیها صاحب ینگی جامع اسلامبول بوده وموقوفه آنمسجد را او وقف وبرقرار کرده بنای ینگی جامع را ابتدا ماه پیکر سلطان معروف

به کوسم والدهٔ سلطان ابراهیم خان نهاد و چون او درگذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت و علاوه براین بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و سقاخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبرهٔ عالی برای خود ساخته است خیرات و مبرات اینزن در السنه و افواه مذکور و او تا اوایل رابعه دائر اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز مادر بزرگ سلطان مادر سلطان ابراهیم خان زنده بود خدیجه سلطان را والده کوچک گفتند و والدهٔ کوچک در سال هزار و نود و چهار هجری وفات نمود لقیة الارمنازیة دختر ابوالفرج غیث بن علی بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابوالحسن علی بن فاضل است که مکناة به امّ علی بوده و پیش ترجمه حال او را وعده دادیم بنابراین گوئیم امّ علی تقیه در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت و شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت ابوطاهر السلفی را اختیار کرد و ابوطاهر از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از تقیه ذکری نموده گویند روزی ابو طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجرهٔ که ساکن بودم پایم بچیزی گرفته زخم شد دختر کوچک مقنعهٔ خود را پاره کرده بپای من بست تقیه آن نوشته را دیده این دو بیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدت لسبیل جدت بخدی	عوضا عن خمار تلک الولیدة
کیف لی ان اقبل الیوم رجلا	سلکت دهرها الطریق الحمیدة

قاضی شمس الدین ابن خلکان گوید تقیه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل	منه مقیما فی کل خطب جسیم
او ترقی الاذی الی قدم لم	تخط الا الی مقام کریم

تقیه قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و آبدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری گوید تقیه قصیدهٔ خمریه باسم ملک مظفر تقی الدین عمر برادرزادهٔ سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نمود و در آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد تقی الدین گفت تقیه در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است تقیه منحرف بشنید قصیدهٔ در رزم بنظم آورد که دقایق امور حربیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامهٔ دلیل نمود و مدلل ساخت که در کلیه فنون شعر ماهر و در سخن سرائی مبسوط الید و قادر است تقیه در ماه محرم سال پانصد و پنج

ہجری در دمشق دار الملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشت
فوت پدرش ابوالفرج در اواخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه
نهم ربیع الآخر سنه چهارصد و هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابوالحسن علی در اسکندریه در پانزدهم
صفر ششصد و سه بوده و ابوالحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرائت یدی طولی داشت
و آنچه را میگذشت همت بر ضبط آن میگماشت پدر ابوالحسن علی که شوهر تقیه باشد ابفاضل معروف
بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول پانصد و شصت و هشت
در اسکندریه بدار البقا رفته و ارمناز قریه بوده در بر شام و لقیته الارمنازیه منسوب بآن دهکده میباشد
ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهی
بود و پوشیده نباشد که سلطانشاه برادری داشت موسوم به تکش خان که با او از یک مادر نبود و
در ولایت جند حکومت مینمود چون ایل ارسلان درگذشت سلطانشاه در خوارزم بجای پدر نشست
و اعتنائی ببرادر بزرگتر ننمود لهذا جنگ در میانه گرفت و پس از آنکه چند دفعه سلطانشاه مغلوب تکش
خان شد کار بمصالحه انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطانشاه تعلق گرفت و او در سال پانصد و
هشتاد و پنج هجری بمرد و مملکت او را نیز تکش خان ببرد و چیزی نگذشت که ترکان ملکه هم بحکم تکش خان
مقتول گردید **ترکان خاتون** دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال
ششصد و پنجاه و هفت هجری که هلاکو خان عزم تسخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل را بواسطه
کبر سن از تشییع معاف داشت و پسرش ملک صالح را با عساکر موصل باردوی خود ملحق ساخت
و بنا بر حالت اطاعتی که از مسلمانان مشهود هلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
جلال الدین را بملک صالح ولد بدر الدین لؤلؤ تزویج نمود **نماضر بنت منظور بن زبان**
دختر عبد الله بن زبیر است و نوار منکوحه فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت
مزاوجت زوج خود خارج و مستخلص شود نماضر را نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستخلاص
او اقبال و اقدام نماید فرزدق بپسر ابن زبیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت نماضر بر فرزدق
غالب آمد در این حال فرزدق به حضور عبد الله آمده این بیت را برخواند بیت

لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا	مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

و ازانوقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمهٔ حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل و اعتماد را با بو الفضل ربیع داشت روزی با و گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم که به پسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام و احسانی با و بفرمائید در او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل میشود و چون آثار حب از و بظهور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدید آید سیکرد و چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک روبازدیاد نهد و بدرجه مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب المثل است و منشاء آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیلهٔ بنی خثعم عریان نزد طایفهٔ آمد و خبر داد که قبیلهٔ او را غارت کردند و از آنوقت رسم شد که هرکس میخواست قبیلهٔ خود را خبر دهد که جماعتی بنهب اینها میایند عریان شده میآمد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد **تنوسه** کنیزک مغنّیه بوده از جلیه یا عباسیه دختر مهدی عباسی و در حق تنوسه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذة تنوسه
غنت بصوت طلقت عبرة	کانت بحزن الصبر محبوسه
وکیف صبر النفس عن غادة	تظلمها ان قلت طاوسه
وجه ان شبهتها بانّه	فی جنة الفردوس مغروسه

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مسطور است **تمیمه بنت وهب** زوجه رفاعة القرظی الصحابی بوده و مشار الیها او را بسه طلاق مطلقه نموده عبد الرحمن الزبیر القرظی او را بزنی گرفت چون تمیمه عبد الرحمن را عنین یافت از او مفارقت کرده از حضرت رسول ص جویا شد که آیا همینقدر محلل برای تجدید مزاوجت با رفاعه کافی است فرمودند لا حتی تذوق عسیلته و تذوق عسیلتک زبیر بفتح زا است **توران آغا** این نام نامی بچند نفر دختران سلاطین عظیم الشان داده شده و در هر عصر و زمان یکی از بنات سلطنت عظمی مسماة باین اسم و ملقب بفخر الدوله میباشد **تقیّه** دختر خطیب محدث ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام

الا و منازی است که پیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد تتمیم آن ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی بسر میبرد و ابو الحجاج صاحب کتاب الف با با پسر مشار الیها که معروف با بو الحسن علی بن حمدون است همدرس بوده و در نزد ابو طاهر السلفی تحصیل مینموده و در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابو الحجاج از لقیه اجازه گرفته و ابو الحجاج بمناسبتی میگوید لقیه بمن اذن داده واست که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده قرائت و روایت نمایم و برخی از اشعار از یک قصیدهٔ طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعواسنا قد اشرقت ايّامها	وعلا على ظهر السّماك خيامها
والرّوض متبسم بنور اقاحة	لما بكى فرحا عليه غمامها
والنرجس الغض الذى احداقه	ترنو فيفهم ما تقول خزامها
والورد يحكى وجنة محمّرة	الخجل من فرط الحياء لثامها
وشقائق النّعمان فى وجناته	خالات مسك خالها وقامها
وبعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده	يا صاح قم لسعادة قد اقبلت
وتنبهت بعد الكرى نوّامها	واجمع خواطرنا البخلی فكرنا
لما تجرّد للقريض حسامها	مدح الامام على الانام فريضة
فخر الائمة شيخها وهمامها	الحافظ الحبر الذى شهدت له
ارض العراق بفضله وشآمها	واخر قصیده را طوری خوب گفته که نقص

لطافت و رشاقت اوایل آن را فراموش مینماید ست رو دختر حسین بن اویس از جنابی ترکان و زنی بدیع الجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر برقوق از ملوک چراکسه مصر او را تزویج کرد و بعدها طلاق داد عمزاده او شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت چون ببغداد بازگشتند عم او احمد درگذشت و شاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست اما او شوهر خود را نابود نموده و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف با و حمله کرده یکسال بغداد را در بند محاصره داشتند و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و تستر را متصرف شد اهالی او را با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن کردند و محمد را نیز هلاک ساختند

درسال ہشتصد و نوزده ہجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اعراب حرب کرده وجزیره و اطراف بتصرف مشارالیہا درآمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخرالامر درسال ہشتصد و بیست و دو درگذشت در انباء ابن حجر ذکر شده وشده است

توتی اتون زوجه ملا بقائی که مصاحب امیر نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج مبارک داشت با شوہر و زن اکثر مشاعره و باہم ظرافت مزاح دست میداد نوبتی ملا این رباعی گفت

کاواک شده چوبی از او پشت مرا
بیدار کند بضرب انگشت مرا
ہم خوابگی سست رگی کشت مرا
قوت نه چنانکه پا تواند برداشت

وبجای این رباعی در جواہر العجایب این رباعی بنظر آمد

شبها همه پشت سوی من خواب کنی
یاران ستم پیره زنی کشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم

توتی نیز در جواب رباعی را نوشت

روزی نبود از و بجز پشت مرا
بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا
ملا همه ناز و غمزه ات کشت مرا
بگذار که دل گرفت از پشت مرا

توتی تخلص زنی از مخدرات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده و نقل کرده که شوہر توتی با مردی بسر می برد و از زن ملتفت نمیشد توتی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را بمناسبت انشا نمود

آن شوخ که ہست حسن عالمگیرش
ای خواجه بیا تا من و تو صلح کنیم
یارب چه شود شبی بخوابم زیرش
تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدیدن این دو بیت منتبه شد و امرد را وداع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش توتی ودباوی انس گرفت و در آفتاب عالمتاب اختر بنظر آمد که نصوحا شخصی بود در شیراز ریش و بروت نداشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بودی رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در انحال از قصص و حکایات شهوت انگیز بعشوه های دلربا وغمزه های بلاخیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بسر شوق و ذوق میآورد و همی آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشناخت که مرد است روزی دختر حاکم در آن حمام آمد و نگین قیمتی از انگشتر او جدا شد دختر درب حمام را بست و درجستجوی آن نگین برآمد

زنی
ابیات

نصوحا لرزه براندامش افتاد پریشان و گریان و بحضور قلب سر بسجده گذاشته گفت خدایا عزتم نگهدار که رسوا نشوم و من توبه میکنم که بازسیه کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که نگین را از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدا را بجای آورده فرصت یافته از حمام بیرون آمده بخانه خود رفت و رخت زنان از بر انداخت و لباس مردان پوشید و پیش مجتهد رفت و بحکم توبوا الی الله توبة نصوحا توبه کرد و از ابرار شد و توبه او در السنه و افواه مشهور گردید تصویر بهنیه مرشد آبادی از میر جوشش عظیم آبادی شنیدم که نام او ملقبس خانم بود شعر ار دو میگفت و این یک

بیت فارسی هست از افکار اوست	فتنه زا لی منت شناخته ام
بدبلا لی منت شناخته ام	جوشش نقل کرد که روزی تصویر پسر شیر خوار

خود بر دوش گرفته در صحن خانه استاده بود میر عشقی شوهر وی که مرد شاعر بود این مصراع بر خواند

دیدم بدوش ائنه طفلی پری نژادی	تصویر بالبدیهه مصراع دیگر را گفت
چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی	

حرف الثاء

ثُبَیته بنت یعار زوجه ابوحذیفه است و ابوحذیفه از اکابر قریش و پسر عتبة بن ربیعه و برادر هند بنت عتبه است ابوحذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد صحابه معدود گردیده و بارض حبشه مهاجرت کرد و از آنجا بمدینه منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت خدمت حضرت رسول صلعم را داشت تا در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزمی طلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم صلعم او را از رفتن بمیدان منع فرمودند و هند خواهر ابوحذیفه در آن غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود اصرار می نمود و بنا بر حمیت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاد کرده گفت

فاشکرت ابا ربّاک من صغر	حتّی شببت شبابا غیر محجون
الاحول الاثعل المشؤم طائره	ابوحذیفه شرّ النّاس فی الدّین

اما ثُبَیته زوجه ابوحذیفه صحابیه است مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده اند و ثبیته بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نساء تابعیه میباشد ثُوَیبه جاریه ابولهب عم حضرت

رسول صلعم بوده و مژدهٔ ولادت سیّد انام را با بولهب او داده و ابولهب او را آزاد کرد و اوّل زنی که بشرف دایه کی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود و بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیرخواره داشت مسروح نام و چون ابوسلمه بن عبد الله بن جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدّس نبوی گشته اند و عقیده بعضی اینست که سیّد عالمیان ابتدا کیفیته از پستان آمنه شیر خورده اند بهر حال ثویبه حمزه سیّد الشّهدا را نیز شیر داده است مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول صلعم ایمان نیاورده درگذشت او را برادرش حضرت عبّاس بخواب دید ازاو پرسید که درچه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم همینقدر در شب ولادت رسول اکرم بجهت اینکه ثویبه را مژده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض دایه کی حضرت رسالت پناهی در اینجا ذکر از و نمودیم

ثریّا) معشوقه عمر بن ابی ربیعه المخزومی از متقدّمین شعرای اسلام و دختر عبد الله بن الحرث بن امیّة الاصغر است و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعه در حقّ او گفته در وقتی بوده است که سهیل بن عبد العزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده ایست طولانی که ابتدای آن اینست

ایّها الطارق الّذی قد عنانی — بعد ما نام سامر الرّکبان
زار من نازح بغیر دلیل — یتخطّی الیّ حتّی اتانی

ودر این قصیده می گوید شعر

ایّها المنکح الثریّا سهیلا — عمرک الله کیف یلتقیان
هی شامیّة اذا ما استقلّت — وسهیل اذا استقلّ یمان

ولطف این اشعار پوشیده نیست نیز بهنگام افتراق ثریّا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه گفته

من رسولی الی الثریّا فانّی — ضاقنی الهمّ واعترتنی الهموم
یعلم الله انّنی مستهام — بهواکم وانّنی مرحوم

نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوهی نوشته و آنرا مزیّن و مطیّب ساخته برای ثریا فرستاده

کتبت الیک من بلدی — کتاب مولّه کمد
کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد — یؤرقه لهیب الشوق بین النحر والکبد

چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند بشدّت

ام فی سلمی ولستی عنہ بسیلم

گریست و بر سبیل تمثیل این شعر بر زبان آورد

ومن هوان لم یحفظ الله ضایع

اتانی کتاب لم یر النّاس مثله

وقرطاسه قوهیّة ورباطه

وفی صدره منّی الیك تحیّة

وعنوانه من مستهام فؤاده

بنفسی من لا یستقل بنفسه

بعد از آن این ابیات انظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد

امدّ بکافور ومسك وعنبر

بعقد من الیاقوت صاف وجوهر

لقد طال تهیامی بکم وتذکری

الی هائم صبّ من الحزن مسعر

عبد الرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نواده قتیله بنت النضر میباشد و قتیله زوجه حارث بن امیه جد ثریاست یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح اینست که دختر اوست (حرف الجیم) جان فدا قادین لفظ قادین بنظر میآید که تصحیف خاتون باشد بهر حال این زن در حرم مراد خان ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در معظمات امور دخالت مینموده و وساطت او اسباب پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بهمان نفوذ و قدرت مانده از قرار مذکور منشاء آثار خیر گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات او اینکه اعانت ظالم را نهایت شنیع میشمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجهٔ کمال رسانید جان فدا قادین مهر خواهری را بر کنار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت جرباء بنت قسامه مادر زن حضرت امام حسن ع و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او انها را نمایش و بهائی نمینماند بنا بر این او را جرباء میگفتند و جرباء ان کسی است که بنا خوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری ایمن مانند و بنت قسامه را محض دوری جستن زنان از وی جرباء گفته اند و آسمان را هم نظر بکواکب جرباء میگویند ظاهرا عقیل بن علفة المری نیز دختری داشته باین اسم ۱ جعده دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینه منوّره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت امام حسن ع که انحضرت را باغوای معاویه بایزید مسموم ساخت که بوصال یکی از آن پدر و پسر

رسد و نرسید از موضوع ما و ما نحن فیه خارج است **جانان بیگم** از زنهای مملکت هندوستان
و پدرش عبد الرحیم خان بن بیرام خان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشته
و تفسیری بر قران کریم نگاشته جهانگیر پادشاه از سلاطین هند صیت حسن صوری و فضایل معنوی او را
شنید و بخواستگاری او فرستاد او دندانهای خود را کنده و گیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته
نزد پادشاه فرستاد پادشاه این حرکت را دلیل عفت او دانسته تحسین کرد مشار الیها سال هزار و
هفتاد درگذشت این شعر از وست

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چسان کند
پیداست از دو چشم ترش خون گریستن

الجلیلة السلطانیه دختر ملک عادل
ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است مونثه نام که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این
لقب یافته است **جمال النساء** ام الخیر البغدادیه است که پیش ذکری از ان نمودیم مشار الیها
مقارن سال ششصد و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت جنس نسوان
دانسته اند او را جمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الخوئی و قاضی
تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سعده و ابن شحنه از مشار الیها اجازه گرفته اند
جمیله دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته
اند این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکه معظمه زاد ها الله شرفا و تعظیما رفت و
خیرات بسیار ازو بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه مکه ده هزار دینار بذل کرد
و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد راس راحله به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن
سفر جمیله چندان بعطا و اعطا پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر زبیده و مواهب و خیرات او را فراموش
کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میگردید آن سال را عام
جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از الجمله است جمیله بنت ثابت
که بام عاصم معروف و پیش ذکری از وشده است و جمیله بنت عبد الله زوجه ابن ابی ثابت
ابن قیس بن شماس است که اوّل صیغه طلاق خلعی در باب او جاری شده و چنانکه در کشاف در
سوره مبارکه بقره مسطور است **جمیله اصفهانی** زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان
بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نموده است این شعر از وست

جز خار غم نرست ز گلزار بخت ما	انجم خلید در جگر لخت لخت ما

جنان محبوبه ابونواس شاعر و جاریهٔ صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بخانوادهٔ عبد الوهاب ثقفی محدث که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت مینموده ابونواس با و مفتون شده و اشعار زیادی برای او گفته سالی جنان بحج رفته و ابونواس نیز بامید وصال او عزم بیت الله کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم ترانی افنیت عمری	بمطلبها ومطلبها عسیر
فلما لم اجد سببًا الیها	یقربنی واعیتنی الامور
حججت وقلت قد حجت جنان	فیجمعنی وایاها المسیر

وابونواس در این سفر قطعه در تلبیه بنظم کرده که نقادان با بصیرت تمجید نموده اند حسب المناسبه آن

قطعه در این محل مسطور می شود

لبیك قد لبیت لك	الهنا ما اعدلك	ملیك كل من ملك
والليل لما ان حلك	لبيك ان الحمد لك	والملك لا شريك لك
ماخاب عبد املك	والسابحات فى الفلك	على مجارى المنسلك
كل نبى وملك	انت له حيث سلك	لولاك يارب هلك
يامخطئا ما اغفلك	وكل من اهل لك	سبح اولبى فلك
لبيك ان الملك لك	عجل وبادر اجلك	واختم بخير عملك
	والحمد والنعمة لك	والعز لا شريك لك

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده. جوده بائی زوجه جهانگیر شاه پادشاه هندوستان دختر راجه اودی سنگه والی جودپور بوده و در لطیفه گوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حا در ترجمه حال حیات النساء بیگم ذکری از حاضر جوابی این زن خواهد شد جوهره دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از او کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانوادهٔ معتبره دارای حلم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابوالنجیب و ابوالوقت تحصیل و استماع حدیث کرده عبدالرحیم ابن ابوالنجیب او را بزنی گرفت و ستیده بنت عبدالرحیم ازو

بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یکشب در حالتی که مستمم وضو ساختن و ادای نماز بود ارتحال نمود و جوهره جاریه ست لغتیست و جوهر اسم جاریه ایست از مهدی عباسی که براو تحکم و تسلطی داشته است جویریه چنانکه در عنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از ازواج طاهرات حضرت فخر کاینات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیره بنو المصطلق و از قبیله خزاعه میباشد در غزوه بنی المصطلق اینزن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک خود قرار داد مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانه بحضور حضرت رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جُوَیریَة بنت الحارث سید قومه و قد اصابنی من البلاء مالم یخف علیک وَقد کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را شرف ازدواج خود ارزانی فرمودند اصحاب که این بدیدند از قوم و قبیله جویریه هرکه را در تحت تملک داشتند محض احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بود ازاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بدرجه جویریه خیر باشد در مسامرات محی الدین مذکور است که اینزن هفت حدیث شریف از سید انام روایت کرده است دو نفر صحابیه نیز مسماة باین اسم بوده و یکی ازان دو نفر دختر ابوجهل و زوجه عتاب بن اسید است که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید جهان خانم طیب الله مضجعها همین بانوی کریم الاصل معظم و همین خاتون عظیم الشان مفخم صدف گوهر انور شهریاری سپهر فروزنده مهر کرامت و کامکاری شرف جهان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه تاجدار و لینعمت همایون ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که همه را بحسن تدبیر بی همتا ر وشیر و معین و ظهیر صیانت مینمود و باصالت رای و متانت فکر و حصه عقل مهران برشوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود بیت

بنان و کلکش اندر قلم و تحریر	دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامه او بر بیاض صفحه عدل	بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطوط ان مخدمه معظمه طاب ثراها که هر یک محض بذل عطیه و عطای وظیفه و اعانت ملهوفین و تأمین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری از آن را از عقد مروارید گرامی‌تر دارند و وسیلهٔ افتخار دودمان
خود شمارند و همین کمالات و بنان و تقریر و بیان ورای صائب و هوش ثاقب بود که پس از ارتحال
شهریار سپهر ور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت
ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال
و عمال اقطار را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از دارالسلطنه
تبریز بدار الخلافه طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مانوس مزین نمود
و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل هزار اشکال است تاریخی مبسوط میطلبد که مورخین این دولت
ابد آیت نگاشته‌اند و برای طالبین خبیر و حافظین بصیر گذاشته و اگر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم
باید کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن از تناسب وضع این دفتر خارج گردد و مثنوی هفتاد من
کاغذ شود پس همینقدر گوئیم این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرقاب جنان مبتهج و شادان باد دختر
زادهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه فرزند امیر کبیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان اعتضاد الدوله قوانلوی
قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه است

درسال یکهزار و دویست و چهار هجری با	محمد شه آن شاه درویش دوست
که شاهی سپاهی بگرد اراوست	مزیت فزا وجبت حاصل نمود و در مهام

ملکی با مراحلی بر نفوذ او امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود
را ظاهر فرمود در سال هزار و دویست و چهل و هفت در ششم ماه صفر المظفر وجود مسعود همایون
اعلیحضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان را آرایش
داد و در تمام عصر شهریار سپهر ور و در یک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو منصور ان معظمه ملکی را به
مهربانی مادر بلکه خلقی را بکفالت پدر بود از صنایع عالیه در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت
و تفنن را گاهی گل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد افسوس که در سال
هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب مسعود خسروانی
در اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاهر همایونی را بکشف دقایق مشغول میداشت ملکهٔ معظمه روح ابتهاج
روحها لوای عزیمت بهشت افراخت طایر روحش در خلد برین بسدره نشین شد و اگر تفقد اعلیحضرت

شاهنشاه جمجاه که دوام عمر همایونش اسباب رفاه است اینسلسلت نبود کروهی انبوه نجاک سیاه
می نشستند اما وزیر مرحومه ستر کبری و مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزادهٔ معظم علیشاه میرزا ابن
خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل و فهم و عقل و تجربه و بصیرت و بزرگ
منشی و خبرت او آفاق را گرفته و صیت آن باصقاع و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه
مرحومه رضوان الله علیها انکه عقلی عاقل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حذقی مفرط داشت و بر دانشمندان و کارآگاهان حکمت و فنی کامل میگذاشت طبقات
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیهٔ امور بینا مآثر خیریه اش زیاده از انکه بشمار
آید و بهوشمند عدادان را التعداد نماید نثر بانوشته که بلالی منثور ماند و نظمها که حور بجای قلائد

بر نحور نشاندازان جمله است بیت	از مرد و زن انکه هوشمند است
اندر همه حال سربلند است	بیدانشش اگر زن است اگر مرد
باشد به مثل چو خار بی ورد	مشجع پاک ملکه معظمه ستر کبری مهد علیا جهان

خانم روضهٔ مقدسهٔ معصومهٔ قم و زاویهٔ منورهٔ بضعهٔ امام هفتم میباشد آن تربت ریحان نکهت
بمیاه رحمت سیراب باد بنبی الرحمة و آله الامجاد جهان آرا بیگم دختر شاهجهان
از سلاطین هندوستان و از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل که ترجمهٔ حال آن نگاشته شد بوجود آمده
و جمیله بوده با طبع موزون و با ادبا و شعرا زیاده بذل و بخشش مینمود مقبرهٔ او در شهر دهلی در بقعهٔ شاه
نظام الدین اولیا معروف به زرزری بخش رحمة الله علیه و وفات او در هزار و نود و دو هجری بر روی

لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشار الیها نگاشته	بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا
که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است	جهان خاتون شاعره بوده است

شیرازیه و مالدار معاصر عبید زاکانی شعرا و ظرفا غالبا در مجلس او حاضر میشده و کمال احترام را باو

می نموده اند این شعر رشیق از وست	مصوریست که صورت ز آب میسازد
ز ذره ذرهٔ خاک آفتاب میسازد	جهان اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل

اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست مگر
یک بیت که باو نسبت داده اند در حرف حاء در ترجمهٔ حال حیات بیاید جهانی شاعره دهلویه

یکی از امراء بود و این بیت از اوست

قد رعنای وی و سرو چمن هر دو یکی است | گل باغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است

حرف الحاء

حاجی قادین دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و مسماة بحاجی مهرشاه خانم است صاحب حدیقة الجوامع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و درصماتیه محله دارد اما محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را رد کرده مینویسد از دویست سال قبل آبا و اجداد ما در محله حاجی قادین ساکن بوده اند و هم اکنون ما در همان محله متمکن هستیم و میدانیم که حاجی قادین مشار الیها در انجا جز حمام چیزی نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک جلبی العالم است که یکوقتی قاضی اول اسلامبول بوده و محله را نیز باسم او منسوب داشته بودند حاجی قادین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله باسم او منسوب شد قبر حاجی قادین در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبرهٔ خضر بک قریب بزیرک در حول بوستانها تره کزنیا شد

حبّی زنی مدنیه است که مکرر شوهر کرده و به شبق معروف شده در حق او گفته اند اشبق من حبّی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مروان بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبی که سی چهل سال داشت بمروان عرض و شکایت کرد که مادرم بجوانی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار و از و استفسار نمود آن زن در کمال بیشرمی بعضی سخنان بپسر خود گفت که بر فرط شبق او دلالت داشت لهذا باین صفت ضرب المثل شد و گفتند اشبق من حبی و هدبة الخشرم العذری گوید

فما وجدت وجدی بها ام واحد | ولا وجد حبّی بابن ام کلاب
رأته طویل الساعدین عنطنطا | کما ابعثت من قوة و شباب

هدبه در بیت ثانی از اینده و بیت بعضی الفاظ حبی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و عبارت حبی اینست یا بوذعة الحمار اما رأیت ذلك الشاب المقدود العنطنط والله لیصرعن امك بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها ولتخرجن نفسها دونه ولوددت انه ضبث وانی ضبته وقد وجدنا خلا زنهای مدینه حبی را خواهینا میدیدند یعنی او را بمنزله ام البشر میدانستند چه بانها اقسام مواقعه را باسم قنع و غربله و تحریز و هز بیاموخت

واین حبی غیر از حبی دختر اسود است که از طایفه بنی عجز بن عمرو بوده حبابه مغنیه بوده است مشهوره و او و سلامه که
نیز مغنیه ایست معروف به قینتی یزید میباشند چه یزید بن عبد الملک اموی باین هر دو عشق داشته
و طوری مهر اینده و کنیزک او را مشهور نموده بود که گویا انها مالکند و یزید مملوک است و در حق بعضی
مغنیه ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند حسن من قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
مدینه از شخصی معروف بابن رمانه یا ابن مینا و او را عالیه میگفته اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت
او نموده چنانکه از مهره موسیقی دانان العصر که ابن سریج و ابن محرز و مالک و معبد و جمیله و عزة المیلاء
بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از انکه بدرجه کمال رسید بیزید فروخته شد و مسماة بحبابه گردید در اغانی مسطور
است که یزید مزبور در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بهنگامی که بیست هزار دینار سعده بنت
عبد الله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته و همینقدر نیز مهریه داد و ربیحه بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را
در حباله نکاح خود درآورد و بعد از ان عالیه را بچهار هزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او
بدید در غیاب او گفت من ما یملک یزید را خواهم سپرد که نتواند دران دخلی کند و دیگر بار و در خطبه
نخواهم داد یزید این حرف را شنید و بترسید و عالیه را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال او بود تا نوبت
خلافت باو رسید زوجه او سعده میدانست که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت مشار الیها
را خریده بیزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را مسماة بحبابه ساخت و اندک اندک میل او
بحبابه رو بازدیاد نهاد و شب و روز با او بشرب خمر مشغول گشت و جز تعیش و صحبت با او بکاری نمی
پرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود گویند بعضی اوقات یزید بنغمات حبابه دستهای خود را
بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنگام ادای این عبارت حبابه گفت خلافت را
بکه وامیگذاری یزید گفت بتو وامیگذارم جار الله زمخشری از نصایح الکبار خود در شرح مقامه
زهریه نقل کرده گویند روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچوقت بی کدورتی
نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسباب تکذیب این حرف باشد انگاه در باغی با صفا بزم
عیشی ترتیب داد و خواص ندمای خود را بخواند و بعشرت نشست و با آواز حبابه اهتزازی حاصل
کرد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری گلوی حبابه را گرفت
و انچه کردند بیرون نیامد و در ساعت ان مغنیه جان بداد و روح یزید گوئی پرواز کرد و خرمی

او مبدل بغمی شدید شد و تقدیر الهی نگذاشت روزی بی کدورت بسر برد بعد از هفت روز که با هممی جانگاه و جگر سوز زندگانی مینمود راه آنجهان پیمود و زمخشری که در مقامه زهدیه میگوید اذکر

المرفانی ومامنی بمن خطة علی راسه مصبوبة حین غضت بحبة الرمان

اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین پسر است صاحب صحایف الاخبار گوید یزید سه روز نعش حبابه را دفن نکرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود ابن اثیر در کامل و فیروزآبادی در قاموس حبابه را بتخفیف با ضبط کرده و در او قیانوس بتشدید با مضبوط است حبابه محدثه ایست بافضل و علم که ابوسلمة التبوزکی شاگرد او بوده است و حبابه الوالبیه و ام حبابه از تابعیات مستند و از حبابه والبیه علماء اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمة اطهار بشرح مبسوط نقل می کنند. حبیبه دختر عبد العزی العوراء بوده و طبعی قادر داشته و در دیوان حماسه درباب مدایح پنج شعر از او ثبت کرده و آن ابیات

الی الفتی برناحكاه ناقتی — فکسا مناسمها النجیع الاسود
انی ورب الراقصات الی منی — بجنوب مکة هدیهن مقلد
اولی علی هلك الطعام الیة — ابدا ولکنی ابین وانشد
وصی بها جدی وعلمنی ابی — نفض الوعاء وکل زاد ینفد
فاحفظ حمیتك لا ابالك واحترز — لا تحرقنه فارة او جدجد

حبیبه بنت عبد الرحمن دختر زین الدین عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی محدثه بوده است مشهور به ام عبد الرحمن حبیبه و در اسناد حدیث و تعداد روات ان یدی طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم الیلدانی و خطیب مردان استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد باو اجازت داده و عموماً نیز آن را بعفت و صلاح ستوده اند و فات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از او نموده

حبیبه خانم شاعره ایست در ادبیات ماهر پدرش علی پاشا اهل هرسک میباشد محمد ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء گوید من و این زن هر دو در سال هزار و دویست و شصت و دو متولد شده ایم و مشارالیها اکنون در اسلامبول در تحت مزاوجت محمد افندی کاتب است

وغزل مسطور در ذیل ازو میباشد

پرای قاشی یای اوق تیر دیریته مژکانک
بینه نوپاره لر اچدی درونه تیغ هجرانک
وصالکدن بزی دور ایلدک وار اولسون جانانک
سنی بیدین دیمشلردی ازلدن بو قدر ایمانک
امید ایتمز اسیر درد اولامز غیری درمانک
جگر دو تیغ غمزک زخمی وار کن اتمه پیکانک
نکاه مشکه جانا که شایان کوردک اغیاری
او غافل بیخبر نادان عدویه همدم اولمشسین
امید مرحمت قلمق عبث در سندن ای کافر
حبیبه بیدوا دردن خلاص اولمقده مشکلده

اورا دختر خواجه حاجی دانسته از طبع خود اشعار نیز گوید

کر هجر وزد کر کل بخاک یکسان است

صبیح المنظر خوش طبعی بوده این بیت ازوست

ورنه مجنون تو رسواتر ازین میبایست

حجابی دختر بلالی از اهالی استرآباد بوده و بعضی

مران بخواریم ای باغبان ز گلشن خویش

حجابی از نسوان کلپایکان و شاعره

حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من

حجناء دختر نصیب است و در نظم اشعار مانند پدرش دستی داشته و این هر دو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده و در یمامه نشو و نما نموده بعدها او را بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید او را آزاد و تمجید و مکنی به ابوالحجناء کرد و کنیه در عرب چون مخصوص بطبقه عالی است این معنی اسباب مفاخرت نصیب گشت و حجناء دخترش را مشهور ساخت وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم به عیسی آباد مشغول تفرج بود حجناء و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بیت

رب عیش ولذة ونعیم   وبهاء بمشرق المیدان
بسط الله فیه ابهی بساط   من بهار وزاهر الحوذان
ثم من ناضر من العشب الاخضر   ین هی شقایق النعمان
مد الله بالمحاسن حتی   قصرت دون طوله العینان
حففت حافتاه حیث تناهی   بخیام فی العین کالظلمان
زینوا وسطها بطارمة مثل   الثریا یحفها النسران
ثم حشو الخیام بیض کامثال   المهی فی صرائم الکثبان
یتجاوبن فی غناء شجی

اسعدانی یامخلتی جلوان فبقصر السلام من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن
ولدیه الغزلان بل هن ابهی عنده من شوارد الغزلان یالهٔ منظراویوم سرور
شهدت لذّتیه کلّ حصان خلیفه را بسیار خوش آمد وتحسین کرد و بحر بایت از پدر و دختر هزار درهم
عطا نمود پس از زمانی تجنا بحضور عباسه بنت المهدی رفت واشعار ذیل را در شکایت از قحط وغلا و نجابی جز

ایدنا الدنیا عباسة الخیر لی حمی	وقد عجفت امّ المهاری وکلّت
ومانرکت منا السنون بقیة	سوی رمّة منا من الجهد رمّت
فقال لنا من ینصح الرای نفسه	وقد ولّت الاموال عنّا فقلت
علیک ابنة المهدی عوذی بنابها	فانّ محلّ الخیر فی حیث حلّت

عباسه یکدست لباس وبعضی عطر بایت باسه هزار درهم باو داد تجنا ادای تشکر را این ابیات بنظم آورد

من ضرب تسع وتسعین محککه	مثل المصابیح فی الظلمات تلق
اما الحسود فقد امسی تغیظه	غمّا وکاد برجع الریق یختنق
وذوالصداقة مسرور لنافرح	بادی البشارة ضاح وجهه شرق

حذام عربیه ایست از عشیرهٔ عنزه دارای رای صائب وگفتار متین ودر حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدّقوها	فانّ القول ماقالت حذام

واین شعر بدرجهٔ اشتهار رسیده وضرب المثل گردیده است ابوالفضل میدانی گوید این شعر را
لجیم شوهر حذام در وقتی که ما بین حذام وصفیه که آن نیز زن دیگر لجیم بوده نزاعی واقع میشده می
خوانده ومقصود او این بوده که هرچه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدّقوها فانصتوها نوشته اند
یعنی فانصتوا لها مثل واذاکالوهم که بمعنی واذاکالوا لهم میباشد وحذام مبنی بر کسر است حرره

زینب امّ المؤید است که از نسوان مائه پنجم وششم هجری ودارای فضل وعلم بوده واو از زینب الشعریه
نیز گفته اند حسانة التمیمیه دختر شاعر مشهور ابوالحسین الاندلسی است که در ادبیات ید
طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او از جهة معاش در مانده و در کفیل ماند چه هنوز کسی
او را بزنی نگرفته بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را بنظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس

رسانید عنایت ومرحمتی باو نمود	انی الیک ابا العاصی موجعة

انی الیک اباالعاصی موجعة	ابوالحسین سقته واکف الدیم
قد کنت اربع فی نعماه عاکفة	فالیوم آوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی انقاد الانام له	وملکته مقالید النهی الامم
لا شئ اخشی اذا ما کنت لی کنفا	آوی الیه ولا یعرو لی العدم
لا زلت بالعزة القعساء مرتدیا	حتی تذل الیک العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی بصره که مشار الیه از اهالی آن ناحیه بود حکم نمود که چهار عروس او را ترتیب دهد حسن المغنیه مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور میشود مذکوره

وسوف یرونه فی بیت حسن	مقیا للشراب وللسماع

حسنه یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت همخوابگی هم با او داشته و اکثر مورخین مشار الیها را سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را بزهر آلود و بدختری داد که نزد آن زن برد و باو بخوراند خلیفه بین راه با آن دختر برخورد و آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت حسنه در این واقعه فریاد میکرد و میگفت وا امیر المؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب هلاک تو شدم حفصه از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه ثانی است و در ذیل عنوان امهات المؤمنین این مطلب اشاره شد و حفصه ابتدا در سلک ازدواج خنیس ابن حذافة السهمی الصحابی بود چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست بزنی با بی بکر دهد ابو بکر جوابی در اینباب نداد و عمر دلتنگ شد و نزد عثمان آمد و باو تکلیف کرد عثمان نیز بجهت آنکه زوجه اش رقیه که دختر ربیبه حضرت رسول ص بود تازه وفات نموده گفت من حالا میلی بتاهل ندارم عمر بنهایت متغیر شد و نزد حضرت رسالت پناهی ص آمده و جواب عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را بزنی گرفتند و دختر ربیبه خود ام کلثوم را بعثمان دادند در آنوقت ابو بکر بتهنیت عمر آمد و گفت ای عمر از من دلگیر مباش من میدانستم که نبی اکرم قصد گرفتن دختر ترا دارند و وقتی که بمن تکلیف کردی از آنجهت سکوت

کردم که بخواهیم تشر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند بر آینه من حفصه را
میکرفتم اکثر ارباب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در
سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول ص روایت کرده است
حفصه بنت الحاج الرکونیه اینزن از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بی مانند و مثال بوده و در
ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنابرین او را شاعرة الاندلس گفته اند و این چنین
معلوم میشاید که از جمیع زنهای اندلس که طبع و فضلی داشته اند اینزن برتر است و از اشعار حفصه سه
بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهه بنظم آورده است

یا سیّد الناس یا من	یؤمّل الناس رفده	امنن علیّ بطرس
یکون للدهر عدّه	تخط یمناک فیه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده می نوشتند و حفصه در این
اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور
وظیفه در حق او برقرار کردند که تا دائم العمر آسوده باشد دو بیت ذیل را نیز حفصه بیکی از زنهای
صاحب حسن بالرعم غرناطه نوشته و باو سرمشق تخنه داده

یا ربّة الحسن بل یا ربّة الکرم
غضّی جفونک عمّا خطّه قلمی
تصفّحیه بلحظ الودّ منعمة
لا تحفلی بردیء الخطّ والکلم

این دو بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده اند

اغار علیک من عینی رقیبی
ولو انّی خبأتک فی عیونی
ومنک ومن زمانک والمکان
الی یوم القیامة ما کفانی

نیز آنچه را شعرا وقتی بیکی از آشنایان خود نوشته

ازورک ام تزور فانّ قلبی
الی ما تشتهی ابداً یمیل
فثغری مورد عذب زلال
وفرع ذؤابتی ظلّ ظلیل
وقد امّلت ان تظمأ وتضحی
اذا وافی الیک بی المقیل
فعجّل بالجواب فما جمیل
اباؤک عن بثینة یا جمیل

حفصه بنت حمدون نیز شاعره ایست
اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجاره بوده خود او از اشا

مشهورهٔ قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دو بیت ذیل در شکایت از ملازمان خویش گفته

یا رب انی من عبید علی	جم الغضا ما فیهم من نجیب
اما جهول ابله متعب	او فطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از مشار الیها میباشد

واذا ما ترکته زاد تیها	لی حبیب لا ینثنی لعتاب
قلت ایضا و هل تری لی شبیها	قال لی هل رأیت لی من شبیه

حکیمهٔ دمشقیه عارفه بوده است از بزرگان زنان شام و رابعهٔ شامیه که ترجمهٔ حال او بیاید بسمت شاگردی اینزن داشته در نفحات الانس از قول رابعهٔ شامیه نقل کرده گوید مشار الیها روزی نزد حکیمه رفت حکیمه بتلاوت قران مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بدو بفکر زن مشغول سازد بعد از آن بشرح تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حلیمه بنت ابی ذویب دایهٔ حضرت فخر کاینات علیه اکمل الصلوة و از صحابیات است او را حلیمه سعدیه نیز گویند چه از قبیله بنی سعد بن بکر است اینزن از آن شاعتی که بار رضاع حضرت رسالت پناهی پرداخت بسعادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیله او بفیض و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة	مقاما علی فی ذروة العز والمجد
و زادت مواشیها و اخصب ربعها	وقد عم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست او از زاید الوصف میکوشید و وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این مصراع را میخواند

یا رب اذ اعطیته فابقه	واعله الی العلی وارقه	وادحض اباطیل العدی بحقه

حمده بنت واثق او را حمدة الحصینیة نیز گویند و از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغداد است بوعظ مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجالس وعظ مخصوص منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از وا خذ فقه و حدیث کرده است حلیمه بیگی آغا زوجه سلطان

حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قویونلو مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل در شنبه
بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن این زن بوجود آمده و بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان
حیدر بحکم میرزا جهانشاه از اردبیل بطرف دیاربکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیاربکر خدیجه نام دختر خود
بسلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیگم را خواهر حسن بیک دانسته
اند و بعقیده برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیگم را بزنی بسلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگی آغا را به
سلطان حیدر داد حمدونه شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و
مقامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد
بعضی حمدونه را حمده گفته اند در هر حال این زن در فصاحت یگانه عصر خود بوده و قدرت طبع
او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

و مالهم عندی و عندک من ثار
و قل حماتی عند ذاک و انصاری
و من نفسی بالسیف و السیل و النار

درجه لطف طبع او اینها نماید بیت

سقاه مضاعف الغیث العمیم
حنو المرضعات علی الفطیم
الذ من المدامة للندیم
فیحجبها و یاذن للنسیم
فتلمس جانب العقد النظیم

و لما ابی الواشون الا فراقنا
و شنوا علی اسماعنا کل غارة
غزوتهم من مقلتیک و ادمعی

این ابیات نیز از حمدونه است و از

و قانا لفحة الرمضاء واد
حللنا دوحة فحنا علینا
و ارشفنا علی ظمأ زلالا
یصد الشمس انی واجهتنا
یروع حصاه حالیة العذاری

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت
یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند
که منازی در بلاد شرقیه عرب هنوز قدم در عرصه وجود نگذاشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر
معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت
همینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسید بمصرع دویم از شعر
دویم معری چنانکه مسطور شد خواند حنو المرضعات علی الفطیم منازی گفت من علی الفطیم نگفته علی

التیم گفته ام معری گفت لا لا با سیاق سخن علی العظیم مناسب و نظرش بلفظ مرتفعات بوده مبازی خجل شد و باید دانست که این ابیات را حمدونه بچه درجه خوب گفته که مثل منازی شخص صاحب طبعی میل بانتحال آن نموده است حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون در وادی آتش زنهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بودند عربیات میگفتند حمدونه و خواهرش زینب را اشهر عربیات گفته اند قاله فی نفح الطیب حمنة المعذبة یعنی حمنه که در راه خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب مینمود ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمنه بنت جحش و حمنه بنت ابی سفیان دو نفر صحابیه دیگر میباشند و ازین دو حمنه بنت جحش از عصبه البیت که قصه افک را جعل کردند و آنها حسان بن ثابت و عبد الله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش میباشد و حمنه بنت سفیان بن امیه ابن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر الصحابی است و دارای جربزه و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را هجو مینموده ابتدا حارث بن خالد المخزومی با وی هاجر بن عبد الله بن خالد او را بزنی گرفت مشار الیها این ابیات شوهر خود را هجو کرد

کهول دمشق وشبانها — احب الیّ من الجالیه
صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسک والغالیه
وقیل یدبّ دبیب الجراد اعیا علی الفال والفالیه

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از آن روح بن زنباع الجزامی که ندیم عبد الملک اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز باین دو شعر مسطور در ذیل هجو نموده برخواند

بکی الخز من روح وانکر جلده — وعجت عجیجا من جذام المطارف
وقال العبا قد کنا ثیابهم — واکسیة کردیة وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری تر انصیب کناد که شراب خورده و در آغوشش تقی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را در سلک ازدواج درآورده و هر وقت این مرد شراب میخورد و مست میشد در آغوش

زنا میکرد حمیده گفت این اثر قرین با روح است و فیض را هم باین شعر هجو گفت شعر

سمیت فیضا وما شیء تفیض به ‌‌ الا بسلحك بين الباب والدار

وگویند دو شعر مسطور را نیز در حق شوهر خود فیض گفته

وهل انا الا مهرة عربية ‌‌ سليلة افراس تحللها بغل

فان نتجت مهرا كريما فبالحري ‌‌ وان كان اقرافا فمن قبل الفحل

اما آنچه شایع است این دو بیت از مالک بن اسماء میباشد و در روضه‌ئی گفته که حجاج نمد خواهر حمیده را تزویج نموده است و ابیاتی را که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهارم آغانی نقل از دیوان حماسه از صد باب الملح نموده و بطور مسطور در ذیل نگاشته است

وذلك من بعض اقواليه
ومشي لصحبته قاليه
ولا في غصون استبر الباليه
احب الي من الجاليه
فيالك من نكهة غاليه
على المسك والغاليه

فقدت الشيوخ واشياعهم
ترى زوجة الشيخ مغمومة
فلا بارك الله في عرده
لعمري دمشق وفتيانها
نكحت المديني اذ جاءني
له ذفر كصنان التيوس اعيا

حمیده بانو بیگم زوجه نصیر الدین

محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان بوده و محمد همایون منکوحه دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره و بارگاهی مربع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بیادگار شوهر خود بنا نمود و پانزده لک روپیه که معادل سیصد و بیست و پنجهزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانیده و آن بقعه الکنون در شهر دهلی بمقبره همایون مشهور است تا چندگاهی هرکس از خانواده سلاطین دهلی وفات میکرد در المقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ سیر و دارا شکوه در آن محل مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم درین بقعه بخاک رفته اند حمیرا لقبی است که حضرت رسول صلعم بعایشه داده بودند و گاه گاه میفرمودند کلمینی یا حمیرا و حمیرا مصغر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضاء است حنیفه بنت القمنی دختر عبد الرحمن بن احمد

ابن عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی وزنی محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای دیگر بمشار الیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته و این پادشاه را منکوحهٔ دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی

جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل عرض کرد	تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده
که پادشاه جهان را جهان بکار آید	حیات خانم حاضر بود شنید و این بیت بالبدیهه گفت
ترک غم جهان بکن تا ز حیات برخوری	هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند	تو پادشاه جهانی ترا جهان باید
حیات خانم در جواب این مصراع خواند	اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمهٔ شعری را بحیات النسا بیگم و مهر النسا بیگم الملقب بنور جهان که هر دو زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء بیگم زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع موزون و خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته مسماة به مهر النسا بیگم ملقب بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمهٔ مسطورهٔ در فوق را بعضی باین دو زن نسبت داده اند و نیز بعضی از مولفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمهٔ فوق را با شرحی نسبت بآنها داده چون طائلی در تحت آن نبود بنگارش آن نپرداختیم بهیقدر گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود میل مفرطی بنور جهان بیگم پیدا کرده و وجه تعشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها در جای باصفائی بتفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون اینده ختر را بدید دست او را گرفته در کاستانی ببازی مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده خود بگل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و در رفت شاهزاده آمد یکی از کبوترها را مفقود دید پرسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و در رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت اینطور پرواز کرد این حرکت خوش آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نور جهان ساخت معذلک اتیر ابن جبتی اینه العلیقلی خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه درآمده است گویند وقتی نور جهان

بجهان کیرشاه گفت دهن شما خوشبو نیست جهان کیرشاه از زوجهٔ دیگر خود که مسماة بجوده بائی بود استفسار
نمود او در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را نشنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبو است یا نیست
نورجهان از این جواب جوده بائی زیاده منفعل گردید **حیاتی** زوجه نور علی شاه مشهور و مسماة
به بی بی جانی بوده قواعد و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته
تقریباً ده هزار شعر بنظم آورده که غالباً مشتمل بر کلمات عرفاست بعد از نور علی شاه بملا محمد نام خراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست		منع دلم از ناله مکن در پی محمل
گر ناله کسی منع نکرده است جرس را	ولها	چارهٔ درد من بیچاره را
داند و عمداً تغافل می کند	ولها	ایا طایر قدس عرش آشیان
مجو دانه از دام این خاکدان	ولها	قفس بشکن و بال و پر باز کن
به گلگشت و گلزار پرواز کن		**حاجیه** از زوجات خاقان مغفور

خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر بفتحعلی خان زند میرسد و شاهزاده شیخعلی میرزا
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی بکمال داشته

و خط و ربطی بقدر کفایت شعر را بد نمیگفته این فرد از او		طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
خدا زیارت اهل دلی نصیب کند		حذام پیش شرحی از حذام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید حذام این بیت بگفت

الا یا قومنا ارتحلوا وسیروا		فلو ترك القطا لیلاً لناما

و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبیخون حرکت کرده چه میگوید القوم روانه
شوید زیرا که مرغان قطا در پروازند و آنها را اگر بحال خود میگذاشتند شب در جای خود میخوابیدند
اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب انها شده پس برویم
که دو چار و مقهور آن جماعت نشویم قوم و قبیله حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمد و آنها را

غارت نمود بعد از ان وسیم بن طارق که از قبیله بود گفت		اذا قالت حذام فصدقوها
فان القول ما قالت حذام		در حیوة الحیوان هم همین طور گفته است

حلیمه بنت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او

شده و پدرش سابق الیها پیشوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پرداخته تعلیم از سید محمد حلمی تعلیم خط گرفته و بسعی و جد این فن را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز شده و بر کمال او خط شهادت داده و اندازه جمله تصدیقی است که محمد راسم افندی از خطاطین زمان درحق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است

تمت مخلة وعطية من كريم مبين وصدقت بكلمات ربها وكانت من القانتين زهيرا زمانها وحيراء اوانها ذات اثنتي عشرة سنة تلك القطعة المليحة سمية السعدية اعني حليمة ابنة من انبتها الله نباتا حسنا فتقبلها ربها وزينها سرا وعلنا فلاغرو النسوة اللاتي قطعن اقلامهن وكتبن والنساء نصيب مما اكتسبن غطاها الستار بجلابيب القانتات العابدات التائبات مانليت بالعشي والابكار في الكتاب الاكرم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم قرره وحرره العبد الاثم كاتب السراي الخاصة محمد واسم عفا العفو عنه بحبيبه ابا القاسم في السنة التاسعة والستين بعد المائة والالف من هجرة من عليه وعلى آله التحية

حنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق ابن محمد النیشابوری و دختر جمال الدین عبدالله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که باین اسم دختر داشته و همه مکنی بابوحنیفه معروف بامام اعظم که این کنیه داشت نه از جهت آنست که دختری مسماة بحنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفق الخوارزمی و اکثر اصحاب مناقب ابوحنیفه عموما از ذکور و اناثا فرزندی بهم نرسانیده و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق بمعنی دوات است و ابوحنیفه حفظ وقت و زمان خود را ببهترین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن دروس مسائلی که می شنید همیشه نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه جی نقل کرده و از نوادر شمرده است

حرف الخاء

خدیجة الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه

اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه سابق الیها فاطمه بنت زائد الاصم از اولاد عامر بن لوی

خاتون زنهای بزرگ را کلیةً خاتون میگویند اما از آل ایوب یعنی از خاندان و سلسلهٔ سلطان
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که آنها را خاتون مینامیدند یکی مادر سلطان
ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسهٔ خاتونیه در دمشق شام از آثار خیریهٔ
خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والدهٔ سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه
هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و نود و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه
که در فندقلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ پریزاد خاتون زوجهٔ
احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده خدیجة المستعصمیة دختر مستعصم
بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ست خدیجه میگویند مستعصم بالله آخرین خلیفه
است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه
ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در
گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را با دبدبهٔ زیاد
برداشته و بخاک سپردند و یاد از سرگذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرائیها نمودند خدیجة
السلجوقیه دختر داود بن میکائیل بن سلجوقی برادرزادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقهٔ
ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و
هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی دادند و القائم
صد هزار دینار مهریه داد و در جهاز مشار الیها اوانی مرصع و طلا بسیار و اسباب تجمل بسیار بوده و
ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح آنرا و جهیز را
نگاشته خدیجة بنت بدران معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
خلف بن عبد العزیز بن بدران الحسبی است و او زنی محدثه و از اشیاخ امام سیوطی میباشد در
سال هفتصد و نود و دو متولد شده و در دو سالگی وی را بمجلس جوهری و منصفی که هر دو محدثی معتبر
بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد معتنابه بوده و اطفال کوچک خود را
خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب مفاخرت

آن طفل بود و از تلامذه آنشخص شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و فیض و سعادتی از ایشان شامل و عاید او میگردید خلاصه امام سیوطی از این زن اجازه گرفته و در کتاب المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است **خدیجه بنت الفقیه** معروف بامة العزیز البغدادیه بوده و شرح ذکری از او ننموده ایم پدر مشارالیها حسام فقیهی نام طوریی بوده چون دختر خود را دارای استعداد علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوق حاصل کرده بکسب علوم متنوعه پرداخت چند گاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ مینمود بعد ترک موعظه گفته در خانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشارالیها در سال ششصد و هشت هجری و وفاتش در ششصد و نود و نه در بن نود و یکسالگی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد مجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه و سایر مشاهیر آن عصر شده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الجمیزی کسب علم کرده و در دمشق هم بتعلیم حدیث پرداخته در ادبیات منفرد زمان خود بوده و مقامات حریری را باحسن وجوه تدریس مینموده و بسیاری از معاریف آن عصر کتاب مزبور را نزد او درس خواندند اگرچه علم تجوید را نیز از اساتید ایشان اخذ کرده ولی در آن تبحری حاصل نموده است **خدیجه بنت المأمون** دختر مامون خلیفه عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه مسماة بشاریه ابیات ذیل را که از نتایج افکار مشارالیهاست در مجلس متوکل عباسی خواند

بالله قولوا لی لمن ذا الرشا
المثقل الردف الهضیم الحشا
اظرف ما کان اذا ما صحا
واملح الناس اذا ما انتشی
وقد بنی برج حمام له
ارسل فیه طائرا مرعشا
یا لیتنی کنت حماما له
او باشقا یفعل بی ما یشاء
لو لبس القوهی من رقة
اوجعه القوهی او خدشا

خلیفه را نهایت خوش آمد زیاده از حد تحسین کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و انتشار این قسم اشعار از زنها منع مینمود شاریه خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات نام خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخری از اشعار مسطوره خدیجه را شاعر ترک معروف فضولی اقتباس کرده میگوید

آزرده ایلرایی پری نازک تنک سنک
یوی سمند اولسه دو بیراهنک خنک

خدیجه معروفه بام الفضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن
بن عبد الله النوری از محدثه های اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی نموده پدرش در سال ۶۱۸
هجری در جنگ دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم به جزولی معروف بوده و پدر قاسم را
که حسین باشد ابن الحارثیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله به ابن القرشیه اشتهار داشت و این
خانواده کلیةً دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده
(ن ور) انها را تعداد و شرح حال از هر یک بیان نموده **خدیجه بنت عبد الوهاب بن عبد الله**
الصوفی زنی بوده است در ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در
مسامرات خود روایتها از او دارد **خرقاء** اسمش میه میباشد و گاه او را مخفف کرده
میگفتند مشار الیها محبوبه ذو الرمه شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا	علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه بر اسم محبوبه ذو الرمه کرده و او را غیلان می
میگفتند و در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان روزی میه را با بعضی کنیزکان که همراه او
بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت
آنرا بهانه کرده نزد میه آمد و گفت این مشک را بینه کن میه ملتفت مطلب شد و گفت من خرقاء میباشم
یعنی کاری از دستم بر نمیاید غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا توجه و میل باو ندارد مایوس شده
و قصد رفتن کرد و ریسمان کوسه هم بدستش بود میه برای آنکه محبت او یأس حاصل ننماید غیلان را
آواز کرده گفت یا ذا الرمه ان کنت خرقاء فجاریتی صناع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر من
بیکاره هستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کشش هست و از آن روز غیلان معروف
بذو الرمه و میه بخرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقت الحاج وصول
بمحبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیه میباشد و بعضی
این شعر را این طور روایت کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا	علی لیلی وتبلغها السلام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام

خرقاء الصحابیه زنی زنجباری بوده است در عصر سعادت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن دائماً در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء
لقب ربطه بنت سعد است که بحمق و بلاهت معروف بود و ریسمان رشتی بعد از آن پاره پاره کردی بنا بر این
در حق حمقا بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناکثة غزلها و بجای ناکثه ناقضه هم دیده شده و آن
در هر وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء وجدت صوفاً نیز مثل است ؛
خرقاء ذات نیقة) و (خرقاء عیابة) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران میگوید
و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر تراشیدن
کار مشکلی نیست خلیده و المکیه مغنیه ایست که در کتاب اغانی ذکری از آن شده
و این زن و دو زن مغنیه دیگر که ربیحه و عقیله نام داشته اند مملوک ابن شماسه بوده به
شماسیات معروف میشدند (خنساء) شاعره ایست نهایت معروف و مشهور که هم
درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده مسمی
مخضرمیه است و اسم خنساء تماضر بوده و شعرا و اشخاصی که در علم شعر تبحر کامل دارند او را
بر تمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن المراغه که جریر معروف باشد پرسیدند
اشعر شعراء کیست گفت انا لولا هذه الفاضلة یعنی اگر این نخبه نبود من اشعر بودم گویند وقتی
بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی
نمایان ظاهر است گفتند آیا خنساء هم اینطور است گفت نه او چهار خصیه دارد و بعضی در تصدیق جریر ایراد
گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخنساء از ادب دور است چه مشار الیها بشرف حضور حضرت رسول ص و قبول
دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه اظهار جسارتی نموده
و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد اما شک نیست که از عبارت
مزبوره جریر قصدی جز مدح نداشته است بنا بر مسطورات ابن اثیر حضرت رسول اکرم ص بشنیدن اشعار
خنساء مایل بودند و شخصها در حضور آن بزرگوار حاضر شده و شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند و گاهی
گفتند هیه یا خناس اکثر اشعار خنساء در مرثیه برادران اوست ابن اثیر گوید خنساء ابتدا طبع غرالی ندا
و زیاده شعر میگفت این که برادران او کشته شدند از فرط رقت و تأثری که او را حاصل آمد طبعش
روان شد و مرثیه های طولانی برای آنها بنظم آورد ولی پوشیده نباشد که خنساء دو برادر داشته یکی

معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود و برادر دیگر او موسوم بصخر که از یک
پدر بودند بحلم و جوانمردی معروفست معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح
گردیده بعد از آنکه قریب یکسال ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات
کرد و خود صخر در این معنی گفته است

اری ام صخر لا تمل عیادتی
وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تأسف و هم
وغم شدید خنسا گردید گویند عمر در چهره خنسا بعضی زخمها دید پرسید اینها چیست خنسا گفت از گریستن بسیار
که بر برادران خود کرده ام این زخمها در صورت من پدید گشته است عمر گفت برادران تو از اهل آتش اند خنسا گفت
بر حزن و اندوه من افزود تا حال بجهة اخذ ثار آنها میگریستم حال بجهت برای اینکه در آتش میباشند گریه میکنم از عایشه
روایت کرده اند که گفته است خنسا را دیدم پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود و آستین پیراهن را چون فقط
پوشش سینه است صدار میگفتند گفتم ای خنسا صدار میپوشی و حال آنکه حضرت رسول ص نهی فرموده اند خنساء
گفت ندانستم که نهی شده اما علتی دارد که این جامه را اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا
پدرم بشخصی مسرف بزنی داد و او اموال خود را تلف کرده تهی دست ماند در اینحال بمن گفت ای خنساء نزد
که رویم و طلب گشایش نمائیم گفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون بنزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم اموال
خود را دو قسمت نمود و گفت هر یک از این دو قسمت را میخواهید بردارید زوجه برادرم باو گفت
مال خود را بالمناصفه قسمت میکنی بس نیست که آنها را در قبول یکی از دو قسمت مختار و مخیر مینمائی صخر گفت

والله لا امنحها شرارها
وهی حصان قد کفتنی عارها
ولو اموت مزقت خمارها
وجعلت من شعرها صدارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدار را
از بدن خود دور نخواهم کرد اشعار مراثی خنساء در حق صخر و معاویه در جلد سیم آغانی مسطور است
محیی الدین در مسامرات گوید وقتی بخنساء گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان مطر
السنة الغبراء وذعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا
الجدب اذا نزل وقری الضیف اذا حل نیز روزی از خنسا پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر
تو بیشتر اثر کرد گفت اما صخر فسقام الجسد و اما معویة فحمرة الکبد انگاه این دو بیت انشاد نمود

اسدان محمر المخالب نجدة | غيثان في الزمن الغضوب الاعسر
قمران في النادي رفيعا محتد | في المجد فرعا سودد متخير

در کتب ادب وسیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که از ا سوق عکاظ میگفتند واین بازار ورسم مخصوصی افتتاح میشد شعرا وشجعان عرب درآن بازار حاضر شده مناظره ومشاعره مینمودند وبرای نابغه ذبیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فحول شعرا در انجا جمع میشدند ویکی از مواسم شاعر حضرت رسول یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نابغه شده دید اعشی با خنسا مشغول مشاعره میباشند خنسا مرثیه رائیه خود را که در حق صخر گفته شروع

بخواندن نمود مصرع اول آن قصیده اینست | قذى بعينك ام بالعين عوّار
چون این دو شعر برخواند | وان صخرا لتأتم الهداة به
| وانّ صخرا لمولانا وسيدنا
كانه علم في رأسه نار | نابغه زیاده از حد تحسین کرد وگفت اگر
وانّ صخرا اذا نشتو لنحار |

ابو بصیر ابتدا انشاد شعر نکرده بود ومن اورا اشعر ناس نخوانده بودم تورا ای خنسا اشعر از همه میگفتم اما حالا میگویم که انت والله اشعر من کل ذات ثدیین یعنی تو از جمیع زنان اشعری حسان گفت ای والله ومن کل ذی خصیین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بنابغه گفت من هم از تو اشعرم هم از خنسا وبرای اثبات مدعای خود برخواند

لنا الجفنات الغر يلمعن بالضحى | ولسيافنا يقطرن من نجدة دما
متى ما تزرنا من معدّ عصابة | وغسان تمنع حوضنا ان يهدّما
ابى فعلنا المعروف ان ننطق الخنا | وقائلنا بالعرف ان لا تكلّما
ولدنا بني العنقاء وابني محرق | فاكرم بنا خالا واكرم بنا ابنما

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد

وحسان منفعل شد اما تصرفات نابغه فقط برای اغراق مضامین اشعار حسان میافزود وعنوان کهف مشرب حسان در شعر همینها میتر بود وچنانکه در این دو بیت خود اشعار کرده گوید بیت

وانّما الشعر لبّ المرء يعرضه | على المجالس ان كيسا وان حمقا
وان اشعر بيت انت قائله | بيت يقال اذا انشدته صدقا

واز اشعاری که خنساء در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت صریح است بیت

یذکرنی طلوع الشمس صخراً … وابکیه لکل غروب شمس

واز نتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایح در دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه … بورك هذا هادیا من دلیل
تحسبه غضبان من عزة … ذلك منه خلق ما یحول
ویله مسعر حرب اذا … القی فیها وعلیه الشلیل

ابوالفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنساء گفته و منشأ این تمثیل آنست که وقتی از سوق عکاظ بر میگذشت و سید مجلسی که در آن جمعی دور هند بنت عتبة بن ربیعه را گرفته بودند و او برای ایشان شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مراثی گذشتگان خود را میخوانم خنسا گفت آن مراثی در حق چه کسان است هند خواند

ابکی عمود الابطحین کلیهما … ومانعها من کل باغ یریدها
ابو عتبة الفیاض ویحك فاعلمی … وشیبة والحامی الذمار ولیدها
اولئك اهل العز من آل غالب … وللمجد یوم حین عدّ عدیدها

خنساء بعنوان ستایش در مدح گفت مرعی ولا کالسعدان و غرض او این بود که در میان آل غالب بنظیر مذکورین در این اشعار نیست و مرعی چراگاه و سعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از آن یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور اینست که هذا مرعی جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوبست اما نه بخوبی چراگاهی که دارای گیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورد و انشا

ابکی ابا عمرو بعین غزیرة … قلیل اذا تقفی العیون وقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا … بساحته الابطال قبّا یقودها

و مثل دیگر نیز شبیه مرعی ولا کالسعدان هست و آن ماء ولا کصداء میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده اما سرگذشت خنساء در جنگ قادسیه اینست که مشار الیها با چهار پسر خود در آن وقعه حاضر بود روزی محض تحریض آنها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنیّ انکم اسلمتم طائعین وهاجرتم مختارین ووالله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحدة

ما خنتا باکم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین
من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا ان الدار الباقیه خیر من الدار الفانیه
یقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا علی قتال عدوکم مستبصرین وبالله
علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی
علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رئیسها
عند احتدام خمیسها تظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامة

یعنی ای پسران شما طوعا و رغبة مسلمان شدید و باختیار هجرت نکردید قسم بآن خدا که جز او خدا
نیست شما فرزندان یک مرد هستید چنانکه فرزندان یک زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد نیاوردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما
میدانید که خدا وند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید
که سرای باقی بهتر از دار فانی است خدای عزوجل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر
و ثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و رستگاری را نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فردا
بسلامت صبح نمودید با تیقظ و بصیرت بجنگ دشمن بپردازید و از خدا یاری جسته بر خصمان غلبه
کنید چون نایره قتال را مشتعل ببینید خود را بر آن آتش زنید و با سرداران ورا وزید بغنیمت و
کرامت فایز میشوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد ابن اثیر گوید پسران خنسا
نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم در پهنه حرب نهادند و دادِ دلیری دادند و هر
چهار یکدفعه شهید شدند چون خنساء خبر شهادت آنها را شنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم
وارجو من ربی ان یجعلنی بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت روزی فرمود
و امیدوارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنسا
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرارا میگرفت و از اشعار خنساء که ادبا پسند
و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرقنی الدهر قرعا وغمزا	واوجعنی الدهر نهشا وخزا
وافنی رجالی فبادوا جمیعا	

واصبح قلبی لهم مستفزّا

کان لم یکونوا حمی یتّقی — من الناس اذ ذاک من عزّ بزّا

وکانوا سراة بنی مالک — وزین العشیرة مجدا وعزّا

وهم فی القدیم ضخام الادیم — والکائنون من الباس حرزا

بسمر الرّماح وبیض الصّفاح — فبالبیض ضربا وبالسمر وخزا

وخیل تکدس بالدارعین — وتحت العجاجة یجزن جمزا

جززنا نواصی فرسانها — وکانوا یظنون ان لا تجزّا

ومن ظنّ ممّن یلاقی الحروب — بان لا یصاب فقد ظنّ عجزا

تعف وتعرف حقّ القری — وتتخذ الحمد ذخرا وکنزا

وتلبس فی الحرب نسج الحدید — وفی السلم تلبس خزا وقزا

خازن الدوله مسماة بگل بدن باجی از زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشار الیها از جواری والدهٔ معظمهٔ خاقان مغفور خلد اشیان فتحعلی شاه بود چون والدهٔ خاقان را در روضهٔ رضوان کرفتند حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی درحرمخانه داشته باشد وانچه از نقد وجنس ومقرری بتوسط والدهٔ خاقان بهریکیت از شما میرسید بعد با بواسطهٔ او برسد خدام حرم بعد از شورت کفتند محض احترام مرحومه معظمه والدهٔ خاقان یکی از جواری ایشان باید بریاست منتخب شود بنا برین گل بدن باجی باین سمت انتخاب وشغل صندوقداری برقرار شد ومقامی منیع یافت واین شعر راسجع مهر خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان) وفی الحقیقه اعتبار مهر او باعلی درجهٔ کمال بود واکر کرورها تجار حواله مینمودند همین که قبض مهر شده باکمال اطمینان میدادند مختصر چون از فرط کفایت اقتداری فوق العاده درحرمخانه خاقانی بهمرسانید وکارها را برطبق میل خاقانی منظم کردانید درسلک زوجات حضرت خاقان منسلک وملقب بخازن الدوله کردید ودو شاهزادهٔ معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبر ومیرزاهای مستوفی وچند نفر محرر داشت که همه زن ودارای لیاقت وکفایت بودند وانچه بذل واعطا میشد ثبت مینمودند ودرحرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود

خوله دختر ثعلبه از صحابیات است

و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و قصهٔ این ظهار تشریع حکمی و شان نزول آیتی
گردید و خلاصهٔ آن داستان اینست که مشار الیها زوجهٔ اوس بن صامت صحابی بوده و اوس نوبتی
بروی خشم گرفت و صیغهٔ ظهار بر زبان راند و گفت انت علیّ کظهر امّی و ایقاع این صیغه در آن وقت
موجب بینونت منجز و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغهٔ طلاق در این زمان چون خوله این بار
از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف
شخصی خود سؤال نمود و از آنجا که بیکس و فقیر و مادر چند کودک صغیر بود و ناله ها میکرد و تألمی شدید داشت
چرا که اگر طفلکان را میگذاشت و میرفت از بی پرستاری بهلاکت میرسیدند و اگر با خویشتن میبرد
از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم بر حسب حکم مزبور که صیغهٔ ظهار را در آن اوان مقرر بود
فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقتعالی بر آن ضعیفه تفضل و ترحم آورده آیتی فرو فرستاد
و حکم ظهار بظهور رسانید قال عزّ من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله
الآیه مراد از التی خوله است و مقصود از زوجها اوس از اینکه گفتم ظهار از طلاق جدا شد باینکه
تفریق و بینونت و حرمتی را که طلاق موجب میگردد منجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق یعنی
که مظاهر چون خواهد زوجهٔ خود را حلال نماید میباید کفارهٔ شرعیه بپردازد پس حرمت مس زن بر
شوهرش تا دائمی است که کفاره بجای نیاورده است برخلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع
آن حکم حرمت بطور تنجیز و تأبید و اطلاق تعلق میگیرد و در ظهار همینکه زوج یکی از کفارات ثلث
مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته و غدغن برداشته میشود و کفارهٔ ظهار عبارتست
از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزهٔ دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه
خدایتعالی در واقعهٔ ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون
لما نهوا عنه فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم
یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیهٔ مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند و این مسئله در باب الظهار در کتب فقهیه شرح
داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیرزنی برخورد مدتی متمادی

ایستاده با مشارالیها گفتگو کرده و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهان بعمر گفت بجهت پیرزنی جمعی را معطل نمائی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم و جز برای نماز سخن او را قطع میکردم و نمیرفتم و برای نماز هم که میرفتم اگر او بازطالب گفتگو بود معاودت مینمودم خوله خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مخدره با جلالت و شان بوده است و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خراب است وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه ایست که مطلعش بیت

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب	کنایة بهما عن اشرف النسب

و حسن این مطلع بر ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرك ان تسمی مؤبنة	و من یصفك فقد سماك للعرب

و در شعر میگوید شان تو اجل از این است که تصریح به اسم تو شود و بیت دیگر این است

كان فعلة لم تملأ مواكبها	دیار بكر و لم تخلع و لم تهب

در شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله در ناحیه دیار بکر بوده بمردم احسانها مینموده و خلعتها میداده میگوید خوله گذشت و حالا مثل این نیست که هرگز موکب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر کرده و بمردم بذل خلاع و اموال نموده و ابیات مسطور در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعار سیست که در مدح زنان گفته شده

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت	کریمة غیر انثی العقل و الحسب
و ان تکن تغلب الغلباء عنصرها	فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة	و لیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد الاکبر معروف بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات نیز خوله نام داشته است خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع

حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بوده حسن در مهد گریه و بیقراری می‌نمود حضرت ام سلمه پستان در دهان او گذاشته ویرا ساکت و آرام میکردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع حسن از برکات آن شیر دپستان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دو زن محدثه بوده اند خیزران جاریه مشهوره بیتین خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریه هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت پسران خود مشار الیها اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه مهدی و منادمت مینموده و مطایبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و رخساره خود را مانند برگ لاله دیده که ژاله بر آن باشد این مصرع بر دیوار نوشت

انا التفاحة الحمراء علیها الطل مرشوش و فی عرضها شعر علیها الحسن منقوش اینشعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده ام کفی الفضل ان افضل حسره	و دیگر شعر	خلیفه آن مصرع را بدید و در زیران نوشت در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در اصبح الفضل و الخلیفه هرون رضیعی لبان خیر النساء غذتک بثدی و الخلیفه واند

معلوم میباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است این اشعر را سایر مورخین گفته اند چون خیزران در زمان خلافت هادی بسبب محبت قلبیانی در امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل شده بود پسرش هادی از اینوضع دلتنگ شده خواست او را از مداخله بازگو نماید بلکه قصد قتل او را میخواست او را مسموم نماید خیزران ملتفت شده بکنیزان خود حکم کرد بار وزر مقتول ساختند گویند بشار بن برد در دو بیت مسطوره ذیل را هجو مهدی خلیفه و موسی الهادی ولیعهد او گفته است

خلیفة یزنی بعماته	یلعب بالدبوق و الصولجان
ابدلنا الله به غیره	و دس موسی فی حر الخیزران

خان زاده دختر میر یادگار تبریزی بوده طبعی بدیع و طبعی موزون داشته این اشعار از وست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه	انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

خدیجه خانم زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا طالب تراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال این زن را در عالم تاریخ وقعی

وعظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسله جلیله قاجاریه میتوان او را دانست توضیح آنکه سالها کریمخان مبتلا بنا خوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری این مرض شدت نمود خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که محترما در دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و مستعد کار باش مرحوم معظم له بتیب(؟) صبحیه بعزم شکار مهار لو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از انحال آنها اعلام نمود و شاه جنت جایگاه از همانجا دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و کار سلطنت را کما شرحه در تاریخ ضبط است بساخت **خدیجه** دختر احمد بن الظنبا بوده و مشار الیها فاضله متبحره و معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت ابن الحنبلیه زنی محدثه و نا در زین الدین عمر البالسی از اساتید ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشار الیها در ماه رجب هشتصد و هشتاد و نه هجری درگذشته است **خدیجه بنت الملک** دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین ترک مصر است مشار الیها زوجه قاسم البشتکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکری از او نموده گوید انبزرن بعد از همه فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده بعقل و درایت و کفایت کار و اداره امور شهری داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری درگذشته است یکی از لطایف مسطوره در او قیاس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک اشرف پدر خدیجه مشار الیها حاضر بود سعد الدین نام طبیب داخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد سعد السعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمه او کسی مهمان باشد سعد اخبیه و اگر معالجه یکی از مسلمانان رود سعد ذابح و لطف این کلام بر ارباب ذوق معلوم است دبلع بضم با و فتح لام بمعنی بلع کننده است **خرنق بنت تحافه** شاعره عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتی علی رزء افیقی	فقد اشرقتنی بالعذل ریقی
فلا وابیک اسی بعد بشر	علی حی یموت ولا صدیق

خزانه در فتوح واقدی مسطور است که خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرط در فتوحات عراق با سعد بن ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی که در اول محاربه بدرجه شهادت رسیده سرود

نمیر

فیا عین جودی بالدموع السواجم | فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم
وحزنا علی سعد وعمرو ومالك | وسعد مبید الجیش مثل الغمائم
هم فتیة الغر الوجوه اعزة | لیوث لدی الهیجاء شعث الجماجم

خوله بنت الازور خواهر ضرار بن الازور زنی صحابیه وشاعره بوده است دانای فصاحت وشجاعت ودر فتوح واقدی مآثر او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر وشام حاضر بوده وکارها کرده وابیات ذیل از نتایج افکار اوست ودر وقتی که برادرش ضرار در جنگ بطائف اسیر شده گفته است

الا مخبر بعد الفراق یخبرنا | فمن ذا الذی یا قوم اشغلکم عنا
فلو کنت ادری انه اخر اللقا | لکنا وقفنا للوداع وودعنا
الا یا غراب البین هل انت مخبری | فهل بقدوم الغائبین تبشرنا
لقد کانت الایام تزهو لقربهم | وکنا بهم نزهو وکانوا کما کنا
الا قاتل الله النوی ما امره | واقبحه ماذا یرید النوی منا
ذکرت لیالی الجمع کنا سویة | ففرقنا ریب الزمان وشتتنا
لئن رجعوا یوما الی دار عزهم | لثمنا خفاف المطایا وقبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقید | ترکناه فی دار العدو ویممنا
فما هذه الایام الا معارة | وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی
اری القلب لا یختار فی الناس غیرهم | اذا ما ذکرتهم ذاکر قلبی المضنی
سلام علی الاحباب فی کل ساعة | وان ابعدوا عنا وان منعوا منا
نیز این مرثیه را در همان باب گفته است | ابعد اخی یلذ الغمض عینی
فکیف ینام مقروح الجفون | سابکی ما حییت علی شقیقی
اعز علی من عینی الیمین | فلو انی لحقت به قتیلا
لهان علی اذ غیر المهین | وکنت الی السلو اری طریقا
واعلق منه بالحبل المتین | وانا معشر من مات منا
فلیس یموت موت المستکین | وانی ان یقال مضی ضرار

وكم في الحرب يقصم للغيون … وقالوا اكربكاؤك قلت مهلا
اما ابكي وقد قطعوا وتيني

فرزوه بنت عملوق که از نساء با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس باضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق صخر شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ايا ولدي قد زاد قلبي تلهبا … وقد احرقت مني الخدود المدامع
وقد اضرمت نار المصيبة شعلة … وقد حميت منا الحشا والاضالع
واسأل عنك الركب كي يخبروني … بحالك كيما استكن المدامع
فلم يك فيهم مخبر عنك صادقا … ولا منهم من قال انك راجع
فيا ولدي مذ غبت كدرت عيشتي … فقلبي مصدوع وطرفي دامع
وفكري مقسوم وعقلي موله … ودمعي مسفوح وداري بلاقع
فان تك حيا اصمت لله حجة … وان تكن الاخرى فما العبد صانع

وعفیره بنت غفار و سلمه بنت فراح لیثی بنت سوار و سلیمی بنت النعمان و ام ابان و هند بنت عمرو و زینب الانصاریه از نساء صاحب شان و شجاعت بوده در وقعه های پر شوکت داد دین رشادت نموده و باستصواب شمشیر در میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلیمی بنت سعد که زاهده عابده بود و دختر یزید و پدرش یکی از عشره مبشره بود چون اشعار خوله و فرزوه شنید بعبارات بلیغه آنها را تحسین کرد و تسلی داد دارمیه الحجونیه صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی کنانه که مسکن داشت با چهره سیاه و چون در کوهی که حجون که بدر آنجا واقع است منزل داشت او را حجونیه میگفتند معاویه در ایام حج از دارمیه جویا شده گفتند هنوز زنده است او را احضار کرد و با او گفت ما جاء بک یا ابنة حام یعنی بچه جهت آمدی و درین سوال کنایه بسیاه چهرگی دارمیه بود و مشارالیها در جواب گفت گویا مقصود تو از این سوال عیب جوئی و سطایبه باشد اگر من زنی از بنی کنانه هستم و نسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بچه جهت علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن با او محبت میورزی و با من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤاخذه نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه

گفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با تو دشمنم
بجهت اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشتی و با شخصی در آن
باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم
صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستدار فقرا و مساکین بود و صاحبان
دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونها ریختی و پیرو هوای نفس خود گردیدی و بعدل
و انصاف حکم ننمودی بلکه بظلم و اعتساف متمسک شدی معاویه گفت خصومت تو با من
برای اینست که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای تو فربه است دارمیه گفت درین اوصاف
هند مادر تو ضرب المثل شده است نه من معاویه گفت نیست و باکی نیست مقصود من فهم عیب تو
نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد طفل تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد
کودکی را که شیر میدهد بسیر میکند و اگر رانها بزرگ و فربه باشد جائی را که می‌نشیند پر مینماید و مکانی
او را خواهد بود معاویه باین کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
باو گفت آیا تو علی را دیده دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
گفت والله علی را دیدم که اینمایات و سلطنت که ترا مفتون نموده ابدا او را بخود راغب نساخته
بود و این جاه و جلال که ترا مشغول و زبون وارد مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت
آیا گفتار علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات آنحضرت شفای قلوب بود و صیقل اذهان
و چنانکه روغن زیتون بالخاصیه زنگ را زایل میکند کلام امیرالمؤمنین علی ع هم زنگ بی بصیرتی
را از دلها میزدود معاویه برطبق معنی این شعر

شهدت الحسن صفاتها ضراتها
والفضل ما شهدت به الأعداء

گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت
مرتضی ع و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت
دارم ولی خیال نکن ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته
باشی انرا برمیاورم دارمیه گفت یکصد نفر شتر ماده میخواهم که پشم آنها مایل بقرمزی باشد و شتربانان
آنها هم با شتران باشند معاویه گفت آنچه خواستی بتو دهم نزد تو مثل علی خواهم شد دارمیه گفت
سبحان الله مگر تو از علی پست تر بودی معاویه برخود خواند

اذا لم اعد بالحلم منی علیکم

فمن ذا الذی بعدی یؤمّل للحلم	خذیها هنیئاً واذکری فعل ماجد
جزاك علی حرب العداوة بالسلم	

بعد از آن بدارمیه گفت قسم بخدا اگر علی زنده و بجای من بود یک شتر هم بتو نمیداد و دارمیه گفت والله علی از مال مسلمین یک شتر هم بکسی نمیداد و اعتبار این خبر آنست که در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه آمده و شرح احوال و ترجمه مفصله این مصنف در کتاب انوار الانجاد ملتقطات الانوار از تصانیف علامة الوقت و حافظ العصر غیاث الحق والملة والدین مروج آثار ائمة المصطفین میر حامد حسین مد الله ظلاله والدنی الدارین ماله رجوع نماید دلاشوب صاحبه سلطان مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلائل سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دویم محرم سال هزار و نود و نه هجری تخت سلطنت عثمانی جلوس کرده تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده‌اند

یوم ثانی محرم انجلاء صبح دهٔ	یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دوازده روز کم سلطنت کرد و چون درگذشت پنجاه و یکسال از عمر او گذشته بود و خبر گویند زنی متخلص باین تخلص بوده و شعر مسطور در ذیل از او نسبت میدهند

هر کرا رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد	اگر عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

دعد زوجه نمر بن تولب العکلی و نمر شاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و جوانمردان عرب است و این شعر از اوست

اهیم بدعد ما حییت وان امت	أوکل بدعد من یهیم بها بعدی

و از این شعر در حیات جمیل و نمر دعد معلوم میشود و پوشیده نباشد که دعد و هند نام زنان عرب است و بنیه تعلم حبس آمده است نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف بودن آن تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده دفاق کنیزکی مغنیه و صاحب جمال بوده در ادبیات مهارتی داشته ابتدا با یحیی بن ربیع بخواب شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمده و احمد را باضافت اسم مشار الیها ابن دفاق گفته‌اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت و بذله گوئی او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار دفاق نمود و چند شوهر بدفعات اختیار کرد و همه بزودی درگذشتند و دفاق بشامت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند

قلت لما رأیت دار دفاق　　حسنها قد اضر بالعشاق
حذروا الترابج الشقی دفاقا　　لا یکونن نجمه فی محاق
الله عن بعضها فان دفاقا　　شؤم حرها قد سار فی الآفاق
لم تضاجع بعلا فهب سلیما　　بل جریحا وجرحه غیر راقی

آخر الامر دفاق در سلک ملازمان حمدونه دختر هیرون الرشید منسلک گردید و حکایات و فواحش غریب از ایشان معروفست چون از دایرهٔ ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوییم در مسخرگی و شوخی دفاق بی بدل بوده است دفره از ثقات تابعیات طبقهٔ اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده و ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب ستة میباشد یک حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مشار الیها از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره ادراک زمان حضرت رسول ص را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دفره بقاف نوشته است دلشاد خاتون دختر تمرتاش ابن امیر چوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین سلمان ساوجی بوده چنانکه قصیده در جلوس او نظم نموده که ماده تاریخ آن چهار بیت مسطور در ذیلست

مبشران سعادت بر این بلند رواق　　همی کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب　　باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس　　پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین به استحقاق　　فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را با برادر خود اشرف بن تمرتاش مفتون دیده و لهذا او را مسموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون بود و او غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

طبع موزونی داشته‌اند و مطلع از افکار اوست	اشکی که سر ز گوشهٔ چشمم برون کند
بر روی من نشیند و دعوی خون کند	حل شد از عشق همه مشکل که مراد دل بود
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود	دلشاد شاعره بوده است که از بلغا

شمرده شده است و بعضی گفته‌اند یکی از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه مسماة

باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر از او بنظر رسیده	طاعات منکران محبت قبول نیست
صد بار اگر به چشمهٔ زمزم وضو کنند	دنانیر جاریهٔ مغنیه بوده است که یحیی بن

خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحت منظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم یدی طولی داشته و فن موسیقی را از بذل که در حرف باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده و ابوالفرج در اغانی می‌نویسد اسحق موصلی گفته است پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی خواستم در نغمهٔ ایرادی بر دنانیر وارد آورم او را اگر بخواندن آن نغمه وادار نمودم و بدقت استماع کردم عیبی در آن نیافتم که اظهار نمایم موجب سکوت ارباب فن هرون الرشید میلی مفرط بساز و آواز دنانیر داشته و هر وقت بخانهٔ یحیی برمکی میرفته او را احضار و بخواندن و نواختن امر میکرده و انعامی وافر باو میداده و عقیل آزاد کردهٔ صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر

آشفته و مفتون ساخته و در باب وعده و مطال او گفته	یادنانیر قد تنکر عقلی شغفی شافعی الیک و الا
وتحیرت بین وعد و مطل فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی	ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر

حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته و دنانیر با او بود چون صفای گلها و نزهت آن گلستان را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد   الورد احسن منظرا   فتمتعوا باللحظ منه
و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دیگر توام سازد گفت   فاذا انقضت ایامه   ورد الخدود ینوب عنه
انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شده که همه اسباب تعجب و شگفت است مخصوصا داستان وفای او نسبت بیحیی غریب و در مواضع عدیده نگاشته شده است   دنانیر جاریهٔ ابن کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از صلحای

شعرا میباشد واو جاریهٔ شاعره ومغنیه داشته مسماة بدنانیر که ارباب فضل وادب مخصوصا
رفته با مشار الیها مفاوضه ومشاعره مینموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد
گوید روزی بخانهٔ ابن کناسه رفتم وی غایب بود با جاریهٔ او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای
صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسین تورا محزون ومغموم می بینم گفتم برادری داشتم از قریش
درگذشت اینک از فوت او بازمیگردم دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت را برخواند

بکیت علی اخ لک من قریش ... فابکانا بکاؤک یا علی
فمات وما خبرناه ولکن ... طهارة صحبه الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از ذکاوت وکیاست وفهم وفراست
دنانیر را بتو معلوم کنم آنگاه بمشار الیها نوشت انک امة ضعیفة لکعاء فاذا جائک کتابی
هذا فعجلی بجوابی والسلم دنانیر در جواب نوشت ساءنی تهجینک ایای عند ابی الحسین وان
من اعیا العی الجواب عما لا جواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم اغانی
نگاشته شده واو را مهارت در ادب وخصال حمیده ستوده اند وبر فوت او ابن کناسه این دو بیت را گفت

الحمد لله لاشریک له ... یا لیت ما کان منک لم یکن
ان لم یکن القول قل فیک فما ... افحمنی غیر شدة الحزن

وپوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد وعارف معروف میباشد وابراهیم
خال ابن کناسه بوده وابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه ها دارد دنیا ابن خلکان گوید دنیا
جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیک الجن گویند مشار الیها پسری از دیک
الجن بهم رسانید وآن پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیهٔ پسر خود انشا کرد بیت

بابی بنیتک بالعراء المقفر ... وسترت وجهک بالتراب الاعفر
بابی بذلتک بعد صون للبلی ... ورجعت عنک صبرت ام لم اصبر
لو کنت اقدر ان اری اثر البلی ... لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر

دیک الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سرو کاری دارد هر دو را بکشت وبعد پشیمان شد
وبرای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در اغانی گوید دختری که بدست دیک الجن

مقتول شد سماة بود و اشعار النصرانیه بود مشار الیها و با سلیمان و تزویج نمود. دنیا
جاریهٔ ابو نجیمه بصری از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشار الیها فاطمه بنت عمرو
بن حفص هزار مرد عشق بهم رسانیده چون فاطمه انجبا قتبیه بن سلیمان شوهرش بشجاعت و ثبات
معروف بود هر وقت ابو نجیمه میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمه بنظم آورد از ذکر اسم او
احتراز کرده بنام جاریهٔ خود دنیا انشاد مینمود

ومحبتی اشد من کل حب / مالقلبی ارق من کل قلب
اشتهی قربها و تکره قربی / ولدینا علی جنونی بدینا
والبلایا تکون من کل ضرب / زلت بی بایته من هواها

دولت بانو بیگم دختر محمد عظیم شاه
ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده علاوه بر حسن و جمال فضل و فضیلت
بکمال داشته و ازانجمله اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است. دهناء
زوجهٔ عجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد و مسحل از اولاد ... بن سعد ... است دهنا طبع
موزون داشته اما عجاج را چندان میل و مهری باو نبوده دهنا بر این رنجیده پیش والی مملکت یمامه
که عجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت برده و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهرم از من
دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم عجاج بجواب این اشعار گفت دهنا بنظم خود رسید
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند آخر الامر
والی یکسال بعجاج مهلت داد که در ظرف این مدت زوجه خود را خوشنود سازد عجاج ابیات ذیل گفت

اظننت الدهنا وظن مسحل / ان الامیر بالقضاء یعجل
عن کسلاتی والحصان یکسل / عن السفاد وهو طرف هیکل

دهنا چون شنید و بیت شنید بطور انشاد کرد

وخشیة الشرطی والمشیر / والله لولا خشیة الامیر
کجولان صعبة عسیر / لجلت عن شیخ بنی النقیر

دهنا پرداخت در الحال مشار الیها این دو بیت را گفت / عجاج که این شعر استماع نمود با استمالت او آواز

الیک والتقبیل بعد الشم / تالله لا تخدعنی بالضم
الا بهزهاز یسلی همتی

حرف الذال

ذات الاذنين لقب عايشه دختر طلحه بوده گويند اين لقب را خود او حضرت سكينه بنت الحسين ع بعايشه داده ولى بنظر بحكم ولا تنابزوا بالالقاب اينحرف بنظر مستبعد ميايد و ذات الاذنين يعنى صاحب دو گوش و اين كنايه از بزرگى دو گوش است و دو زن كه در تحت مزاوجت يكمرد باشند هر يك ضره آن ديگر ميباشند

ذات الخال از جوارى هرون الرشيد و مغنيه ايست مشهوره كه در حسن و جمال بكمال بوده و ابيات مسطوره ذيل را هرون الرشيد در وصف شاراليها و دو جاريه ديگر سروده

ملك الثلاث الآنسات عنانى	وحللن من قلبى بكل مكان
مالى تطاوعنى البرية كلها	واطيعهن وهن فى عصيان
ما ذاك الا ان سلطان الهوى	وبه غلبن اعز من سلطانى

بتقييد و بعضى اين ابيات را از احنف شاعر است و او از قول هرون بنظم اورده است و در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالا خالى بسيار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاريه ديگر كه در ابيات فوق بآنها اشاره شده يكى سحر نام داشته و يكى ضيا هرون در دو بيت مسطوره تصريح باسم اين سه كنيزك نموده

هن سحر وضياء وخنث	ان سحرا وضياء وخنث
ثلثى قلبى وتربا الثلث	اخذت سحر ولا ذنب لها

و ذات الخال اسم موضعى است در عربستان و عمرو بن معديكرب كه ميگويد وهم قتلوا بذات الخال قيسا اشاره بآنجا است **ذات الخمار** لقب هنيده بنت صعصعه است و او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنى معجر و ذات الخمار بمعنى صاحب معجر است و وجه اينكه شاراليها باين لقب ملقب شده اين است كه روزى هنيده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسيدند گفت بر خود باليدم كه چهار نفر مرد مثل شما با من محرم است و ميتوانم نزد آنها معجر از سر دور كنم و اين خيال بصورت وقوع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجيه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر ميباشد اگر در ميان زنان عرب يكى باشد كه بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل اين اشخاص بى معجر ظاهر شود من باو پنجاه نفر شتر مى بخشم از آنروز هنيده را ذات الخمار

گفته محمد امین المحبی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع مزبور روایت میکند میگوید نظایر این داستان که غریب
از آن نیز شنیده حال فاطمه بنت عبدالملک زوجه عمر بن عبدالعزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همه
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و معجر میتوانست ظاهر شود اما آن محارم پدرش عبدالملک
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هایش ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویة بن یزید و جد مادرش معاویة بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبدالعزیز بوده اند لاکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را درک نکرده است نادر فاطمه‌ها که دختر یزید بن
معاویه بوده است **ذات النطاقین** اسماء دختر ابی بکر است که ترجمهٔ حالش در حرف
الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ص اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفرهٔ آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود
و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة
فرمودند ای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان عز اسمه در بهشت دو نطاق بتو عنایت
خواهد فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بروزن کتاب نوعی از جامه است
که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر لیاقت و کفایت دختران او بودند خلافت
باشکال بعمر میرسید و همه کس میداند که وقعهٔ جمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز پسر خود عبدالله بن
زبیر را در وقتی که در کعبهٔ معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردید چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات
تحریض نمود **ذلفاء** از جواری مشهورهٔ عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف

مهارتی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده در حق او گفته اند	وانما الذلفاء یاقوتة
قد اخرجت من کیس دهقان	ذلفاء در مدینهٔ منوره متولد شده و مردم آنشهر

کلیهٔ مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاری که در حق او بنظم آورده اند و در اغانی مسطور است
ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوص بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از بحتری العبادی دانسته

انّما الذلفاء همّی	فلیدعنی من یلوم	احسن الناس جمیعا
حین تمشی وتقوم	حبّ الذلفاء عندی	منطق منها رخیم
اصل الحبّ لترضی	وهی للحبل صروم	حبّها فی القلب داء

ستکن لا یریم   در مستطرف مسطور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان عبد الملک
اموی ذلفاء را بوجهی که تقریباً معادل نسبت و تخمین از تومان حالیه باشد از صاحب اول او
خرید بعد ها که خلافت بسلیمان بن عبد الملک رسید ذلفاء نیز در تحت ملکیت او در آمد اما محبتی
کامل بمالک اولی خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات آن اسباب تسلی او نشد
و عشق خود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده انکار
گفت عباد الله من لی بدواء مالا یشتکی وعلاج مالا یسمّی طال الحجاب وابطاء
الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنّفس والهه والفؤاد مختلس والنّوم
محتبس رحمة الله علی قوم عاشوا جلداً وماتوا کمداً ولو کان الی الصبر حیلة او الی ترک
الغرام سبیل لکان امراً جمیلاً گویند شبی سنان نام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را
برای دوستان خود می خواند بیت

من اخر اللیل لما تانبه السحر	محجوبة سمعت صوتی فارقها
او جهها عنده ابهی ام القمر	فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها
قد معها الطرق الصوت منحدر	لم یحجب الصوت احراس ولا غلق
تکاد من لینها فی المشی تنفطر	لو مکنت لمشت نحوی علی قدم

ذلفاء صدای سنان را شنیده برای
استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مسطور را بشنید و مناسب حال
خود دید و بیاد خواجه قدیم و صاحب نخستین که گفتیم مالک روح و تن او هر دو بود منقلب شد
بنای گریستن و زاری را گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را
پرسید ذلفاء این دو شعر را بسبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال وانمود که این آشفتگی
و اشک ریزی از در غیرت است که چرا صاحب این آواز به تشبیب من دهان باز کرده

الا رب صوت رائع من مشوه	قبیح المحیا واضع الاب والجد
یروعک منه صوته ولعله	الی امة یعزی معاً والی عبد

صاحب تزیین الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب اغانی نسبت بعنوان نام
جاریهٔ عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در اغانی در ترجمهٔ حال حمیله مغنیه

بمناسبتی منوسیا. بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شده
بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از آن وقت لفظ ثلاثه را مشئوم دانسته
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان نمی آورد و هم او در زن مینا گفته
ذلفاء جاریهٔ ابن طرخان از مشهورات جواری شعراء عصر عباسیان میباشد و ابو
نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده گفته

عجبًا من حماقة الذلفاء

تتشهی فیاشل الخلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر
خرزهٔ سطبر خلفا را آرزو مینماید در شان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهة جامع
سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
نیز که از ثقلاء آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد آنخانه گردید ابن طرخان از بابت تقبیل
و کاهلی مروان حرمتی در حق او بظهور نرسانید و ابو نواس را بالای دست مروان نشانید
و این معنی بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمل
مکروهات و ناملایمات بر ایشان رسم تازه نیست

در طریق عشق اول منزل است

بذل مال و جاه ترک نام و ننگ

و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفاء
در حق خود استنباط نماید و ملاحظه این بیت را خواند

ماذا لقیت من الهوی ولقینا

غیضتن من عبراتهن وقلن لی

ذلفاء از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده
ازینجا لا ابتی انشاد نمود که مشعر بود بر عدم الفت و خلاف میل وی و موهم آنکه تو را شایستگی
صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت خواهد بود لا غیر و تو از سرودن
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای بر انگیختی و آن بیت این است

قد هجت بالبیت الذی انشدتنی

حبا بقلبی للامام دفینا

ابو نواس از مکالمه که در ضمن اشعار بدین اشعار شد بلند پروازی ذلفا را التقاط کرد و دانست
که او منکر وی نیز هست و آرزوی فی الفا اشتهرا کرده گفته

عجبا من حماقة الذلفاء

تتشهی فیاشل الخلفاء

و از مفاوضات مشار الیها با شعرای آن عصر
حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آن این است که ابن ظافر در کتاب

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از ملازمان کربابن خلفای بنی عباس بود بمنزل ذلفاء ورود نمود و شعر ذیل را برا و انشاد نموده پرسید که آیا طبع مناسب این مضمون میدانی

اهدی له احبابه اترجة	فبکی واشفق من عیافة زاجر

ذلفاء بدیهه بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند گفت

خاف التلون فی الوداد لأنها	لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف ازین بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت آفرینها کرد و از روی درخواست که این یک بیت را با دو اکذار کند و نزد احدی اظهار ننماید که از افکار ابکار اوست ذلفاء ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از ان ابن احنف این دو بیت را با هم انشاد میکرد

حرف الراء رابعه مشار الیها غیر از رابعه عدویه و شامیه و جیلانیه است که بعد ذکر میشود ابن حجر در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از و نموده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالسی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین بن الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از وی حبیب زوجها نسب الدین ملتون بوده است بطور استطرا و اظهار میدارد که دو شعر ذیل اکثر رابعه عدویه و قائلند

تعصی الاله وانت تزعم حبه	هذا لعمرك فی الصنیع بدیع
لو کان حبك صادقاً لأطعته	ان المحب لمن یحب مطیع

و علی القاری در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود وراق نوشته شده

رامه بنت الحسین النجاریه است که شاعره بصریه و از شعرای حماسه میباشد و این دو بیت ازوست

یالیت شعری ولیت اصبحت غصصا	هل اهبطن قرینة لیست بها دور
لقد تبدلت من نجد و ساکنه	اوضا بها الدیك بزقو والسنانیر

کلمه عند همین حالت را دارد یعنی لیست در شعر رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت متنبی فاعل که که لفظا آنها اراده شده نه معنی ربا العقیلیه شاعره بوده است بصریه نیز از شعرای حماسه و این ابیات از اوست

فما وجد مغلول بتیماء موثق	بساقیه من ضرب القیود کبول

قلیل الموالی مسلّم بجریرة	لہ بعد نومات العیون عویل
یقول لہ البوّاب انت معذّب	غداة غدٍ او مسلّم فقتیل
باکثر منّی لوعة یوم بان لی	فراق حبیب ما الیہ سبیل
عشیّة امشی القصد ثمّ یردّنی	عن القصد روعات الہوی فامیل

وبعضی این اشعار را بصاحبة الہلالیہ نسبت داده اند رابعة العدویہ ام الخیر رابعہ دختر اسمعیل العدویہ از نساء مشہوره مائہ اول ہجری واز اہالی بصره بوده است در شناخت وایقان وحقایق وعرفان وکشف وشہود مشار الیہا مقامی بلند داشتہ امام ابو القاسم القشیری در رسالہ خویش میگوید رابعہ بارہا در مناجات خود میگفت الہی دلی کہ ترا دوست دارد آیا او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او ہاتفی ندا درداد وگفت ظن بد ببر کہ پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصہ اینزن در صفای ضمیر وکمالات نفسانی براکثر رجال التفوق داشت از آنرو او را تاج الرجال میگفتند وبدرجہ در زہد وقدس وتقوی شہرت یافت کہ ضرب المثل گردید وہر زنی راکہ میخواہند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعۂ زمان خود میباشد از مشاہیر عصر رابعہ یکی حسن بصری بود وبعد از آنکہ شوہر رابعہ درگذشت حسن طالب شد کہ او را بزنی بگیرد رابعہ بعضی مسائل در حقایق ومعارف ازو پرسید وبعد از اختبار از قبول مطلب حسن امتناع نمود واین ابیات بنظم آورد

وحبیبی دائما فی حضرتی	راحتی یا اخوتی فی خلوتی
وہواه فی البرایا محنتی	لم اجد لی عن ہواه عوضا
فہو محرابی الیہ قبلتی	حیثما کنت اشاہد حسنہ
واعنائی فی الوری واشقوتی	ان امت وجدا وماتم رضا
جد بوصل منک تشفی مہجتی	یا طبیب القلب یا کل المنی
نشأتی منک وایضا نشوتی	یا سروری وحیاتی دائما
منک وصلا فہو اقصی منیتی	قد ہجرت الخلق جمعا ارتجی

سفیان ثوری نیز با رابعہ معاصر وجلالت قدر او را معترف بوده وبزیارت مشار الیہا میرفتہ ومشکلاتی کہ در حقایق داشت ازو

میپرسید و وی حمل مینمود روزی سفیان برابعه گفت درجه ایمان و اعتقاد خود را بحضرت حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق بآنحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت مینمایم بعد از ان این بینا جات را انشا نمود

احبك حبين حب الهوی	وحبا لانك اهل لذاك
فاما الذی هو حب الهوی	فشغلی بذكرك عمن سواك
واما الذی انت اهل له	فكشفك لی الحجب حتی اراك
فلا الحمد فی ذا ولا ذاك لی	ولكن لك الحمد فی ذا وذاك

مختصر ارباب سلوک رابعه را ارباب کرامات میدانند و حکایات از و مینمایند وفات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعة الشامیه بنابر مسطورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی این دو بیت را قرائت مینمود

حبیب لیس یعدله حبیب	وما لسواه فی قلبی نصیب
حبیب غاب عن بصری وشخصی	ولكن عن فؤادی ما یغیب
وبعضی اوقات بیتین ذیل را میخواند	انی جعلتك فی الفؤاد محدثی
وابحت جسمی من اراد جلوسی	فالجسم منی للجلیس مؤانس
وحبیب قلبی فی الفؤاد انیسی	ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب

عوارف المعارف دو بیت آخری را برابعهٔ عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بمزاوجت احمد بن ابی الحواری که از اکابر العصر میباشد نایل گردد و او را از تمیل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال خود مانع از خیال از اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که و الله من نیز از تو بخود مشغولم و مقصودم از انیز اوجت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیادی بمن رسیده میخواهم تو از الصلحاء فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ تو اولیا و دوستان خدا را

آشنا شوم چون ابن ابی الحواری این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج
نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات مطیب میساخت و میگفت که در نهایت
خود برو از مسطورات روضهٔ یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر مسماة باین اسم
بوده که از عابدات نساء بشمار میآید و او را رابعه قبتیه میگفته اند رابعهٔ جیلانیه از عارفات
معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و وزراء گیلان زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر
اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودر اهنگی بگیلان رفته
مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیهٔ وی ذوقی در خاطر
مستعد آن صالحه بهم رسید که سلس وقت شریف و عمر عزیز را بهمی بتصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق
گذرانده و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله
مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبهٔ ذکر دوام نایل شده و ریاضات مشروع و اربعینات
صحیح بسر برد و چون آن مقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد مشار الیها
ملقب رابعهٔ ثانیه خوانده و برفتن دار الامان کرمان مامور فرمود و الحال جمال معرفت را از خط
نیز ربطی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد
و صحن و حجرات که بر سر مقبرهٔ جمعی از مشایخ فخام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و الحکیم
العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه و الدر النظیم ساخته و افزون از ده هزار
تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انخراج را شاه مرحوم طاب ثراه
داده اند و اینزمان آنمکان بمزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقات و صدقات
جاریاتش املاکی است در گیلان از قرار تفصیل مشروحه آنکه قریهٔ خواجان من حوک سوقه از اعمال
رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکباب تیمچهٔ مشهوره باسم شوهرش
حاج میر اسمعیل واقعه در رسته بازار شهر رشت محاذی قیساریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین و الحجرات
و غیرها و ششدانگ قریه صیقلان و ششدانگ قریه نارنج کل که هر دو از قرای بلوک در رشت

مع متعلقاتها من الاراضی الرطبة والیابسة والقنوات والکروم والاشجار وغیر ذلک وقفیت و
موقعه تولیت این صدقات را بامرحوم حاجی علی رضای همدانی مذکور واگذاشته و بعد
با اعلم و افضل و اعرف اولاد ذکورش و مع الانقراض با اناث نسل ذکورش و مع الانقراض
ذکورا و اناثا با اعلم و اعرف و اتقی بلده رشت با جمله مشار الیها بعد از انجام هزار مزبور از
کرمان بقم آمده بیست سال مجاور بوده در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و هم آنجا درگذشت
و مدفون گشت رحمة الله علیها و قبالجات و قاف مزبوره بتفاصیلها موشحه بخطوط و خواتم جمعی از
علما و مجتهدین دار المرز بنظر رسیده است **رابعه اصفهانی** از زنان زمان
سامانی بوده و طبعی موزون داشته این دو بیت از اوست

هر بیت سنگین دل ناصبر بان خویشتن	دعوتم اینست بر تو کایزدت عاشق کند
چون بهجر اندر به پیچی پس بدانی قدر من	تا بدانی درد عشق و داغ هجر و غم خوری

رباب دختر امرء القیس بن عدی
الکلبی از زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثناء و دارای فضل و جمال
میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال
محبت با رباب داشته و احترام زیاد با او می نموده چنانکه فرموده اند

لعمرک اننی لاحب دارا	تکون بها سکینة والرباب
احبهما وابذل جل مالی	ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیعا	حیاتی او یغیبنی التراب

از حضرت سکینه مرویست که
حضرت امام حسن ع اعتراضی به برادر بزرگوار خود امام حسین ع در باب افراط محبت رباب فرمودند
حضرت امام حسین ع دو شعر مسطور را در آن موقع بنظم آورد و ابو الفرج اصفهانی در کتاب
اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر بکوفه
نزد خلیفه آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مایل بوصلت
با او گردیده او نیز باین معنی راغب شده سه دختر داشت مسماة به محیات و سلمی و رباب محیات را
بجهت حضرت امیر المؤمنین ع و سلمی را بحضرت امام حسن ع و رباب را بحضرت امام حسین ع تزویج نمود
از این سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بوده بنا بر دیانت و درایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار آنحضرت را از خود راضی و خورسند

میساخت پس از انکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شد بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از انکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدم دیگر سر پیوند کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که منتهی از مطلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

انشاء کرد

ان الذی کانوا نورا یستضاء به — بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاك الله صالحا — عنا وجنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به — وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن — یغنی ویأوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغی صهرا بصهرکم — حتی اغیب بین الرمل والطین

رباب زوجهٔ اقیشر اقیشر شاعر مشهور اسدی در رباب عم زاده او بود و اقیشر او را جهت رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متوسل شد و هیچیک از آنها گرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن رأس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را اظهار کرد مشار الیه تمام چهار هزار درهم را باو مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را انشاء نظم اورد

کفانی المجوسی مهر الرباب — فدی للمجوسی خال وعم
شهدت بانك طیب المشاش — وان اباك الجواد الخضم
وانك سید اهل الجحیم — اذا ما تردیت فیمن ظلم
تجاور قارون فی قعرها — وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن رأس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و هیچکس بتو اعانت نمود من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه نسبتها دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست ابو جهل بنشانم و اقیشر از المکتنی بالحکم ابو جهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم بوده است و کنیه ابو جهل برو اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی ذهل که خداش بن حابس التمیمی باو مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمد چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او برغبت و عشق

وہوا خداش را نگذاشت کہ بترک این تمنا کوید و را کوی دیگر پوید لہذا بسر منزل رباب معاودت کردہ ہنگامیکہ بمحمل نزدیک شد این ابیات سرود

لنا منك نجحا او شفاءً فاشتفي
وانت صفيتي دون ما كنت اصطفي
اذا كان ذا فضل به ليس يكتفي
ويرك حرّا مثله ليس يصطفي

الا ليت شعري يا رباب متى ارى
فقد طال ما عنّيتني و وددتني
لحا الله ما تسمو الى المال نفسه
فينكح ذا مال دميمًا ملوّما

رباب در خیمہ این ابیات را استماع کردہ بخداش پیغام داد کہ مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح نزد پدرم بیا و مراد و بارہ خواستکاری کن بعد ازان بمادر خود کفت هل انكح الّا من اهوى والتحف الّا من ارضى یعنی آیا مرا بغیر آنکسی کہ دوست داشتہ و باو راضی ہستم تزویج خواہید نمود مادرش کفت نہ دختر کفت اگر چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش کفت خداش قليل المال است ترا چکونہ باو دہیم رباب کفت اذا جمع المال سيئ الفعال فقبحا للمال ازینطرف رباب والدین خود را الزام و ازآنطرف خداش بامداد کفتہ رباب بخواستکاری آمد و مقصود را حاصل کردید لہذا خداش ازین معاودت خود خورسند شدہ کفت العَودُ احمد والمراة ترشد والوِرد یحمد و ازآنروز العود احمد ضرب المثل و مشہور شد در مجمع الامثال مشہور است کہ این زن بعد از مزاوجت با خداش با یکنفر از اہل قبیلۂ خود کہ سلم نام داشت راہی بہم رسانید و شوہر او آکاہ شدہ او را بکشت و چہار نفر از صحابیات مسمّاۃ برباب بودہ و آن چہار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارثہ و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند ربیحہ دو مغنیۂ مشہورہ مسمّاۃ باین اسم بودہ اند یکی جاریۂ ابن رامین و دیکری جاریۂ ابن شمّاس و ہر دو طبعی موزون داشتہ اند ربیحہ جاریہ ابن شمّاس و دو جاریہ دیکر این شخص را کہ خلیدۃ المکیہ و عقیلہ نام داشتہ شمّاسیات کویند و ہریک را در کفتہ منسوب بابن شمّاس مینامیند و ربیحہ جاریۂ ابن رامین نیز با سعدہ و سلامۃ الزرقاء از یک مالک بودہ اند و در حق این ربیحہ سرودہ اند

صبا وصبّ الى ريم ابن رامين

هل من شفاء لقلب لجّ محزون
الى ربيحة انّ الله فضّلها

بحسنها و سماع ذی اقانین

وا بند و بیت از قصیدهٔ طولیه میاشد و حرم

حال مغنیات مزبوره همه در کتاب آغانی مسطور است **ربیحه** بنت محمد بن علی بن عبید الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود هشام بن عبد الملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبد الله را هم بهمین مبلغ مهر زنی گرفته بود و ذکری ازین ربیحه در حرف حاء در ترجمهٔ حال حبابه نموده ام **ربیعهٔ بنت النضر** دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر میباشد مشار الیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول صلعم عرض کرد یا نبی الله پسرم اگر در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد چکنم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد **رجب بنت القلیجی** دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار میآید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی اخذ حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است **رزینه** جاریه ایست که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول صلعم او را آزاد کرد و از صحابیات شمرده میشود و خدمت حضرت رسول صلعم نموده و دختر او امة الله از او روایت حدیث نموده و مخصوص صاحب سنت بودن ـ وزن عاشورا او از مادر خود روایت کرده است و مذهب جعفری نزد روایت مشار الیها الصحیح نمیباید **رشحهٔ** کاشانی اسمش بیگم دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری ازو بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته این زن سیده و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه را مدح نموده دیوانی دارد که تقریباً محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر اوست

ای بت گلچهره یا رب بسته از سنبل نقاب	یا با فسون کرده پنهان در دل شب آفتاب
دل رفت و زخون دیده ما را	پیداست بُرُخ از آن علامت
میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز	تیر دلداری بدل تا بر و کمانی میرسد
بقصد صید تو چون رشحه دید نشد عنقا	کسی ندیده شکار مگس کند شهباز

اشکم ز هجر تو هر روز تا سمک	آهم ز دست خوی تو هر شام تا سماک

رضیه دختر شمس الدین التمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان
سلطنت داشته سلسلهٔ شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را
نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود التمش در امور سلطنت دخالت
مینمود و التمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر
در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت التمش حکمرانی بپسرش
رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون سخیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود و بعد از هفت
ماه امرا و اعیان که اینوضع را درست نمی پسندیدند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و
ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیمابین مشار الیها و یاغیان جنگ در گرفت
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفته و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت
دهلی نشاندند و این در روز شنبه بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه
در سال ششصد و سی و هفت یا سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد و بطرف دهلی آمد
و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کردهٔ عبد الرحمن ثالث از
ملوک اندلس است مشار الیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن
ممالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است
رضیه خاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجهٔ محیی الدین قاضی
عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون
او را عنامنه رضیه داماد می گویند رقیقه بنت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن
هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند بعضی مشار الیها را از صحابیات دانسته
اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبد المطلب همسن بوده و هر دو در زمان جاهلیت

حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و حصر نبوت را ادراک نکرده و ما ذکر رقیه را مناسبت صاحبت الرؤیه بودن او مینمائیم امّا وجه ملقب شدن او باین لقب انکه وقتی در مکه معظمه قحط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در انوقت شش یا هفت ساله بود رقیه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان پیغمبر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده و اوان ظهور او نزدیک گردیده مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و می باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهرهٔ طولانی اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر بطنی یکنفر او را متابعت کند و همگی ابدان خود را با آب شسته تطهیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن بر کوه ابوقبیس صعود کرده آنشخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائله قحطی برفع و زایل گردد رقیه خواب خود را بقریش اظهار کرده همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است پس بنابراین متابعت او نمودند و او نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابوقبیس رفتند و عبد المطلب ببرکت وجود خیر البرایا استسقا نموده اینه عبارت او است

اللهم سادّ الخلة و کاشف الکربة انت معلم غیر معلّم و مسئول غیر منخل و هذه عبادك و امائك بعاذات حرمك یشکون الیك سنیهم التی اذهبت الخفّ و الظلف اللهم فامطر علینا مغدقا مرتعا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیبة الحمد اسقی الله بلدتنا	وقد فقدنا الحیا و اجلوذ المطر
فجاد بالماء جونی له سبل	سحا فعاشت به الانعام و الشجر
منا من الله بالمیمون طائره	و خیر من بشّرت یوما به مضر
مبارك الاسم یستسقی الغمام به	ما فی الأنام له عدل و لا خطر

شیبة الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد رقیه کریمهٔ حضرت نبوی ص یا ربیبه آن بزرگوار است و در کتابخانه نگارنده رساله ایست مخصوص در اینمسئله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهة تزویج ایشان ذو النورین گفتند هنگامی که حضرت رسول ص در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج

منودند وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعدها از آنجا بمدینه منوره آمدند
وفات رقیه در سال دویم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب
ناخوشی رقیه حضرت رسول ص عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوهٔ بدر نهی فرمودند و در حق ایشان
و عثمان گفته اند

اعجب بزوجین یری انسان	رقیة و بعلها عثمان

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بآنها عطا فرمود و او را عبدالله نامیدند
و آن پسر پنج شش سال بماند بعد از آن خروس چشم او را درید صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاوجت ام کلثوم
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمهٔ حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است ابتدا دو
پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سورهٔ تبت نازل شد و ابولهب و زوجه اش
شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند رقیه
دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیدهٔ نساء فاطمه سلام الله علیها
بوجود آمده مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت
بسیده مشار الیها داده اند امینست که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید بطرف آن معظمه آمده
خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیدهٔ رقیه و خواهر او حضرت زینب
کسی مدفون نیست خلاصه مقبرهٔ در مصر باسم ایشان و خواهر علیهما صلواة الله الملک الاکبر
میباشد که زیارتگاه است. رقیه دختر محمد بن علی بن وهب القشیریه از محدثه های مصر است
و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده اینزن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد
الثعلبی و رقیه بنت التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه
هم مسماة باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الاسلمیه و پوشیده
نیست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبیدالله است و عبیدالله از مشاهیر شعرای
بنی امیه بوده و پدر او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدده باین اسم داشته یا آنکه

چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شده و

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید

کانّ اسماء اضحت بعض اسمائی	ادعی باسماء نبزا فی قبائلها

برعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة

والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله بنت زبیر و زبیر از عشرهٔ مبشره میباشد امشار الیها شخصی موسوم بعثمان بن عبد الله بزنی گرفت و از وعبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنابراین رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در حبالهٔ نکاح خالد بن یزید در آمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد :

الیس یزید السیر فی کل لیلة	وفی کل یوم من احبتنا قربا
احنّ الی بنت الزبیر وقد علت	بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها	الینا وان کانت منازلها حربا
وان نزلت ماء وان کان قبلها	ملیحا وجدنا ماءه بارداً عذبا
تجول خلاخیل النساء ولا اری	لرملة خلخالا یجول ولا قلبا
اقلوا علی اللوم فیها فانّنی	تخیرتها منهم زبیریة قلبا
احب بنی العوام طرّا لحبها	ومن حبها احببت اخوالها کلبا

وبعضی بیت مسطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

فان تسلمی نسلم وان تتنصری	تخطّ رجال بین اعینهم صلبا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت حضرت با خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله ومن نحلنیه لعنة الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه آنرا بمن نسبت داده کذا فی الاغانی رمله بنت شیبه دختر شیبة بن ربیعه و عمزادهٔ هند بنت عتبه زوجهٔ ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شده و خود اسلام قبول نمود هند دختر عم او وی را با بیت ذیل هجو کرد

اسلام قبول نمود هند دختر عم او وی را با بیت ذیل هجو کرد	لحیّ الرحمن صابئة بوج

ومکنة او باطراف المجون	تدین لمشر قتلوا اباها
اقتل ابیک جائمک بالیقین	رملیه بنت الحارث صحابیه ایت

انصاریه که دختر حارث نجار و زوجه معاذ بن عفرا بود و در عصر حضرت نبوی صلی اللہ علیه واله وسلم خانه داشته که آنرا مسافرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بدانساحت میآمده و طرف توجه میشدند در انخانه منزل برای آنها معین میکردند رمیکیه جاریه ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکری ازو شد مشار الیها از نساء اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان ذکور و اناث معتمد از بطن او بوجود آمده اند اگرچه مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتمد که از اوایل ملوک الطوایف مسلمین مغاربه محسوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او نهایت محظوظ میگردیده و بنابر محبت والفت معتمد با و احترامی کامل حاصل نموده کو بیاد روزی رمیکیه برخی از زنان بینوا در پیشگاه سرای سلطنت دید پابرهنه در گل ولای راه میروند و شیر میفروشند او نیز هوس کرد که پابرهنه در گل راه رود و بشغل ایشان تشبه نماید در همانحال در ایوان الغمامه گلی ترتیب داد مرکب بالنواع طیبات و بخور و گلاب و مشار الیها با دختران و جواری معتمد مشکها بر دوش افکنده در آن گل راه رفتند و بسان نسوان بادیه تکلف شیر فروشی کردند و این آرزو نایل گردیدند گویند وقتی که معتمد بدست امیر المسلمین دوچار مذلت گشت و با رمیکیه در قلعه اغمات مقید و محبوس گردید با آنهمه بذل و مخارج و نفقات که معتمد نسبت بمشار الیها کرده بود روزی رمیکیه بجهتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت ولا یوم الطین و بدینجواب حال آن روز را بخاطر رمیکیه آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که نسوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتمد بعد از انکه از تخت امارت اشبیلیه ازعاج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود و دختران خود را بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود	فیما مضی کنت بالاعیاد مسرورا
فسائک العید فی اغمات ماسورا	تری بناتک فی الاطمار جائعة

يغزلن للنّاس ما يملكن قطميرا — بوزن نحوك للتّسليم خاشعة

ابصارهن حسيرات مكاسيرا — يطأن في الطّين والأقدام حافية

كانّها لم تطأ مسكا وكافورا — همانا بيت اخير اشاره است بيوم الطين كه اشارت رفت

روپ متی صاحب صحایف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هندوستان واقع شده و او را یاد مینماید میگوید روپ متی مغنیه بود هندیه بجمال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شهرتی عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد همانا مشار الیها با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه در میان بود زهر نوشید و بمرد که بچنگ جلال الدین محمد اکبر نیفتد ریّا دختر غطریف سلمی و معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بوده چون عاشق او عتبه درگذشته بر روی نعش او افتاده و با سوز و گداز مرثیه مشتمل بر ابیات مسطور در ذیل را گفته آخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید

اعلل نفسي انّما بك لاحقة — تصبّرت لا انّي صبرت وانّما

امامك من دون البريّة سابقة — ولو انصفت روحي لكانت الى الرّدى

خليلا ولا نفس لنفس موافقة — فما احد بعدي وبعدك منصف

ريّا خواهر و هم پیشه سلامة القس جاریه مغنیه است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و ابن قیس الرقیات الشاعر ریّا و سلامه را ما یند و بیت ستوده و انّها همین دو شعر را انشاء نموده

لقد فتنت ريّا وسلامة القسّا — فلم تتركا للقسّ عقلا ولا نفسا

فتاتان امّا منهما فشبيهة الهـ — لال واخرى منهما تشبه الشّمسا

مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باو است ریحانه دختر شمعون بن زید بن قثامه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سعادتمند حضرت رسول ص بوده حضرت مشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلک زوجات مطهرات منسلک باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر همسری ترجیح داد

حرف الزاء

زبیده خاتون دختر جعفر بن منصور دوانقی و زوجه هرون الرشید است ملکه خیره و بانوی

مستعد بوده هرون الرشید با او در امور مملکت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده هارون را دلالت بخیرات کردی و در راهها و وادیها برکها و چاهها ساخت بتخصیص در راه کعبه در تحصیل شهر تبریز را او بنا کرده و امروز آثار خیرات آن ملکه کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و باهر است در مرثیه محمد امین پسر خود گفته

ای جان جهان جهان ناخوش بی تو — بغداد پریشان و مشوش بی تو
رفتی تو و من بی تو بماندم فریاد — تو در خاکی و من در آتش بی تو

زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر پادشاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج پسر و پنج دختر داشت بهادر شاه اعظم شاه معظم شاه محمد اکبر کام بخش زیب النسا زینت النسا زبدة النسا بدر النسا مهر النسا زیب النسا از بطن دلرس بانو دختر شاه نواز خان در سنه ۱۰۴۸ بوجود آمد حافظ قرآن بود و نحو و صرف و فقه را بخوبی آموخته بود و خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب مینوشت میل کلی باشعار داشت بسیاری از شعرا و علما نوکر و جیره خوار او بودند و شوهر اختیار نکرده در سنه ۱۱۱۳ وفات یافت و آنچه مشهور است که مخفی تخلص اوست محض غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود نوکر بیگم ممدوحه و دیوان مخفی که بنام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است و یا از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان حاکم فارس بود که بسبب کثرت شرب کوکنار بسیار لاغر اندام بود و نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از آنست که مردم اکثر در صدر مکاتیب مینویسند که مخفی مباد ازین دعای بد کاهیده ام و در حقیقت منم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمی ماند خان ازین مطایبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا بیگم است

رباعی
بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا — بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل — هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

رباعی
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد — کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت — غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد

رباعی
کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد — مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهو شد گره — مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد

رباعی
ای آبشار نوحه کنان بهر کیستی — چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی

درو ست چه درد بود که چون من تمام شد	رباعی	سر را به سنگ میزدی و می گریستی
از تاب و تبم مهر سما را که خبر کرد		وزگریه من ابر و هوا را که خبر کرد
بیرون همه سر سبز و درون همه پر خون		از حالت من برگ حنا را که خبر کرد
گرچه من لیلی اساسم دل چون مجنون در نواست	غزلها	سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ		در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
در نهان خونم بظاهر گرچه برگ تازه ام		حال من در من نگر چون برگ سرخ اندر حناست
دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام		زیب و زینت بس همینم نام من زیب النسا است

در کتابی بنظر گذشت که بیگم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را میفرستاده و باهم بی باکانه گفتگو داشت مبدا بیگم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد

عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم	پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست
بیگم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت	
چون تو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست	پاک بازان محبت را بود دایم حیا
	گویند روزی رازی این شعر را نزد بیگم فرستاد
آن چیز کدام است که چیزی نخورد	استاده شود ولی یکبار باز میبرد
بیگم بسبیل ارتجال این بیت را در جواب فرستاد	
از ما در خود بپرس که آن چیز کدام است	آن چیز همان است که پیدا شده زان
	آورده اند که روزی بیگم در باغ بگلگشت و

تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن گذشته برخواند چهار چیز که دل میبرد کدام چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عالمگیر هم عقب دختر میآمد بیگم از گوشه چشم نگریست

و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده بآواز بلند خواند	چهار چیز که دل میبرد کدام چهار
نماز و روزه و تسبیح و دیگر استغفار	نقلست که روزی بیگم این مصرع نزد ناصر علی

سرهندی فرستاد از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم وی بطور مزاح زیر آن نوشت گویا رسید بر لب زیب النسا لبم بیگم ازین جواب بسوخت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بذو الفقار علی سر بریدمی زینت النسا بیگم خواهر زیب النسا بیگم زینة المساجد شاهجهان آباد دهلی بنا کرده اوست و در صحن همان مسجد قبر زینت است

و بر لوح مزارش این بیت از کلام او کنده است

سایهٔ ابر رحمت قبرپوش ما بس است / مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است

زهره تخلص و نام شاهد و ایست زهره در حنا در فن رقاصی و علم موسیقی یکتای روزگار ناظم و ناثر زبان اردو و دری گویند در شهر لکهنو مکان و سکن داشت و در علم عروض و قافیه گوی سبقت از هم چشمان ربود غزل اردو بفصاحت میگوید و نستعلیق را خوب مینویسد و گاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد نکاح یکی از دولتمندان درآمده زندگی بعیش بسر میبرد از تراوشهای اوست

پروانه را بسوزد بغل گیر کرده شمع / هیهی چه بیحیاست که در پیش مردمان

این جراحتها که من دارم کهن خواهد شدن / رفته رفته تا بحالم مهربان گردد حبیب

زهره در بزم غزل تازه نوائی دارد / جز از من که برد تا به غلام بابا

حرف سین

سجاح بنت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصل او کیش نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان مسجع گفتی و چنان شیرین و رنگین بهم پیوستی که مردمانرا شیفتی و فریفتهٔ خویش فرمودی چون مناعت محل او در دلها وقعی انداخت سر به پیغمبری برداشت و مردم را بسوی خویش دعوت کرد نخستین جماعت بنی تغلب ورا اجابت کردند چه نژاد وی از بنی تغلب بود پس دینی پدید آورد دینی از ترسائی و دینی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خدا نتوان گفت چه او روح خدا و بندهٔ خداست و فرمان کرد که در هر شبانروز پنج نماز بگذارید و مسلمانرا میازارید و از زنا کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیرهٔ از حد عراق تا حد شام بلند گشت چون مسیلمه این بشنید بیمناک شد و با خود اندیشید که اگر با او در آویزد و در رزم دهد بعید نیست که هزیمت گردد صواب چنان شمرد که با او طریق مدارا سپرد و بنزدیک او رسولان چرب زبان گسیل ساخت و با انفاذ تحف و هدایا پرداخت و خواستار ملاقات شد چون از هر دو جانب رشتهٔ مهر و حفاوت محکم گشت به دیدار یکدیگر شتافتند و از هر دو سوی خیمها برافراشتند و لشکرگاه کردند و در میان هر دو لشکر خیمهٔ افراخته کردند پس مسیلمه در انجا درآمد و سجاح نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از بیگانه بپرداختند مسیلمه مزخرفات خود را براه قرائت کرد و در طلب مناکحت او آیتی آورد و سجاح نیز بحکم وحی خود مسرور

او درآورد پس سه روز باهم بخفتند و آنچه در دل داشتند گفتند اینوقت سجاح بلشکرگاه خود باز شد
گفت مسیلمه را بر حق یافتم و صحیح او شدم گفتند مهر تو چیست گفت جنبش مهر قصه مهر را از خاطر من
بستر د قوم او را ملامت کردند چندانکه ناچار مراجعت کرد و از مسیلمه طلب کابین نمود مسیلمه گفت
هیچ مؤذن داری گفت آری اینک شبث بن ربعی مؤذن من است مسیلمه او را طلب کرد و گفت
امت سجاح را بگو نماز صبح و خفتن را بکابین سجاح از شما برگرفتم و نصف غلات یمامه را برای او
مسلّم داشت لاجرم سجاح مراجع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیمامه فرستاد در
اینوقت خالد با لشکر برسید و عمال سجاح را ضروری توقف نماند گویند در جزیره خود بماند تا انگاه
که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سوده بنت زمعه
بن قیس بن عبدود بن نضر بن مالک بن عامر بن لوّی بن غالب القرشیه العامریست و نسب
او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شموس بنت قیس بن عمرو بن زید
بن لبید بن خداش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از و پسری
داشت که عبد الرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد بالجمله سوده در اوایل بعثت
مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اوّل سفر حبشه نمود و پس از مدتی مراجعت
کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بسوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت
من خواهم مرد و محمّد ترا بزنی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بروی
افتاد قصه این خواب را با شوهر نیز برداشت سکران گفت زود باشد که من وداع جهان گویم
و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و بسرای دیگر تحویل داد سوده ببود تا خدیجه وفات
کرد انگاه بنمایندگی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه زمعه
رفت و او را بچهار صد درهم کابین بست و در سال هشتم هجری پیغمبر خواست او را طلاق گوید عرض کرد
میخواهم در سلک زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بعایشه بخشیدم مرا طلاق مگوی مسئول
او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که گاهی
سوده بسخنان فریبنده رسول خدا را خندان میساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماز گذاشتم
چندان رکوع خود را بدرازا کشیدی که من بینی خود را گرفتم تا مبادا خون برود پیغمبر تبسم فرمود بالجمله

رسول خدای در حجة الوداع زنان خود را باخود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود و ذکر دن شما ساقط شد از این پس نشست حصیر را غنیمت دانید و از خانه بدر مشوید و هیچ سفر مکنید ابو هریره گوید بعد از پیغمبر ص تمامت از ازواج سفر حج کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه بامو دیگر هیچ دابه سوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای عامه روایت کرده اند در اواخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد اسماء بنت عمیس چنانکه در حبشه دیده بود بفرمود از بهر او ترتیب نعش کردند و بدان نعش بر داشتند و اول کس بود که از بهر او نعش بساختند عمر چون آن بدید اسماء را دعا کرد و گفت سترتها ستر ها الله بعضی گویند نخستین برای زینب بنت جحش نعش بساختند واقدی گوید که سوده در زمان حکومت معویه وداع جهان گفت

سیده بیگم بنت سید ناصر از سادات جرجان و معاصر رشید و طواط بود و شعر را چنین موزون میفرمود

دلی دارم بپهلو بیقرار از هجر یار خود	چه کردم پیش لی دردان زدرد بیقرار خود
بدرد دل چنان گریم که خون گردد دل خارا	چو یا دآرم من سرگشته از یاد و دیار خود
از آن پیوسته در عالم چنین سرگشته میگردم	که می بینیم چو زلف او پریشان روزگار خود
گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود	چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
ز استغنا ندارد گوش بحیا را آن جفا پیشه	اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز	سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود
ازین سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مردن	بخواهم سوختن آخر سیده لوح مزار خود

حرف السین

نواب سکندر شاهجهان بیگم دامت شوکتها

بنت نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر جنگ من طایفه میرازی خیل که یکی از طوایف افاغنه مشهور آفاقست در سنه ۱۲۵۴ ہجری از بطن مرحومه سکندر بیگم بوجود آمده بهوپال که محل حکمرانی نواب عملیه مشار الیها است شهریست واقعه در اقلیم دوم طول البقا صانه (۱۱۱) درجه و عرضا (۲۳) درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله ہیست و دو صوبه ہند که حکماء فرنگ او را سنترل انڈیا مینامند یعنی وسط ہند خاتون ممدوحه پشت در پشت فرمانفرما و حکم آن الله یار است بفضایل صوری و معنوی آراسته نواب عملیه مشار الیها در سال فرخنده فال ۱۲۸۵ بعد از وفات والدین خود بسریر

بگرانی وی از رفت و تمام مملکت خود را که (۲۳۲۲۷) میل مربع مساحت و دران هفتصد هزار
نفوس تخمینا ساکن میباشند سیر نموده و تجربه نموده در آبادانی مملکت و آسایش رعایا سعی
بلیغ دارند از پیشگاه اعلیحضرت ملکهٔ انگلند و قیصر هند کوئن وکتوریا و نوائینان دولت برطانیه
مورد تحسین و آفرین گردیده بحصول خطاب (کرون آف اندیا) ورئیس اعظم والاو طبقه
اعلای ستاره هند سرمایه مباهات در امثال و اقران حاصل کرده و شوهر عالی گوهر الشان
المؤید بنصر الله سید محمد صدیق حسن خان بهادر علامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف
و تالیف فرموده اند و بصفات حسنه یکتای روزگار و بیچنان ذات بابرکات خاتون مکرم
بیگم ممدوحه وحید العصر است عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و خدیر شاه جهان و غیره
بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دار الاماره را زینت العماد فرموده و بداد و دهش
و خیرات و مبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخه و مدارس عالیه و بیمارستان
و جاده های آهنی و پلهای محکم اساس و تشیید سلسلهٔ تار برقی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا برای
مدت دراز گذاشته و ای استعداد علمی و سلیقه خداداد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تهذیب
النسوان و خزینة اللغات ثابت و متحقق است بطریق تفنن طبع گاهی شعر بزبان اردو و فارسی
موزون میفرمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکرهٔ شمع انجمن
و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و بزم سخن و غیره
مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکرة الخواتین بواسطهٔ آئین بند
شهرستان سخندانی میرزا ابو الفضل مولانا عباس آشنا بالشروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار بیگم
ممدوحه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخنوران شرف بین بحیز تحریر آمد و هو هذا

برخیزم و نگاه بهر چار سو کنم	رباعی	باشد که رفته رفته ترا روبرو کنم
این جست و خیز ساغر کنم ظرف و تنات تا		مستی اگر کنم بشکوه سبو کنم
افتاد بگورم گذر آن سرو روان را	رباعی	من مرده خوشم زیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی سلیمان و سکندر		گز تو هوس عیش بود شاه جهان را
هر دم ز حسن یار من ریزد تجلای دگر	غزل	چشمم بود در هر نظر محو تماشای دگر

هر ذرهٔ خاک درش خورشید تابان دگر — از پرتو مهر رخش دارد تجلای دگر
خوبان دنیا گو همه خوبند از سر تا بپا — نام خدا آن دلربا دارد سراپای دگر
از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان — ۲۰ پس نماز عاشقان باشد مصلای دگر
باور مکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو — ای محتسب این های و هو دارم ز صهبای دگر
من میروم سوی حرم دل میکشد سوی صنم — من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر
جانم به تنگ آمد از او یارب چسان سازم باو — من میزنم رای دگر او میزند رای دگر
ای عشق بی پروا بیا تا وارهم از ماسوا — جز درد تو نبود مرا در دل تمنای دگر
از شرم رنگ آل او دیگر بود احوال او — گل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دگر
ای مونس غمخوار من خلقی پی آزار من — بس قهر ایزد یار من دارم نه پروای دگر
شاه جهانم بیگمان هم تاجور در بینوایان — جز یاد داور در جهان دارم نه سودای دگر

شفا بنت عبد الله بن عبد شمس بن خالد بن صداد و بروایتی ضرار بن عبد الله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی خثمیه است و اسمش لیلی است و شفا بر اسمش غلبه کرده است و مادرش فاطمه بنت ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و گاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلوله میکرد آنست و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست شیرین دخترکی رومی بود که در سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود گاه گاهی بسرای او شتافته با شیرین ساز مودت میکرد و روزی انگشتری خویش بدو عطا کرد مولای او را غیرت بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن جوان شیرین را بگرفت و بر دو خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رحم آورد و او را در جائی بآب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و به دیر راهبی پناه جست و معتکف گشت آنگاه که خسرو بتخت جای کرد روزی گروهی از لشکریش بران دیر عبور کردند شیرین آن انگشتری بدیشان داد تا بنزدیک خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس بفرستاد تا او را بعظمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرهاد کوهکن که بر

نقاشان چین بود شیفته او گشت و طاق بستان را به پیراست و صورت او را نیز در سنگ رسم کرده اینکه مورخین سنگ بریدن کوه بیستون را تمامت صنعت فرهاد دانند بر خطا رفته اند چه در کوه بیستون تمثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر دنبال یکدیگرند تمثال آن اسیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کنار فرات و شهر موصل و جزایر خالدات و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بوده اند و نامهای ایشان بمیکونه است که هر یک را بسطری در کنار آن تمثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم است گئوماتای ماگوشی دوم آترینا سیم نیدنتبیل چهارم فراوارتیش پنجم مارتیای ششم چترتخمه هفتم وهیازداته هشتم ارخا نهم فراداای دهم ساروقها ساکان انجمله با تمثال داریوش یازده باشد و آن لوحها که بر سنگ بر دو اند دیران خطها مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از فتح بابل و برانداختن خاندان بختنصر این یازده تن غلبه جسته و ایشانرا اسیر فرمان و عرضه شمشیر ساخته اکنون با سر قصه شیرین آئیم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه ماه از آن واقعه برگذشت شیرویه کس نزد شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسرای من در آی و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو انجمن نشوند من نزدیک تو حاضر نشوم شیرویه ناچار رضا داد قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد و از پس پرده بنشست شیرویه گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهر گیری و بانوی سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان درآرم که هر خواسته و مال که مرا بوده با من دهی و آن سیصد تن بنده که زر خریدان منند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دخمه خسرو را گشاده و او را وداع گفته باز آیم پس یکبار تو خواهم بود شیرویه این جمله را بپذیرفت و شیرین بسرای خویش باز آمد و آن مال و بندگانرا بگرفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و بهر قوم بداد تا از بهر خسرو رباطی کنند و آن بندگان را جملگی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر دخمه خسرو را برگشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخواست و پشت بر دیوار نهاد و بمرد مردمانرا از آن حال سخت شگفت آمد و همچنان سر آن دخمه را استوار کردند و برفتند و با شیرویه بگفتند شهربانو بنت پادشاه یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فارس

که نام اصلی وی شاه زنان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت قاسم بعد از آنکه اسیر شده او را بمدینه آوردند عمر او را میان امیر المؤمنین و حسنین مخیر کرد که هر یک را خواهد بشوهری اختیار نماید شهربانو از جهة احترام فاطمه به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام راضی نشد بحضرت امام حسن ع هم بسبب آنکه طلاق بسیار میداد راضی نشد لهذا قبول مزاوجت حضرت امام حسین را نموده در حباله نکاح آنسرور در آمده در خدمت آنجناب بود تا روز عاشورا در کربلا آنجناب وصیت بشهربانو فرمودند که بعد از شهادت من و برگشتن ذوالجناح بخیمه گاه ذوالجناح را سوار شو و بجائی که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهربانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثناء بنا بوصیت آنحضرت همینکه سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار ذوالجناح نموده روانه شدند ذوالجناح چنان آنها را سیر داد که گویا زمین زیر پایشان پیچیده میشد تا رسیدند بزمین ری در اندک زمانی پس شهربانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده گردید فرمود ای فاطمه در این شهر دوستان ما و محبان پدرت هستند و اخوال و اقربای من از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدرت که مأمورم باید بروم جایز نیست که از حکم امام تخلف نمایم پس شهربانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود و در آن غار رفته غایب شد بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قله آن کوه چیزی که شبیه بود بمقنعه و ازار و میتوانست مرد نزدیک آن مقنعه و ازار بشود بلکه زنیکه آبستن به پسر هم باشد نمیتواند نزدیک بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در ری دیار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام آن رابعه بود چون شنید که دختر سید الشهدا ع بولایت ری وطن ساخته است در خدمت آنمخدره آمده بخدمت گذاری مشغول بود و چندان در خدمت آنمخدره بماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارد ملک شاه غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم قاسم ثانی را بالقلعه شمیران برده و او را بسیار گرامی داشت

حرف الصاد

صفیه زوجه دهم رسول خدا بنت حی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط هارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر است مادر او ضره بنت سموال باشد نخست زن سلام بن مشکم بود از وی جدا شده و بنکاح کنانه بن

الربیع بن ابی الحقیق درآمده وکنانه در حرب خیبر کشته شد و صفیه اسیر گشت و رسول خدایش خاص خویش ساخت
و تزویج کرد و آزاد ساخت و اعتاق او را صداق او فرمود و چون از خیبر کوچ خواستند کرد راحله
پیغمبر را حاضر کردند پای مبارک پیش نهاد تا صفیه قدم بر نهاده سوار شود صفیه ادب کرد و زانوی
خود را بر ران پیغمبر نهاد و بر نشست آنحضرت با جامهٔ او را پوشیده داشت و با رداء مبارک بر
پشت شترش ببست و خود پیش روی سوار شد و چون شش میل راه طی مسافت کردند در منزل تبار خواست با او
زفاف کند صفیه رضا نداد پیغمبر برنجید و در منزل صهبا با ام سلیم مادر انس فرمود ساختگی صفیه کن که با او زفاف
خواهم کرد و او هنوز هفده سال تمام نکرده بود و نیک زیبا رخسار بود بالجمله ام سلیم او را خوشبوی
کرد و بیاموخت که از رسول خدای سر برنتابد پس در آن منزل زفاف کرد و آن شب ابوایوب
انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد و در گرد خیمهٔ پیغمبر بحراست بود بامداد که پیغمبر از خیمه برآمد
بانگ سلاح ابوایوب بشنید فرمود کیستی گفت منم ابوایوب صفیه زنی جوان است شوهر و
پدر او را مقتول ساخته اید بیم کردم که مبادا ناشایستی از او پدید آید فرمود اَللّٰهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَیُّوبَ
کَمَا حَفِظَ نَبِیَّکَ   بالجمله ام سلیم گوید صبحگاه صفیه را بسوی لشکرگاه بردم و پرده بر کشیدم
تا غسل کند و گفتم پیغمبر را با خود چگونه یافتی گفت امشب تا صباح با من سخن کرد و فرمود چرا در منزل
پیش بزفاف رضا ندادی عرض کردم چه یهودان نزدیک بودند بیم کردم که ترا آسیبی شود پیغمبر را
این سخن خوش آمد بالجمله رسول خدای در صباح زفاف قروت و روغن و خرما و سویق طلب
کرد و چنگالی کرده ولیمه بداد و صفیه خرما در آب گذاشته صبحگاه از آن نبیذ مردم را بداد و بعد از
ورود بمدینه رسول خدای صفیه را در خانه حارث بن النعمان فرود آورد و زنان چون وصف
جمال او را شنیده بودند بدیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقابی ناشناخت خود را بمیان
انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون میشد از قفا چادر او را بکشید و گفت ای شقیر صفیه را
چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
ام سنان اسلمیه گوید از زنان پیغمبر چهار تن بلباس دیگرگون بدیدار صفیه شدند عایشه و زینب
بنت جحش و حفصه و جویریه پس حفصه با جویریه آهسته گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
جویریه گفت او از قومیست که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه گوید نوبتی در سفر

شتر صفیه باند و شد و زینب را شتری افزون از خود بود فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دهی تا او را بمنزل رساند عرض کرد من باین یهودیه چیزی ندهم پیغمبر برنجید و دو ماه یا سه ماه ترک او بگفت زینب چنان از آمدن پیغمبر مایوس شد که سریری که از بهر او بود برداشت از پس آنمدت یکروز رسول خدای بخانه او درآمد و آشتی کرد گویند در مرض موت رسول خدای زنان در گرد او انجمن بودند صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با یکدیگر غمز کردند پیغمبر بدانست و مکروه داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و نیز گفته اند یکروز پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت بپرسید گفت عائشه و حفصه میگویند ما بهتریم از تو چه ما را شرف قرابت است و هم زنان اوئیم فرمود چرا نمیگوئی پدر من هرون و عم من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت اتقی الله یا حفصه و یکروز عائشه در تشنیع صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که او چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت را خشم آمد و گفت لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَ بِهَا الْبَحْرُ لَمَزَجَتْهُ یعنی کلمه گفتی که اگر لونی داشت و در بحر افتاد دریا را دیگرگون ساخت در سال سی و شش هجری و بروایتی در زمان حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز گذاشت اهل سنت جماعت ده حدیث از او آورده اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص نواب صدر محل یکی از شاهدان بزم واجد علی شاه است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات بزبان اردو از مشار الیها است بیت

میں ہوں جدا الگ لوگ جدا الگ الگ

منہ کو چھپا کی یار نی مجھسے کہا الگ الگ

چلیو خدا کیواسطی باد فنا الگ الگ

من ہوں وہ واسی دور دور مجھسی دوا الگ الگ

نالی گئی الگ الگ آہ رسا الگ الگ

سب کا ہی لطف الگ الگ سب کا مزا الگ الگ

جوش جنان میں راتمدن سب سی رہا الگ الگ

بیٹی طلائین بیٹی کو ہاتھہ بربا یا جب ادھر

شمع جلالی آئی ہین آج وہ میری قبر پر

خاک ہو زندگی بھلا تیری مریض عشق کی

ہجر مین خوب خاک اڑی انکو ہوا نہ کچھہ اثر

حسرت و آرزوی وصل اور مصیبت فرقت

حرف الضاد

ضبیعه بنت خزیمة بن ثابت انصاری ذو الشهادتین خواهر ام عطیة الانصاری از جلیه

صواحبات سعنبر ست درمرثیه پدر خود گوید	عین جودی علی حزینة بالدمع
قبتل الاحزاب یوم الفرات	قتلوا ذا الشهادتین عتوا	ادرك الله منهم بالترات
قتلوه فی فیتة غیر غول	یبرعون الرکوب للدعوات	نصروا احمد الموفق ذا العدل
ودانوا بذاك حتی الممات	لعن الله معشرا قتلوه	ورماهم بالخزی والافات

ضعیفی معاصر حکیم آزری بود این مطلع ازو | در دلم بود آرزو ویست بیش از سر آرزو
دیدم آن روی و فزون شد آرزو بر آرزو | آورده اند که شوهر پیری داشت آنخم شاعر
بود گاهی باهم کلمات مطایبه بر زبان میاوردند روزی ضعیفی این رباعی گفته بر زبان راند

ای مرد ترا بهم رم انگیزی نیست	هم پیر و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه میدهی نهیبم ز زدن	خود قوت آن تراکه بر خیزی نیست
شوهر او نیز این رباعی در جواب گفت	ای زن دگر انکه با من آمیزی نیست
کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست	دارم همه عیب راکه گفتی اما
عیبی بتر از بلای بی چیزی نیست	

حرف الطا

طلیحه بنت عبد الله دختر ای رشید ثقفی بود او را طلاق گفت پدرا و را عبید الله داند
در باب ظای معجمه نامی در صواحبات دیده نشد

حرف العین

عایشه زوجه سیم رسول خداؐ و دختر ابو بکر بن ابی قحافه بود هو عثمان بن عامر بن عمر بن کعب
بن سعد بن تیم بن مرة بن لوی است و نسب او با پیغمبر در مره پیوسته شود و کنیت او ام عبد الله
است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زنانرا همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام
خواهرزادهٔ خود مکنی باش که عبد الله بن زبیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عویمر بن
عبد شمس بن عتاب بن اذینة بن سبیع بن دهان بن الحارث بن غنم بن مالك بن کنانه است
و کابین او چهارصد درهم است بالجمله در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی عقد بست
عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر بشوال افتاد و نه سال و ده ماه بسرای پیغمبر بود و هنگام
وفات رسول الله بیست ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده	لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد

عمره دختر سعد بن عبد الله بن قدار بن ثعلبه الاخادیه است چندان حریص بود بشوهر کردن که چون
خواستمار درآمدی فیقول خطب فتقول نکح ویقول انزلی وتقول انخ
یعنی خواهنده میگفت خواستمارم لی توانی پاسخ میداد من زن توام چون میگفت فرود آی پاسخ میداد
که بشتر را بخوابان بالجمله چهل شوهر کرد و ازیشان فرزندان آورد که همه پدر قبیله بزرگ شدند نخستین زن
مردی از قبیله ایاد شد و از پس یشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان او را بگرفت و خارجه را
بزاد و کنی بنام خارجه گشت و از خارجه قبیله بزرگ پدید آمد انگاه عمرو بن ربیعه بن حارثه بن عمرو
مزیقیا او را بسرای آورد و سعد را بزاد که پدر قبیله حیا و طایفه مصطلق است و ایشان اند خزاعه
بعد از و در سرای بکر بن عبد مناة بن کنانه درآمد و لیث و دئل و عریج را بزاد که پدران قبایل بزرگند
انگاه زوجه مالک بن ثعلبه بن اسد شد و غاضره و عمر را بزاد پس جشم بن مالک بن کعب بن
القین بن جسر از قضاعه او را بگرفت و عرابیه که پدر بطن بزرگی است بزاد انگاه ضجیع عامر بن
عمرو بن لحیون البهرانی از قضاعه شد و بهرا و ثعلبه و بلال و لخو و ضنبر را بزاد از پس او زن عمرو
بن تمیم شد و اسید و هجیم را بزاد که هر یک قبیله بزرگ نسب بنام خارجه میرسانند عکرشه
دختر اطرش بن رواحه است در خبر است که بر معویه درآمد متوکئة علی عکاز لها یعنی
در حالتیکه تکیه زده بود بر عصائی که بن آنرا آهنی زده و مخنوف داشته بود پس معویه را بخلافت
سلام داد و بنشست معویه گفت من امروز نزد تو امیر المومنین شدم و ازین پیش نبودم قالت
نعم اذ لا علی حی گفت امروز چون علی علیه السلام زنده نیست تو در نزد من امیر المومنین
شدی معویه گفت تو الحسن منی که شمشیری حمایل کردی و در صفین میان دو صف در ایستادی
و همی گفتی ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من
قطنها و لا یهرم من سکنها و لا یموت من دخلها فابتاعوا ما بدار یدوم نعیمها و لا تنصرم
همومها و کونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقهم ان معویة دلف الیکم
بعجم العرب غلف القلوب لا یفقهون الایمان و لا یدرون ما الحکمة دعاهم الی الباطل فاجابوه
واستدعاهم الی الدنیا فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله

واياكم والتواكل فان ذلك ينقض عرى الاسلام ويطفئ نور الحق وهذه بدر الصغرى والعقبة الاخرى يا معشر المهاجرين والانصار امضوا على بصيرتكم واصبروا على عزيمتكم فكأني بكم غدا قد لقيتم اهل الشام كالحمر الناهقة تقصع قصع البعير

در جمله میگوید ای مردم بر شماست که خویش را وا پائید زبان نرسانند شمارا کسی که گمراه شد گاهی که بطریق هدایت بسیار رید همانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت ماوی جوید هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد پس بجزید بهشت را بجای خانه که نعیمش پاینده نباشد و اندوهش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بینا و در طلب حق خود توانا هستند هان ای مردم بدانید معویه آهنگ شما نمود با جماعتی از اوباش عرب که در دلهای ایشان محجوب و تاریک است نه ایمان دانند و نه حکمت شناسند ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجمن شدند الله الله ای بندگان خدا در دین خدا ثابت باشید و کار دین را بیکدیگر بازنگذارید که این خصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو نشاند هان ای مهاجر و انصار این احد و نه ایست مانند بدر صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر بر عزیمت فرمائید گویا می بینم که فردا بمقاتله اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان بانگ در خواهند داد مانند حمارها از نهیق و دهانها از دود دم آکنده و خواهند ساخت چون شتران از نشخوار چون معویه خطبه عکرشه را تا بدینجا قرائت کرد در دی با او آورد و گفت گویا می بینم که بر همین عصا که در دست داری تکیه زده و اصحاب را همی گوئی و لشکریان در کرد تو فراهم آمده اند و همی گوید ایا کشت عکرشه دختر اطرش است اگر نه قضا بر این رفته بود و لشکر شام را هزیمت میکردی لاکن تقدیر خداوند دیگرگون نشود هان ای عکرشه چه بر این داشت ترا که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین یقول الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا لا تسئلوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم وان اللبيب اذا كره امرا لن يحب اعاربه گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورده اید پرسش مکنید از چیزهائی

که اگر آشکار شود بر ما آید شمارا همانا مرد عاقل چیزی را که بکرده طبع اوست اجازت آزاد دست نمیدارد و تذکره آنرا مکروه میشمارد معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز نمای گفت صدقات مارا ما خود میدارند از اغنیای ما تا بخش میکنند بر فقرای ما امروز کار بمیزان عدل تخته نمیشود چه مارا بهره و نصیبه نیست از مساکین ما جبر کسری نمیشود و فقرای مارا سعت حیلتی حاصل نمیگردد اگر اینکار ساخته رای تست مثل تو کس باید بغفلت را پشت پای زند و دامن توبت بدست گیرد و اگر بیرون رای تست روا نیست مانند تو کس اعانت خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد معویه فرمان کرد صدقات ایشان را بخش کنند و از طریق عدل و انصاف انحراف نجویند عصمتی سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود وگاهی اشعار لطیف و دلچسپ میفرمود

تا فکنده است مرا بخت بد از یار جدا
غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا

حرف الفاء

فا فقره زوجه مره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت گفتار در میان زنان نامبردار بود چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عبدی بود که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هر گاه تصمیم عزم میداد که با او در آمیزد بهم خویشتن داری میکرد و یکروز عشق او افزون و صبرش اندک شد و همچنان بهنگام قصد فساد نفس خویش را مخاطب داشت فقالت یا نفس لا خیر فی الشرة فانها تفضح الحرة و تحدث العزة و از آن امر اعراض کرد دیگر باره خواهش نفس فزایش گرفت و اورا آهنگ داد همچنان عنان بکشید و گفت یا نفس موتة مریحة خیر من الفضیحة و رکوب القبیحة و ایاك و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و لوم الدیار اندک خویشتن داری کرد زمانی دیر برنگذشت که بار نفس خواهش آغاز نهاد و این کرت دست فضیحت باز ید قالت ان کانت مرة واحدة فقد تصلح الفاسدة و تکوم العائدة گفت اگر یک کرت بود فواید عواید آن را توان برد و اصلاح مفاسد آن توان کرد این بگفت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر باش چون شب برسید او را بکنار در آورد و با او بخفت و کام براند چون از آن کار قبیح بپرداخت

و آتش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیر قلیل و فضحت نفسی یعنی بهره اندک بردم و خود را فضیحت نمودم اما از انسوی شوهر او عتره که بسیار سال میگذشت و ملازم سفر بود آهنگ مراجعت نمود در عرض راه غرابی را نگریست که بانگ برآورد با آن علمی که متداول بود از نعیب غراب بدانست که زنش هم اکنون تدارک زنا میکند برنشست و اسب بتقریب براند وقتی به پس در رسید که غلام از شکم زن برخاسته بود و فاقره از آن کردار با بهنجار پشیمان شده این سخن اعادت کرد خیر قلیل و فضحت نفسی عتره چون این سخن بشنید در بحثو دو در آمد و گوشت میان دو کتف او از غایت غضب لرزش همی داشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این رعده چیست گفت از آن کلم که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتاده نعره بزد و بحره این شعر بخواند

لحي الله ربّ الناس فاقرصية … واهون بها مفقودة حين تفقد
لعمرك ما تعتاد في منك لوعة … ولا انا من وجد عليك مسهّد

و آنگاه تیغ بکشید و غلام را بکشت   **فاطمه**   دختر اسود بن عبد الاسد برادرزاده ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی است و او از اشراف قبیله بنی مخزوم است در ایام توقف پیغمبر در مکه دست بدزدی برآورد و بهنگام سرقت ماخوذ شد او را بحضرت رسول آوردند فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشاوندان او با خود اندیشیدند که هیچکس را آن دلیری نباشد که از بهر شفاعت او زبان بگشاید جز اسامة بن زید پس بنزدیک او شدند و او را از در ضراعت بشفاعت برانگیختند اسامه بنزدیک پیغمبر آمد و در عفو گناه فاطمه آغاز نیازمندی نهاد از گفتار او رنگ دیدار رسول خدای دیگرگون شد و فرمود لا يشفع في حدّ فانّ الحدود اذا انتهت الىّ فليس لها مترك ای اسامه آیا حدی از حدود خدا را از در شفاعت بیرون شدی اسامه چون این بدید از کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن آنگاه پیغمبر فرمود آنگروه مردمان امم سالفه عرضه هلاک شدند از بهر آنکه چون مکین از اکابر ایشان دست بدزدی برآوردی او را ترک گفتند و حد بروی نراندند و چون ضعیفی این گناه کردی اقامه حد بروی روا داشتند سوگند بدان خدائی که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخزومی را قطع کردند

آنگاه بروی ترحم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا توبت من بدرجهٔ قبول پیوست پیغمبر فرمود از گناه خود چنانی که از مادر زاده باشی این حدیث دلالت کند که شفاعت در حدود الله حرام باشد

فناء النساء بیگم یکی از پردگیان جهانگیرشاه بود و طبعی موزون داشت این ابیات از وست

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آمد	صد فتنهٔ خوابیده بمحشر بسر آمد
مکن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را	مده در هر دو عالم نشئهٔ صهبای حیرت را
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم	تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

حرف القاف

قرة العین خلیفهٔ باب الله مروج مذهب بابی همانا این زن زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یکی از اجلهٔ فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزادهٔ وی است که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهدیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر نیز در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی با حظی وافر بود از سوء قضا شیفتهٔ کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جملهٔ اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانست و اصحاب میرزا علی محمد باب بارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجی و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجلهٔ عروس پیراسته میکرد و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده بر ایشان بر میآمد و بر تخت برفراز تختی جلوس کرد و چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرحی بکمال میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی چیره نگردد مستمعین بر پای میشدند و بپای سر او میرفتند و بر دست و پای او چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون کردار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین بر قتل عم خویش فتوی راند در سنه ۱۲۶۳ اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت اما قرة العین از پدر و شوهر ترک رشتهٔ موالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین با اصحاب خویش با آهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که یکفرسنگی

بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی ملقب بعلی اعلی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را
دیدار کردند و چند کرت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رواج دین باب
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت هان ای اصحاب این روزگار ما از ایام فترت شمرده شود
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است آنگاه که باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این
ادیان مختلفه را یکی کند بتازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده
برخویش روا مدارید که شما را عقابی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر بودند
سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی
داشتند از ارادت باب باز گشتند و یکباره بیرون شده طریق مساکن خویش پیش داشتند
و جماعتی ازین سخنان شاد خاطر شده آنگاه علی اعلی باتفاق قرة العین راه مازندران گرفت
چون باراضی هزارجریب رسید مردم هزارجریب برایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را
بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قرة العین جدائی افتاد و علی اعلی
طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از اصحاب خویش ده بده همی
عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا آنکه به بند نور کجور از مضافات
مازندران رسید و در آنجا بحکم شاهی دستگیر و پیاده شده او را بدار الخلافه طهران آوردند هر قدر
او را نصیحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۶۴ افتاد
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروفست این اشعار از دیوان اوست

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا — همه عاشقان شکسته دل که دهند جان ره بلا
اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتن من بیگنه — لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضا
سحری نگار ستمگرم قدحی نهاده به بسترم — و اذا رایت جماله طلع الصباح و کانما
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فتنه شعار او — شده نافه بهمه ختن شده کافری بهمه خطا
تو غافل ازمی و شاهدی پی مرد زاهد و عابدی — چکنم که کافر و جاحدی ز خلوص نیت اصفیا

تو بملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری — اگر آن خوش است تو در خوری و گر این بد است مرا سزا
بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن — فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء
لمعات وجهک اشرقت بشعاع طلعتک اعتلا — زچه رو الست بربکم نزنی بزن که بلا بلا
چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شده برگ من — فمشا الی مهر ولا و بکی [illegible] مجلا
چه شود که آتش حیرتی بزنی بقله طور دل — فسلکته و دککته متدکدکا متزلزلا
پی خان بفت عشق او همه شب ز خیل کروبیان — رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم زده الصلا
من و عشق آن مه خوبرو که چه زد صلای بلا برو — بنشاط قهقهه شد فرو که انا الشهید و به کربلا
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم — بنشین چه طوطی دم بدم بشنو خروش نهنگ لا
هله ای گروه امامیان بکشید و لوله را میان — که ظهور دلبر ما عیان شده فاش ظاهر برملا
گرتان بود طمع بقا درتان بود هوس لقا — زوجود مطلق مطلقا بران صنم بشوید لا

ولها

طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برملا — بزن ای صبا تو بخمرش بگروه زنده دلان جلا
هله ای طوایف منتظر زغایت شه مقتدر — مه مفتخر شده مشتهر متبهیا متجللا
شده طلعت صمدی عیان که بپاکند علم بیان — که زوهم و کمال جبانیان جبروت اقدس اعتلا
بتموج آمده آن یمی که بکربلاش تحرجی — متظهر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا
صمدم ز عالم سرمدم احدم ز منبع لا احدم — پی اهل افئده آمدم و هم الی لمتقبلا
منم آن ظهور حکیمی آن بنیت لی منی — منم آن سفینه ایمنی وَلَقد ظهرت وَقد علا
هله ای گروه عمائیان بزنید هلهله ولا — که جمال دلبر مائیان شده فاش و ظاهر و برملا
بزنید نغمه ز هر طرف که ز وجه طلعت با شرف — رُفِعَ القناع و قد کشف ظُلَم اللیال قد انجلا
طَیر العماء تکفکفت دیک الثناء تصفصفت — ورق البهاء تدفدفت ترکز و الیه مهرولا
نوران نور ز شهر فا طیران طور ز شهر طا — ظهران روح ز شهر با وَ لقد علا وَ قد انجلا
دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه با صفا — شده مختفی شده در خفا متستر لا متدثرا
کسی ار نکرد اطاعتش نگرفت حبل ولایتش — کندش بعید ز ساحتش و بدر ز قهر بیادلا

قتیله بنت النضر بن الحارث بن علقمة بن کلدة بن عبد مناف بن عبد الدار و او زوجه

عبد الله بن حارث بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر نضر بن حارث اسیر شد و بفرمان رسول الله مقتول گشت قتیله این اشعار را در مصیبت پدر گفت و بحضرت رسول الله فرستاد چون مرثیه او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضر این شعر بمن رسیده بود او را معفو میداشتم ابیات

یا راکبا ان الأثیل مظنة — من صبح خامسة وانت موفق
بلغ به میتا فان تحیة — ما ان تزال بها الرکائب تخفق
منی الیه وعبرة مسفوحة — جادت لمائحها واخری تخنق
فلیسمعن النضر ان نادیته — ان کان یسمع میت او ینطق
ظلت سیوف بنی ابیه تنوشه — لله ارحام هناک تمزق
صبرا یقاد الی المدینة راغما — رسف المقید وهو عان موثق
امحمد ولانت نجل نجیبة — فی قومها والفحل فحل معرق
ما کان منزل لو مننت وربما — منّ الفتی وهو المغیظ المحنق
النضر اقرب من قتلت وسیلة — واحقهم ان کان عتق یعتق

حرف الکاف

کنیز بیگم از نساء لکهنو بوده زبانش شیرین و کلامش نمکین و طبعش رنگین این اشعار از وست

یقین کیجیے دولت سرا مین بار نہین — دل طپیدہ پہلو مین جو قرار نہین
نہ مجکو دیجیے بوسہ مین آپ لیلونگی — مین آپ ہی تو اٹہا لی کسیکی جا نہین
سیا یا مجکو زمانہ کی آخرش چو رنگ — کیا نہ کو لسا یار دن کی مجہہ پہ وار نہین
فلک زدہ ہی جو کہتا تو اندنون حساب — ایغور ہمنی بو دیکہا کسیکی یار نہین

کوکب تخلص ستاره بانو دختر شیخ الشعرا مصلح الدین سعدی شیرازی این مطلع از وست

عشقبازان رو بسوی قبلهٔ آن کو کنید — هر کجا محراب ابرویش نماید رو کنید

کامله بیگم دهلویه از مخدرات عهد اکبر شاه هندی بود در مرثیهٔ فیضی فیاضی این رباعی از وست

فیضی بخود این غم که دولت تنگی کرد — با پای امید عمر تو لنگی کرد
میخواست که مرغ روح بیند رخ دوست — زین واسطه از قفس شب آهنگی کرد

کنیز فاطمه والدهٔ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت از و یافته شده

سبز دگه نخضر برد آسمان بدور کم   کنیز فاطمه و مادر سلیمانم

گلبدن بیگم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از وست

هر پری روی که او با عاشق خود یار نیست   تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

گلچهره بیگم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است گاه گاهی شعری میگفته این بیت از و

هیچ که آن شوخ گل رخسار بی اغیار نیست   راست بوده است آنکه در عالم گلی بیخار نیست

حرف لام لبابه بنت الحارث بن حزن الهلالیه من بنی هلال بن عامر بن صعصعه زوجه عباس بن عبد المطلب گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورده او در سرای عباس شش فرزند آورد نخستین فضل بود که لبابه بنام او مکنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر ام حبیب عبد الله بن یزید هلالی در حق او این شعر گوید

ما ولدت نجیبة من فحل   بجبل نعلمه وسهل
کستة من بطن ام الفضل   اکرم بها من کهلة وکهل
عم النبی المصطفی ذی الفضل   وخاتم الرسل وخیر الرسل

و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر یکی میمونه زوجه رسول خدا است و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصما و دیگر هنیره و دیگر هزیله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز بعضی زینب بنت خزیمهٔ هلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن حاطه بن جریرة بن حمیر مادر اینجمله است لبابه الصغری خواهر لبابهٔ کبری است و نسب و حسب مرقوم شد در اسلام لبابه صغری سعدی در دست نیست و او مادر خالد بن الولید است لیلی بنت ابی خثیمه بن حذیفه بن عاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید ابن عویج بن عدی بن کعب القرشی زوجهٔ عامر بن ربیعه گویند حاجره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لیلی بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جملهٔ ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را برسول خدا هبه ساخت لیلی بنت قائف الثقفیه در خبر است که هنگام غسل دادن زینب

دختر رسول خدا حاضر شد

حرف المیم

میمونه زوجهٔ یازدهم پیغمبر بنت الحارث بن حزن بن بجیر بن الهزم بن رویبه بن عبد الله بن هلال بن عامر بن صعصعه هی عامریه هلالیه مادر او هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث از قبیلهٔ حمیر و بروایتی از کنانه بود نخست او را نام بره بود پیغمبر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را دامادهای بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجوز جمعت علی الارض اصهاراً یعنی این زن که سنا باشد دامادهای نیکو فراهم آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام الفضل با عباس عم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عمیس خثعمی باشد از وی نیز دختران داشت اسماء بنت عمیس را جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی قحافه بگرفت و بعد از ابوبکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از همهٔ این شوهران فرزند آمد بالجمله دختر دیگر او را که زینب بنت عمیس باشد حمزة بن عبد المطلب خواست و دختر دیگر سلمی بنت عمیس را شداد بن الهاد عقد بست بالجمله میمونه در جاهلیت زوجهٔ مسعود بن عمرو ثقفی بود چون از او جدا شد بنکاح برادر حویطب بن عبد العزی یا حویطب بن عبد العزی یا فروة بن عبد العزی یا سبرة بن ابی رهم یا عبد یالیل بن عمرو در آمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال هفتم هجری هنگام مراجعت از عمرة القضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکه است با او زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چهار سال در همان منزل وداع جهان گفت و در محل قبهٔ زفاف مدفون گشت گویند میمونه زنیست که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد یا ایها النبی انا احللنا لك ازواجك اللاتی اتیت اجورهن وما ملكت یمینك مما افاء الله علیك وبنات عمك وبنات عماتك وبنات خالك وبنات خالاتك اللاتی هاجرن معك وامراة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنكحها خالصة لك من دون المؤمنین از این آیت مکشوف افتاد که هرگاه پیغمبر زنی را تزویج خواهد کرد و او خویشتن را بر پیغمبر هبه کند بر رسول خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است و دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کابین زنی را تزویج

سازند و بروایتی بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبر هبه کرده
که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر هبه ساخت کابین او را چهارصد درهم دانسته اند
بالجمله میمونه گوید وقتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از اناء آب برداشتم و غسل
کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از آنجا غسل کرده ام
فرمود لیس علی الماء جنابة و هم از او حدیث کنند که شبی در نوبت او رسول
خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در بیت پیغمبر باز آمد و در بکوفت میمونه در بگشود
رسول خدای او را سوگند داد که در بگشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
دیگر میشوی فرمود چنین نکردم بتقاضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه و
یک و بقولی استوارتر در شصت و یک یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری
بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بود نه ام سلمه و گویند ابن عباس
بر او نماز گذاشت و خواهرزاده های او یزید بن الاصم و عبدالله شداد بن الهاد در قبر او در آمدند و
او را بخاک سپردند از مرویات او در کتب عامه هفتاد و شش حدیث است که هفت حدیث
متفق علیه است در فرد بخاری دو و در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر
پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر از
جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کنیزکانی که با رسول خدا
طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قبطیه بود که او را مقوقس ملک اسکندریه با خواهرش
شیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و مادر ماریه کنیزکی سفید پوست و زیبا رخسار بود بالجمله ماریه
مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابراهیم
از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از جهان برفت جسدش را در بقیع با
خاک سپردند متعلقه لقب فارعه دختر هشام بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر حجاج بن یوسف
است و از آن پیش که در حباله نکاح یوسف درآید زن مغیرة بن شعبه بود و شیفته جمال نصر بن حجاج
از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت گفتار مطمح انظار بود و فارعه
در هجر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بیگاه بر زبان او میرفت

ازقضا یکشب عمربن الخطاب بر در سرای او عبور داشت شنید فارعه را اصغا نمود که این شعر انشاد میکرد

الا سبیل الی خمر فاشربها		ام لا سبیل الی نصر بن حجاج	

عمر گفت مَن هذه المُتمنیة این عاشق آرزومند کیست قصه او باز نمودند صبحگاه نصر را حاضر نمودند و در جمال او سخت خیره ماند فقال امرء انت الذی تتمناک الغانیات فی خدورهن لاام لک اما والله لاَزیلن عنک رداء الجمال پس روی با او کرد و گفت تو ای انکس که زنان پری رخسار از پس پرده با آرزوی تو می گیتند سوگند بخدای که حلیه جمال ترا از تو بیدار ای او مرتفع سازم و فرمان کرد تا حجامی گیسوهای او را پاک بستر دو انگاه نیک در روی او نظر کرد و گفت انت مخلوقاً احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گناه است که بر من میگیری عمر گفت این گناه بر من است که ترا در دار هجرت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری برنشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود السلمی را مکتوب کرد متمنی یعنی نصر را نیکو بدار و در میان زنان مدینه اصب من المتمنیة مثل شد و از انسوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع برعایت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش درآورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکوروی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت او همی کرد و دل در هوای او بست و نصر نیز دل بدو داد و هیچیک از حال آن دیگر آگهی نداشت و چون مجاشع مواظب نصر و ملازم سرای بود و ایشانرا مجال نمیرفت که راز دل با یکدیگر مکشوف دارند چندانکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن کتابت و قرائت دانا بودند و مجاشع را بهره از خواندن و نوشتن نبود یکروز جوش عشق نصر را القصر قصه کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت انی قد احببتک حباً لو کان فوقک لاظلک، ولو کان تحتک لاَقلک یعنی چنانت دوست میدارم که اگر حب من بالای سر در مظله کرد و اگر در تحت قدمت در آید ترا حمل کند شمیله در زیر کلمات او نوشت وانا یعنی من نیز چنانم که تو ای مجاشع گفت نصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما چند شیر دهد گفت تو چه نوشتی گفت وانا مجاشع گفت ما هذا الجواب لهذا الکلام این سؤال و جواب با هم راست نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و واژونه بر فراز آن خطوط گذاشت و پسری که نگارنده و خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را روشن ساخت مجاشع چون این بدید با نصر گفت عمر بجای خلق از مدینه بیرون شدن نفرمود هم اکنون برخیز و بهر جا که خواهی باش نصر ناچار بیرون شد و در سرای

دیگر سکون نبود و بلای عشق بروی استیلا یافت چندانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان بصره این بدانستند و آن گفت من المتمنی همین مثل کردند مجاشع نیز این قصه بشنید و بدیدار او شتافت و بروی رحم کرد و باز خانه شد و شمیله را گفت کرده نانی بار وغن بیالای و نزدیک نصر برده او را قوتی بخش پس شمیله نان برگرفت و نزدیک نصر شد و او را بسینه خود چسپانید و از آن نان قدری بخورانید در زمان نصر نیرو گرفت یکتن از آن مردم که بعیادت نصر حاضر بود گفت قاتل الله الاعشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی نحرها	عاش ولم ینقل الی قابر

و چون از و بازگشت آنچنان نصر بخور گشت روزی چند بدینگونه گذاشت تا از جهان بگذشت اما از آنسوی فارعه در سرای مغیرة بن شعبة الثقفی نیز بسیت بکروز بامدادان مغیره بروی در آمد و نگریست که فارعه خلالی در کف دارد و بتخلل مشغول است فقال یا فارعة لئن کان خلالك من الغداء انك لجشعة وان کان من العشاء انك لبشعة اعتدی فانت طالق گفت اگر این از بهر غذای است که شبگیر کردی عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است دیانی که بی تخلل شب برآن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقالت سخنت عیناك من مطلاق وما هو الا من شظیة السواك فارعه گفت هر دو چشمت بسوگواری بگریدانه آنست که تو فهم کردی بلکه این تخلل از بهر برآوردن شظایای مسواک بود مغیره از کرده خود پشیمان شد و سودی نداشت از پس ادیوسف بن الحکم بن ابی عقیل بن مسعود الثقفی او را بزنی گرفت و حجاج از وی متولد شد ملکه دختر پادشاه سبا بطراوت رخسار و صلاوت گفتار نامبردار بود سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین مدرك دوم خنبیس بن شرس سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفات خویش را از در صدق عرضه دهید تا هر کرا بخواهم از در اختیار اختیار کنم پس مدرك ابتدا سخن کرد فقال ان ابی کان فی العز الباذخ والحسب الشامخ وانا شرس الخلیقة غیر رعدید عند الحقیقة گفت پدر مرا مکانتی بلند و نژادی ارجمند بود و مرا نیز نهادی سخت و سترگست چون کار پیش آید از جای نروم و بیمناک نشوم فقالت لاعتاب علی الجندل

کنایت از انکه از مرد وجه ستایش کنی تمثیل را از برای کاری کویند که چون واقع شد باز کردد
و تدارک آن نتوان کرد بالجمله از پس مدرک ضبیس بن شرس سخن کرد فقال انا فی مال اثیث
وخلق غیر خبیث وحسب غیر غثیث احذ والنعل بالنعل واجزی القرض بالقرض
کفت من با مالی فرد و خلقی سره و نژادی خالص و استوارم مدر اینکه کیفر کنم و نیکی را نیکوئی پاداش
دهم فقالت لایترك غائبا من لایترك شاهدا این سخن نیز مثل شد آنکاه شماس بن عباس
آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالندی والباس حسن الخلق
فی سجیة والعدل فی قضیة مالی غیر محظور علی القل والکثر وبابی
غیر محجوب علی العسر والیسر من شماس بن عباسم تمول و باس من در میان ناس معروف
و موصوفست و جبلت من بسجاحت خلق و عدالت در حکم مفطور است مال خود را چه فقیر باشم و چه غنی
از خواهنده دریغ ندارم و در ضیق معیشت و خصب نعمت بر روی آینده و رونده نبندم قالت الخیر
عنیع والشر محذور این سخن نیز مثل شد انکاه مدرك و ضبیس را دست طرد ورد بر سینه ملتمس
کذاشت و روی با شماس کرد و کفت یا شماس فقد حللت منی محل الاهزع
من الکنانة والواسطة من القلادة لدماثة خلقك وکرم طبعك کفت ای شماس محل و
مکانت تو از برای من چنان زیبا و در خور است که سهم در کیش و حبیبه تیر و کوهر در مرسله و قلاده چه
خلق نیکو و خلق مستور است و انکاه شماس را جفت کرفت میسون بنت بجدلست و او را
معویه فرمان کرد تا از منزل و مرتعش با حشمتی و حرمتی که لایق او بود کوچ داده نیزد یک معویه آوردند
میسون از انکاه که از سرای خود بر کشت تا اینوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود یاد میکرد
وافسوس میخورد وا اقامت در شام قرین احزان و آلام بود دیکر روز معویه کوش فرا داشت و میسون
این اشعار مسطور ذیل را انشاد میکرد

لبیت تخفق الارياح فيه	احب الی من قصر منیف
واکل کسیرة من قعر بیتی	احب الی من اکل الرغیف
واصوات الریاح بکل فج	احب الی من نقر الدفوف
ولبس عباءة وتقر عینی	احب الی من لبس الشفوف
وکلب ینبح الاضیاف حولی	

احبّ الیّ من هرّ الوف — وبکر یتبع الاظعان طلب
احبّ الیّ من بغل زفوف — وخرق من بنی عمّی ضعیف
احبّ الیّ من علج عنیف

چون معویه این اشعار را بشنید قال ماررضیت ابنة بجدل حتی جعلتنی علجا عنیفا گفت دختر بجدل راضی نشد تا کاهی که مرا علج عنیف لقب کرد

مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبدالعزیز در زمان شاه رخ میرزا مصاحب گوهر شاد بیگم بود شیرینی کلام و طبع موزونش دل می ربود اشعار مرقومه از مشار الیها است

پنج هر خاریکه آن از خاک من حاصل شود — زاهد ار مسواک سازد مست و لایعقل شود

ولها

گردم براوج برج مه خویشتن طلوع — هان ای حکیم طالع مسعود من نگر

ولها

یارب که سرشتم ز چه آب و چه گلست — میلم همه سوی دلبران چگل است
گر میل مرا بسوی پیران بودی — از پیر ضعیف ناتوانم چه گلست

شیرخان در مرآة الخیال نوشته که روزی مهری پیش گوهرشاد بیگم بالای بام نشسته بود اتفاقاً شوهر مهری خواجه حکیم عبدالعزیز در پایان قصر ظاهر شد بیگم خواجه را طلبید خواجه با اضطراب و سرعت خواست که خود را بخدمت بیگم رساند در ضمن آمدن استعجال چون پیر بود حرکات عجیبه از وی مشاهده افتاد بیگم به مهری فرمود که برحسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

مرا با تو سر یاری نمانده — سر مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زور — چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بخندید و صلهٔ لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور و معروف بود لهذا مرقوم گردید

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود — از مودیم بیکجرعهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می — در هر کس که زدم بی‌خرد ولایعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع — داشت خود او بزبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه و زاری دلم — لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند — سحر چشم تو بدیدیم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را — حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

مهستی اززنان گنجه بود در بعض تذکرها نیشابوری و بعضی بدخشانی نوشته اند طبع موزون و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان سنجر سلجوقی بعزت بسر میبرد واین اشعار ازو دیده شده

قصاب چنانکه عادت اوست مرا | افگند و بکشت و گفت این خوست مرا
سر باز بقدر سے بند بپایم | دم میدهم تا بکشد پوست مرا
افسوس که از طرف کلت خار گرفت | زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت
سیماب زنخدان تو آورد مداد | شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت
شبها که بناز با تو خفتم همه رفت | درها که بنوک غمزه سفتم همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی | رفتی و هر انچه با تو گفتم همه رفت
من عهد تو سخت سست میدانستم | بشکستن آن درست میدانستم
هر دشمنی ای دوست که با من کردی | آخر کردی نخست میدانستم
جام را بر کف دست تو نشست دگر | ید بیضا دکرو دست تو دست دگر

قطعہ غزل ولها

از من طمع وصال دارے | الحق هوس محال دارے
وصلم نتوان بخواب دیدن | این چیست که در خیال دارے
جائی که صبا گذر ندارد | آیا تو کجا مجال دارے

گویند شبی مهستی بر سبیل کسب هوا از مجلس سلطان سنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد ازان که بر گشت شاه هوا را استفسار فرمود مهستی عرض کرد

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد | وز جملهٔ خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت | بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

ماه لقا نام وی چنداپری رخی خلیناکری در حیدرآباد دکن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک آصف جاه امیرانه میزیست بحدیکه بر کاه هر چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب امارت متروکه آن بر نوچیان وی تقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات رخت مردانه در بر کرده تیغ بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدرآباد دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ المسجد گفته چو محراب مسجد خاص و عام است فلک گفتا که این بیت الحرام است

چون ما دلقا شنید بسیار پسندید و خندید و یکهزار روپیه سکه هندوستان جایزه بدو بخشید و این بیت و رباعی از وست

بروز حشر الهی چو نامه عملم	کنند باز که از روز باز خواهم نست
مکن مقابله آن را بسر نوشت ازل	کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منست
گرانی می‌کند بار تبسم لعل جانان را	که آن لب از نزاکت برنتابد دست حنا را

حرف النون

نور جهان بیگم بانوی حرم جهانگیر

پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش جسته جسته زبان زد سخنوران از وست

نور جهان گرچه بصورت زنست	لیکن بباطن زن شیر افکن است
گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است	کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسد نی رنگ و بو نه عارض و زلف	دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

روزی جهانگیر پادشاه از بیگم سوال کرد که آنکسانیکه زن و مرد با هم جمع شوند گرالذتی

باشد ای جان من بیگم فی البدیهه جواب داد	بوقتیکه مردان بخوابند تو گرالذتی باشد بجان تو

و نیز در وقتیکه بیگم حایضه بود شاه میل صحبت او کرد نور جهان بیگم این بیت بر زبان آورد

بخون من اگر شاه را دلت خوشنود میگردد	بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد
قبرش در شاهدره لاهور است و این بیت بر لوح آن نقش است	بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی
نی پر پروانه یابی نی صدای بلبلی	وقتیکه جهانگیر زمام سلطنت بوی سپرد این بیت
بر دراهم و دینار نقش کرد بیت	به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور
بنام نور جهان پادشاه بیگم زر	نهانی مصاحب و همنشین حرم بیگم

والدهٔ شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آواز و جمال دلکش و
فطرت بلندوی بر زبانها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می‌نمودند بنابران نهانی
مسطوره این رباعی بگفت و در چهارسوی بازار آویزان کرد مقرر بر آنکه هرکس آن رباعی را جواب
گوید در حبالهٔ نکاحش درآید که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهده جواب بر نیامده و هی هذا

از مرد برهنه روی زر می طلبم	از خانه عنکبوت پر می طلبم
من از دهن مار شکر می طلبم	وز پشهٔ ماده شیر نر می طلبم

بعد از فوت خانی سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه پی بمطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است برهنه رو که تحصیل زر است — تن خانهٔ عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است جفای علم و معنی شکر است — هر پشه از و چشید و آن شیر نر است

حرف الواو (اعلیحضرت) (ویکتوریا پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان) اسم ملکهٔ معظمه پرنس الکساندرین ویکتوریا دختر ادوارد دوک دوکنت چهارم پسر ژورژ سیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا ویکتوریا دختر دوساکس کبورک بعد از ژورژ سیم پسر اولش ژورژ چهارم بتخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر او را بتخت نشاندند از او هم اولادی نماند لهذا سلطنت باعلیحضرت ملکهٔ حالیه که برادرزادهٔ او میباشند تعلق یافت تولد اعلیحضرت معظمه در روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارات سلطنتی لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روس گرفته و اسم دیگر را که ویکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر معظمه هنگام طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و منتهای مواظبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن معظمه مینمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصلهٔ یک هفته ژورژ سیم نیز فوت شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چندی بعد از تولد پرنس ویکتوریا از کیلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد وارث سلطنت به ویکتوریا برگشت مادر پرنس ویکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به دختر والاگهر خویش خوش کرد و اوقاتش را تماما صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بسن پنج سالگی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل ماهر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنس کرد آورده بتعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن یازده پرنس السنهٔ المان و فرانسه و ایطالیا را بخوبی حرف میزدند و السنهٔ قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانستند و در ریاضیات کامل شده و بعلاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی مهارتی تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی ده هزار لیره بمقرری قدیم ایشان که ششهزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی بمجلس دربار ملکه زوجهٔ عمومی خود رفتند و از آن وقت بعد در مجالس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالبا با والده

خود شان بعضی از صفحات انگلیس سفر میکردند و از مسافرات خود اطلاعات مفیده و فواید منظور و حاصل
مینمودند در سن هفده سالگی دایی پرنسس پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری
بلندن آمده و چندی در قصر کنسینگتن مهمان شدند در عرض این مدت فیمابین پرنسس و پرنس البرت در باطن
عشقی پیدا شد دایی پرنسس نیز خیلی میل و آرزو داشت که انمعظمه را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
سال بعد از این واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۷ مسیحی پرنسس بسن هیجده رسید که بقانون ملت
انگلیس حد تکلیف و رشد است در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و هدایا
برای پرنسس و والده ایشان میرسید و مردم به تبریک و تهنیت میآمدند در آنوقت یک مهمانی و بال
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنسس را زیاده محترم و بر مادرش مقدم داشتند با اینطریق پرنسس
از طفولیت بحد تکلیف و رشد رسید روز عید میلاد پرنسس بود که در همان روز گیلیوم چهارم در قصر ویندزر
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنسس که هیچ از این واقعه اطلاع نداشت با استراحت در قصر خود خوابیده
بود چند نفر از وزرا با کشیش بزرگ بتعجیل و شتاب تمام از ویندزر بلندن آمده دو ساعت قبل از طلوع آفتاب
بقصر پرنسس رسیدند در حالی که تمام عمله و خدمه قصر خواب بودند حتی دربانان بزحمت زیاد دربانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده گفتند به پرنسس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بحضور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنسس در خواب شیرین است
و کسی جرات نمیکند انمعظمه را بیدار کند وزرا گفتند برو هر قسم هست پرنسس را بیدار کن ما وزرای درباریم
و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترمه خودمان آمده ایم و اگر خواب پرنسس حرام شود با این مهم بزرگی که در
پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود دو سه دقیقه بعد پرنسس از شدت
تعجیل با همان لباس خواب باطاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ تفصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد
که از امروز شما پادشاه انگلیس هستید پرنسس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیت
بزوجه عموی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا او را ملکه خطاب
میکنید و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه نمیخواهم از نوشتن من
بداند که من ملکه و پادشاه هستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شورای منعقد شده
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

انقضای مجلس بکلی القصر پادشاه شده یک یک رفته قسم بتبعیت و انقیاد و خلوص و صداقت خورده
دست اعلیحضرت معظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آن زود درجهٔ قابلیت
و تربیت و حسن کفایت خود شان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معلمین آن
معظمه زحمات بیفایده نکشیده بودند در روز بیست و یکم ماه ژون در یکی از عمارات دولتی موسوم
به سنت جمس مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهالی شهر و خارج در میدان مقابل برای
تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجمل و دستگاه سلطنتی القصر آمده خطابه خوانده شد که کیلیوم پادشاه
وفات کرده و ملکه بجای او و تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتشبازی و شلیک
توپ شد و تهنیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال یکدیگر
بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگام کرده در آنجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار
ایشان در این عمارت متجاوز از دو هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای
تغییر دادن هیئت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است
نشسته با کمال دانائی و بینائی و ربط و اطلاع در امور سیاسیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً نطق
بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه اوت اعلیحضرت معظمه القصر و بندر
رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر بدار الحکومهٔ شهر لندن رفته هنگام حرکت
و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز طول عمر و سلامتی ایشان را
میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی و دستور العمل داده و خوب از عهده بر آمدند در
بیست و پنجم ماه نوامبر برای گشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایستگی و خوبی از عهدهٔ نطق
و تقریر اعلانات متداولهٔ رسمیه بر آمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه
سالی معادل سیصد و شصت و پنج هزار لیره مقرر کرده و بر مقرری مادر آن معظمه افزوده تا به سیصد
هزار لیره رسید در بیست و هشتم ماه ژون سال ١٨٣٨ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
گذاری منعقد شد جمیع اهالی انگلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس
که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در ساعت
قبل از ظهر بنای شلیک را گذاردند و بیرقهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیهٔ دولتی برافراشتند

انوقت اعلیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسکه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت کردند کالسکه های سفرا و مامورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسکه شاهزادگان و خانواده سلطنت از عقب و دوازده کالسکه ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالسکه های اعلیحضرت معظمه تمام شش اسبی بود و عقب سر ایشان کالسکه هشت اسبی قدیم دولت انگلیس میرفت بعد از آن کالسکه سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت انگلیس حرکت میکرد با این هیئت و حشمت ملکه معظمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ شروع کرد باجرای لوازم تاج گذاری اول بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سؤال نمود که آقایان من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشما نشان میدهیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما جز او کس نیست آیا شما که حاضرید او را بدین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه با آواز بلند شنیده میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدارد پس از آن برسم معمول نماز و دعا بر گذار شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه را قسم داد پادشاه دست خود را بر روی توریة و انجیل گذاشته قسم یاد کردند که با این توریة و انجیل عهد میکنیم آنچه آن روز در مجلس شوری بشما وعده کردم بر خلاف آن عمل نکنم و لیها باد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطریات دعا خوانده بسر و دستهای پادشاه مالیده بعد المعظمه از جائی که بودند برخاسته بر روی صندلی که از قدیم الایام جمیع سلاطین انگلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کشیش مزبور مجدداً با روغن مقدس شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده مهمیز و شمشیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت در بر کرده انگشتری و نعلینی که از اثاثه پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده انگشتری را در انگشت و چوب را در دست گرفتند آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم با ساز و ناقوس آواز ملی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپهای عمارات دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرگ پیش آمده با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام نمایندگان مذهب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهمین طریق دست ملکه را بوسیده

الماعت کردند وضع ساخت تاج مزبور از اینقرار است زمینهٔ آن از نقره و طلاست کلاهی مخمل قرمز
با نقرهٔ خز دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یاقوت بسیار بزرگ با یک یاقوت احمر مسطح
و شانزده قطعه یاقوت دیگر از همان قسم یاقوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یاقوت سمی و هزار و
سیصد و شصت و سه قطعه الماس برلیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس رُوز
و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و
سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت لیره است مجلس تاج گذاری منقضی شده پادشاه
با تاج مکلل بجواهر از کلیسا بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار خورسندی
و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوندا تشار الله ملکه را سلامت
بدار تا مدت چند روز اهالی شهر تعطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از شب
تاجگذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بجمیع تماشاخانها و موزیک خانها و سایر گردش
گاهها قدغن شد که مردم را مجانا راه داده مطالبه پول از احدی نشود تا آنروز بعد از تاجگذاری
پادشاه برای اینکه خود شانرا بمردم بنمایند هر روزه بکالسکه نشسته در باغهای عمومی لندن گردش
میکردند در تمام شهرها و قطعات دور و نزدیک انگلیس جشن بزرگ گرفتند مخارج تاجگذاری ملکه از جهته
متجاوز از شصت و نه هزار و چهارصد و بیست و یک لیرهٔ انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تاجگذاری
ژورژ چهارم بیش از دویست و بیست و هشت هزار لیره صرف و خرج شد پادشاه بلژیک پرنس لیوپلد
که دائی اعلیحضرت ملکه بود در تنهائی آن معظمه بسیار افسوس میخورد زیرا که اوایل شباب و مبادی عمر
ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای آن معظمه صعب و دشوار میدید باین لحاظ
چند مرتبه از ایشان خواهش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها نباشید و کمکی در امورات و زحمات دولتی
داشته باشید پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلیحضرت تکلیف مزبور را قبول نمینمودند
و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز
چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع این مملکت و احوال اینجا یک اطلاع
حاصل ننموده و زحمتی که لازم است در این راه نکشیده است پس از چندی یکبار پادشاه بلژیک

بخیال عروسی افتاده و برای این کار پسرهای خود را بلندن بحضور اعلیحضرت پادشاه فرستاده کاغذی نوشت
که این دو پسر من هر دو برای خدمت شما حاضرند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمائید در پذیرائی
شاهزادگان آن معظمه بکمال تکریم را نموده و از اظهار محبت و مهربانی چیزی فروگذار نکردند و چندی ایشان را
نزد خود شان نگاه داشتند شاهزادگان مشارالیهما هر دو جوانان خوبروی بلند قامت و خوش اندام
بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس از مدتی که شاهزادگان در انگلستان
توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیر
خود را بدائی خود شان نوشتند و خواهش کردند که عجالتاً این مطلب محرمانه نزد او باشد تا در مجالس
پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و مواظب
صحبت ایشان بود بعد هر دو شاهزاده به مملکت المان مراجعت کرده و اعلیحضرت ملکه نیت خود شان را
درباب مزاوجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند وزرا تماماً این نیت پادشاه را تحسین
و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که امورات و مهام دولتی زیاد و رسیدگی
تمام آنها برای شخص اعلیحضرت شما بتنهائی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیره سلطنت
براشما کمکی لازم و اینخیالی که فرموده اید خیالی بسیار خوب و مبارکست ما و دیگر که آن معظمه برای افتتاح
پارلمنت بمجلس لردها رفتند در ضمن نیت خود شان را در خصوص مزاوجت با پسر دائی خود به اعضای
مجالس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تمجید کردند و فی الحال مجالس پارلمنت
سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخصه پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب و رتبت
سرداری کل نظام انگلیس را با لقب آلتس رویالی باو مرحمت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای عروسی
معین شد روز ششم اینماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر بوکینگهام پالس بحضور
ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یک گردن بند جواهرنشان برسم هدیه و پیشکش تقدیم حضور ملکه نموده
پادشاه نیز نشان و حمایل ژارتیر (ژانو بیندرا) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریا چنانکه
معین گردیده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت
فیمابین اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاوجت بسته شد مولود اول آن اعلیحضرت دختر
بود ثانی پسر هنگامیکه این فرزند بوجود آمد ملت انگلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهدی

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی روزی اعلیحضرت ملکه با پرنس در کالسکه
گردش میکردند جوانی از پهلوی کالسکه طپانچه بطرف ان اعلیحضرت خالی کرد و بلا فاصله لوله دیگر را
خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچیک بپادشاه نخورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بود ۱۸۴۱
دراین سنه جنگ انگلیس با افغانستان درگرفت و کابل مسخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
اوده نیز درهمین سال بخاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد سفها و اشرار دیگربار قصد جان
پادشاه معظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ اعلیحضرت ملکه
با پرنس آلبرت بمملکت اسکاتلند سفر کردند وازانجا بسایر بنادر معظمه انگلیس و بعد از سیر حدود و
نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته مهمان پادشاه فرانسه
شدند در اول سال ۱۸۴۴ پدر پرنس آلبرت وفات کرد بعد ازانکه اعلیحضرت پادشاه بلندن
مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه بمهمانی المعظمه آمدند اگرچه طبیعتاً امپراطور نیکلا
قدری تند و غیور بودند اما اعلیحضرت ملکه آنمرحوم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
آلبرت را دوست میداشت و اعلیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
و مکرر شنیده میشد دعا میکردند که خدایا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده مگذار چندی بعد آن معظمه
با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکنفر از اهل ایرلاند سوءقصدی درباره ملکه کرده تیری بجانب
ایشان خالی کرد ولی چون مقدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض این مدت خداوند
دو اولاد دیگر بملکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاندی
هنگام توقف اعلیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله با چوب دست خود
سخت بسر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم منکری به پیشانی آن اعلیحضرت وارد آورد
مقصر را بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یک شخص بسیار
متمولی از اهالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دویست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
اعلیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر المعظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت
انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپ با دولت روس اعلان جنگ
کرد و عساکر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم رفتند و سه محاربه شدید در جنگ آلما

وبالاکلاوا و اینکرمان از قشون انگلیس بظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکلا امپراطور روس مرحوم شد ما بعد امپراطور فرانسه باتفاق امپراطریس اوژن بعزم دیدن اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت بلندن آمدند برای پذیرائی این دو مهمان عزیز دوست انگلیس جشن بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و سالی از تمام قشون نظامی انگلیس دید بصاحبمنصبان و سربازان زخمی جنگ قرم نشان و امتیازات بخشش و اعطا کردید بفاصلهٔ دو ماه بعد اعلیحضرت معظمه و پرنس آلبرت بباز دید امپراطور و امپراطریس فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنسس بطریس دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول معظمها برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۱ اما در اعلیحضرت ملکه وفات کرد در روز یکشنبه ۱۵ دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود ازاینواقعه پادشاه معظمه زیاده از حد متالم و متاسف گردیده بحدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال تمام مشغول عزاداری بودند چنانکه هنوز هم لباس عزا در بر دارند و از عیش و مهمانی دوری میکنند امسال چون سال پنجاهم سلطنت المعظمه است از انجا که ملت انگلیس منتهای رضا و شکر گذاری و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا بتهنیت و تبریکات این عید جشن بزرگ گرفتند الحق در عهد سلطنت این پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نموده چنانکه تا بحال در عهد کمتری از سلاطین دنیا انقدر ترقیات متوالیه از برای ملتی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود ملکه بوده است و بهمین جهت است که ملت انگلیس اینطور با دل و جان پادشاه و ملکه محترمهٔ خود را دوست میدارند و بدعاگوئی ایشان مشغول هستند

حرف الهاء

هند بنت عتبه زوجهٔ ابوسفیان خصمی او با رسول خدا و انگیختن وحشی القبل حمزه سید الشهدا در غزوهٔ احد مشهور است بعد از فتح مکه آن هنگام که با رسول خدای بیعت میکردند نقابی از چهره آویخته در میان نسوان کالمه گفت انگاه نقاب از روی برکشیده گفت منم هند پیغمبر فرمود چون مسلمان آمدی خوش آمدی عرض کرد سوگند با خدای از این پیش اهل هیچ خیمه را در روی زمین از خیمهٔ تو دشمن تر نداشتم و اینک هیچ اهلی را از اهل خیمهٔ تو دوست تر ندارم پیغمبر فرمود امنیتی بزیادت خواهد بود پس عرض کرد که میخواهم در بیعت دست بدست تو رسانم فرمود من با زنان مصافحه نکنم و این اصح است از آنکه گویند جامهٔ بر دست نهاد تا زنان بر فراز آن جامه دست او مس کنند یا آنکه قدحی

آب آوردند و پیغمبر دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زنان دستهای خود را فرو دادند با لجمله بیند
بسرای خود باز شد و هر بت که در سرای داشت خرد در هم شکست و گفت ما از شما مغرور بودیم و چندین
طریق جهل سپردیم آنگاه بزغالهٔ برسم هدیه بحضرت رسول ص فرستاد و پیام داد که امسال گوسفندان ما اندکند
و کم بار گیرند پیغمبر دعا کرد تا گوسفندان او بسیار شد گفت هٰذا مِن بَرَکَةِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله
هفت عفیفه در منتخب التواریخ مذکور است که آن هفت دختر پاک امن از نژاد سومره بودند در
حینی که سلطان علاء الدین پادشاه دهلی بر اهالی سند تاخت و بنیاد مردم سومره بر انداخت اهل و عیال
مردم سومره فرار نمودند و بگوشه ها می خزیدند ایشان نزد آن تفرقه از جملهٔ فراریان بودند اتفاقا در اثنای
راه از همراهان خود جدا افتادند آواره ماندند و هناک روبراه نهادند و گریزان میرفتند افواج شاهی
که بتعاقب اهل فرار بهزیمت جلو ریز بودند برخی از آن با ایشان فرا رسیدند آن پاکدامنان تعجیل
بخداوند بسته چارهٔ کار خود را از آن کارساز عالم درخواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
زمین از هم شکافته گردید و آن هفت گلدستهٔ عفت را درون خود جا داد سواران این حال را از دور
ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که گوشهای چادر ایشان از جهت عبرت ابنای روزگار بیرون
مانده گویند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای متبرکه زنان جوق جوق و دسته
دسته بزیارت آن حریم صفتان شتابند و ببرکت صدق نیت و ارادت مرادی یابند
منقول است که بعضی اناث را در حین زیارت حالتی روی میدهد که یکبار از تعلقات جسمانی و هوای
نفسانی مجرد شده مشاهده امور غیب و معاینهٔ اسرار لاریب نمایند و در وجد آیند در آن هنگام
هرچه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور جلوهٔ تمثیت می پذیرد مزار ایشان در ارض سیاهو کی
واقع است همدمی تخلص شریفه بانو زنی بود عفیفه از ساداتِ جرجان واقعه در مملکت
ایران این غزل از مشار الیها دیده شد

واله شدهٔ سبز خطانم چه توان کرد / من سوختهٔ لاله رخانم چه توان کرد
صد تیر بلا و ستم و جور رسیده / زان ناوک دلدوز بجانم چه توان کرد
مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم / دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد
جز نام تو ام هر نفسی ذکر دگر نیست / نامست شده چون ورد زبانم چه توان کرد
ای همدمی از جور رقیبان ستم کار

بر عرش برین رفت فغانم چه توان کرد	و این بیت نیز از وی دیده شد
جامه کالکونی در آمد مست در کاشانه ام	خبر ای همدم که افتاد آتشی در خانه ام

حرف الیاء

یاسمن بو زوجه میرزا عسکری دامغانی

از قرار مذکور چندی در گلبرگه دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در انجام مرد و یاسمن با حرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدهلی رفت و تا پایان عمر بعزت و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و نستعلیق را بخوبی مینوشت و این ابیات از وست

به آه و ناله کردم صید خود وحشی نگاران را	بزور جذب کردم رام با خود کج کلاهان را
بنوشیدم سحر که چون شراب بی ریائی را	گرو کردم بجام می لباس پارسائی را
شدم همدم میخواران بخلوتخانه حیرت	شکستم ساغر و پیمانه زهد و ریائی را

گرفتم دامن صحرا شدم همپیشه مجنون
سبق آموز گشتم درس عشق بینوائی را

خاتمه

پس از ادای حمد و درود بیقیاس بر هوشمندان صاحب خرد و ممیزان نیک و بد ظاهر است که پر بها تر زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوار فاخرتر خلعتی که بقامت قابلیت آدمی موافق و برازنده است مجارست و مطالعه تواریخ و اشعار و مداومت در تحصیل کمالات است که در مجالس ارباب دانش سرمایه بلندی و پیرایه کرامت و ارجمندی است و الحق مذاق جان را در سر خوان محامد و فضایل بجای نمک و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و دقایق به منزله عینک است فقرات عبارات در نوازش جان نامهربانی زبانی است و جواهر کلمات در خوردن غمها هریک دندانی بنابراین حسب الامر سلاله دودمان عزت و حشمت نقاوه خاندان رفعت و احسان زیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان والی نواب علیه عالیه شاه جهان بیگم الملقب به کرون آف اندیا و رئیسه اعظم دلاور طبقه اعلای نساء هند حکمران بهوپال دام الله اقبالها این طرفه مجموعه مسرت بخشای بهجت افزا مسمی به تذکرة الخواتین که مبتنی بر ذکر خیرات حسان است بزیور طبع در آمد و در توصیف این

سفینه چند بیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی قماش معنی است گیرند بکف چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است هر سوی زاهل حال بحق هر گوشه ز اهل قال نزیست هر صفحه ز قوت روح خوانی گز وی صد عمر توان زیست هر سطر معنی روان بخش جوئی که زآب زندگانی است در پوست چو گل نگنجد از شوق پر بسکه ز رنگ و بوی مغنیست هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم مست لیلی است امید که بدولت اقبال مطالعه آن پردازند و خاطر را از فواید آن بهره ور سازند بحق الحق والنبی المطلق بتاریخ شهر ربیع الاولی سنه ۱۳۰۶ بخط اقل بندگان

میرزا مهدی شیرازی

بزیور طبع درآمد